

با دانشجویان فیزیک و کیهان شناسی

در بررسی مصاحبه‌ی یکی از اساتید محترم دانشگاه شریف

مرتضی رضوی

با دانشجویان فیزیک و کیهان شناسی

نوشته: مرتضی رضوی

چاپ: 1390

نشر الکترونیک

قفسه کتابخانه مجازی سایت بینش نو

<http://www.binesheno.com>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- 7.....پیش گفتار
- 19.....آغاز بحث
- 20.....مشتري در کيهان و مشتري در زمين
- 28.....هدية قرآن به دانشمندان علوم تجربی
- 36.....دانشمندان دون پایه، يا مرتجع
- 37.....اکنون می رویم به سراغ مقاله سایت محترم عصر ایران
- 42.....چگونگی اثبات وجود خدا توسط فیزیک
- آن سوی این جهان بزرگ و در حال گسترش که در عین حال محدود
44.....است، چیست
- 47.....علم کیهان شناسی به انتهای خودش رسیده
- 54.....علم لزوماً باید درباره خدا سکوت کند؟
- 59.....فیلسوف و فیزیکدان
- 61.....قرآن و علوم طبیعی
- 62.....این هم رد صریح قرآن

- 72.....پس دست علم از دامان خدا شناسی کوتاه است (؟)
- 75.....ماهوارهٔ دبلیومپ
- 77.....سیاست علمی غربیان
- 80.....راز خلقت توسط قرآن و تبیین های اهل بیت (ع) کشف شده است
- 84.....قانون مقدس
- 91.....میدان تولید انرژی بنام «هیج»
- 100.....اما ماقبل آن «هیج»
- 102.....هشدار قرآن به دانشمند تجربی
- الان مفهوم «خدا» برای فیزیکدان ها و منجمان تا چه حد زنده
 104.....است؟
- 118.....یک داستان
- 134.....مبدأ جهان و سرانجام جهان
- 138.....استاندارد استخراج شده از قرآن
- 142.....عصر ایران می پرسد: «شما دلیلی دارید که اینشتین ملحد نبود؟»
- 142.....اینشتین، داو کینز و واینبرگ
- 146.....دو اصل مهم دربارهٔ هاو کینگ
- 152.....گزاره های علمی متافیزیکی نیستند
- علم و دین در حال نزدیک شدن به یکدیگرند یا در حال دور
 154.....شدن؟
- 157.....علم و ایدئولوژی

به نام خدا

پیش گفتار

گفتگوی سایت عصر ایران با پرسشگری جناب آقای هومان دور اندیش، با جناب آقای دکتر رضا منصوری استاد محترم دانشگاه شریف، به محور اصول اساسی اعتقادی و نیز اصول اساسی فیزیک و کیهان شناسی (گرچه به نظر من آن طور که آقایان در ورود و خروج و مسیر آن، پیموده اند، هیچ ضرورت بل لزومی نداشت اما به هر صورت) گفتگوئی است که انجام یافته و با برد قوی ای که سایت عصر ایران دارد، منتشر شده است.

تردید نیست که به مطالعه و مشاهده ارباب رجوع آن سایت رسیده و با اقتضای طبیعی خود، خوانندگان زیادی از اساتید و دانشجویان فیزیک

و کیهان شناسی، داشته است.

با این نگرش، لازم دانستم محتوای این مصاحبه را با علاقمندان و دست اندرکاران فیزیک و کیهان شناسی و دانشجویان گرامی در میان گذاشته و به همراه آنان، بررسی کنم. زیرا محتوای مصاحبه را به شدت ابهام آلود و حتی از جهت سرگذشت جنبه تاریخی دانش و دانشمندان، مضطرب و متزلزل یافتم، که با در نظر گرفتن سبک و روش «القائی» این مذاکره (که به نظر من یک گفتگوی علمی است با هدف غیر علمی) شرح و توضیح محتوای آن را بسی ضروری دانستم.

درست است؛ آقایان محترم نظر خودشان را گفته اند، من نیز نظر خودم را، امید است که هم ایشان و هم من در این بررسی وقت گران بهای خوانندگان را بیهوده مصرف نکرده باشیم.

معاف داشتن علم از خدا شناسی: در این مصاحبه پرسشگر محترم عصر ایران، نهایت سعی خود را به کار می برد تا علم را از خدا شناسی معاف کند. و ظاهراً برای همین هدف حضرت منصورى را گزینش کرده است، و چندین بار از زبان ایشان می گیرد که: اظهار نظر یک فیزیکدان درباره اثبات وجود خدا و انکار وجود خدا، خارج از تخصص اوست و ارزش علمی ندارد. و نتیجه گرفته می شود که اعتقاد بزرگان فیزیک و کیهان شناسی، فهم و برداشت شخصی آنان است نه دریافت علمی شان.

اما: علاوه بر این که در این جزوه روشن خواهد شد که «اثبات وجود خدا» از نتایج مستقیم فیزیک و کیهان شناسی است، و این موضوع از

مسئولیت های اصلی و از مسائل مهم این دو علم است (البته در افق های بالای این دو علم)، معلوم می شود که هر دو بزرگوار در معنی «تخصص» و جراحی علم به رشته های مختلف، توجه لازم ندارند.

گویا هرگز از خود نپرسیده اند که چرا علم که یک «امر بسیط» است به رشته های متعدد و مختلف تقسیم شده است؟ آیا ماهیت علم در حقیقت خودش، ماهیت های متعدد و مختلف است؟ و با بیان دیگر: آیا برآستی علم های متعدد وجود دارد؟

در مقدمه کتاب «نقد مبانی حکمت متعالیه»، توضیح داده ام که علم یک «حقیقت واحد» است و تقسیم آن به علوم مختلف به دلیل ضعف و عجز بشر است. و این بشر است که نمی تواند علم را بدون جراحی (فونکوسیونالیسم) و تقسیم بندی، بیاموزد.

خوشبختانه: این مطلب در زمان ما بیش از هر زمان دیگر روشن شده است؛ پیدایش علمی با عنوان «میان رشته ای» نشان می دهد که دو رشته از علم رابطه تنگاتنگی با هم دارند و در واقع یک امر واحد هستند. و اگر فرضاً این روند گام دیگر بردارد و رشته های میان رشته ای، در میان دو رشته میان رشته ای، پدید آید، حتی برای عوام نیز روشن می گردد که علم یک حقیقت واحد است.

بنابر این: اگر خدا شناسی از حیطة و مسئولیت یک علم خارج باشد، از حیطة و مسئولیت همه علوم (بدون استثناء) خارج می شود؛ خدا شناسی و

دین، از اصل و اساس یک امر غیر علمی می‌گردد.

از جانب دیگر چیز سومی غیر از «علم» و «جهل» در این مقال، قابل تصور نیست؛ و اگر خداشناسی مقوله علمی نباشد، یک مقوله جهلی می‌گردد. همان طور که در قرن هفده و هجده در اثر ناسازگاری ره آوردهای علمی با باورهای خرافی و ارسطویی کلیسا (اسکولاستیک)، دانش و دانشمندان (با این که همگی به وجود خداوند معتقد بودند و در برگ‌های بعدی خواهد آمد) گفتند: خدا شناسی و امور دینی از حیطة مسؤلیت علم خارج و به فردیت افراد مربوط است. و برآستی نه خدای کلیسا می‌توانست علمی باشد و نه باورهای کلیسا.

اما ذات و ماهیت مسئله نمی‌توانست این چنین بماند: نه فقط خداشناسی، بل هیچ مقوله ای، موضوعی (اعم از درست و نادرست) نیست که علم بتواند خود را از داوری درباره آن کنار کشیده و خود را معاف بدارد. زیرا این یک واقعیت قهری و جبری طبیعی است که فکر و اندیشه، باید در هر چیزی نظر داده و خود را مجاب کند خواه با جواب درست یا نادرست.

و همین انگیزش قهری است که منشأ افسانه‌ها و خرافات، درباره آفرینش و خلقت شده است. یعنی بشر هیچ مسئله ای را بی جواب رها نمی‌کند. اگر از یافتن پاسخ علمی ناتوان باشد دست به دامن افسانه و خرافه می‌شود.

تاریخ علم به روشنی نشان می‌دهد که علم در مسیر پیشرفت خود به

جائی رسید که باید از علمیت خود دفاع می کرد. زیرا نمی توانست درباره‌ی خدا شناسی و دین، خود را معاف داشته و آن را از مسؤلیت خود خارج بداند و منکر این انگیزش قهری و جبری گردد، بشرِ عالم و متفکر نمی توانست بدون تعیین تکلیف این مسئله‌ی بس بزرگ و مهم، همچنان کبک وار سر در برف فرو ببرد، یا در حالت «تجاهل العارف»، مسئله را به روی خود نیاورد. در نتیجه، رشته ای از علم پدید آمد به نام «تجربه‌ی دینی» که اشخاصی مانند **برگسن** و **هایدگر** پرچمدار آن شدند، تا علم از خدا شناسی معاف نباشد و به آن نیز بپردازد.

با این روند (باصطلاح فوتبال بازان) خدا شناسی نیز به میدان بازی راه یافت، اما تویش را به اوت فرستادند. یعنی آن را به عنوان یک امر علمی، پذیرفتند- و قهرماً نمی توانستند نپذیرند- لیکن فقط در حیطة مسؤلیت عناصری از عنصرهای انسان شناختی و روان شناختی، قرار دادند. یعنی به همان فردیت و دریافت شخصی بودن، اصرار کردند.

لیکن این حصار نیز شکننده بود؛ زیرا هر واقعیتی در اصل و اساس خود یک «امر فردی و دریافت فردی» است؛ حتی واقعیتی به نام گرسنگی، نیاز به اکسیژن، نیاز جنسی و... و...، یک امر فردی و دریافت فردی است حتی محسوسترین محسوس ها. و حتی ریاست طلبی و برتری جوئی. چرا هر دریافت فردی، به عنوان «دریافت عمومی و دریافت نوع بشر» به رسمیت شناخته می شود غیر از این یکی؟؟

این پرسش بزرگی بود که باز آن کنجکاو قهری علم و عالم را، به

شدت آزار می‌داد و این گام اول یعنی اعطای سمت علمی بودن به خداشناسی اما محبوس کردن آن در محبسهٔ فردیت، نتوانست اندیشه و علم را مجاب کند. لذا خداشناسی در نیم قرن اخیر، نه تنها علمیت خود را به ثبوت رسانید، بل از اساسی‌ترین موضوع علمی، بل اجتماعی، بل حتی خط‌دهندهٔ اقتصاد و سیاست گشت.

چرایی مسئله: موضوعی به این مهمی که مهمتر از همهٔ موضوعات است، چرا دچار این فراز و نشیب گشت؟ به دلیل تحریف ادیان بویژه دین کلیسایی که نه خدای مورد تعریفش با علم سازگار بود (و علم هرگز زیر بار خدای سه اقلومه نمی‌رفت و نمی‌رود) و نه دیگر اصول هستی‌شناسی اش. امروز علم با همهٔ رشته‌هایش و در همهٔ رشته‌هایش وسیلهٔ خداشناسی شده است؛ برخی از آن‌ها به طور غیر مستقیم، و برخی دیگر کاملاً مستقیم و در رأس این گروه دوم، فیزیک و کیهان‌شناسی قرار دارد.

و بدین سان جریان پیشرفت علم از افسانه‌های یونان باستان و دیگر اقوام جاهل و نیز از چنگال خرافات کلیسا، رها شده و به خط سیر قرآن نزدیک و نزدیکتر می‌شود که طبیعت و پدیده‌های طبیعی را آیات خدا نامیده و خداشناسی را در ابتدا فقط به علوم طبیعی و در رأس آن‌ها فیزیک و کیهان‌شناسی، مبتنی می‌کند. و آن تخیلاتی که امروز عرفان نامیده می‌شود هیچ رابطه‌ای با قرآن ندارد، که در آن تخیلات، عارف سرخپوست قارهٔ امریکا، و عارف (مرتاض) هندی، و صوفی مسلمان، هیچ فرقی با هم ندارند؛ اگر راه‌شان درست است همگی درست است، و اگر راه

شان باطل است همگی باطل است.

و ه چه می شود اگر متون تفسیری از سرایش های تمیم داری کابالیست و امثالش رها می گشت، و ارسطوئیات و صدرویات، از میان مردم شیعه برچیده می شد، و قرآن از زیر این رسوبات نجات می یافت-! بگذریم که این رشته سر درازی دارد.

سایت عصر ایران و دو بزرگوار که طرفین مصاحبه هستند، عمداً یا غفلتاً (خودشان می دانند)، یک گفتمانی به راه انداخته اند که گوئی در قرن هفده و هجده در ایوانی از باغات ایتالیا در بحبوحهٔ درگیری کلیسا و دادگاه های انگیزاسیون با دانش و دانشمند، نشسته و به شطرنج مصاحبهٔ علمی می پردازند، و در خوشبینانه ترین صورت باید گفت: در آب و هوای قرن هفده و هجده قرار دارند و با خدای کلیسا و دینش در مبارزه هستند، به طوری که خواننده خودش را در یک ارتجاع چهار قرنی احساس می کند.

قرآن: مکتب قرآن و اهل بیت(ع)، علم را یک «واقعیت واحد» می داند و در عین حال تفکیک رشته های علمی را لازم و ضروری می داند، اما خود قرآن هرگز سبک و سیاق جراحی رشته ها از همدیگر و روش فونکوسیونالیسم را برنگزیده است. زیرا همان طور که گفته شد تفکیک علوم به دلیل ضعف بشر است که بدون تفکیک نمی تواند علم اندوزی کند. اما خدای قرآن که عاجز نیست تا به مباحثه علمی به صورت تفکیک و جراحی شده بپردازد. و قرآن «امّی» است به همین معنی؛ یعنی دچار

جراحی نیست هم علمش و هم تعلیمش امّی و مادری است که همهٔ علوم را در بر دارد.

قرآن‌شناسی: همچنان که بشرها باید علوم را تفکیک کنند، قرآن‌شناسی نیز یک علم ویژه و مهم می‌شود. تخصص در قرآن‌شناسی به این معنی نیست که شخص قرآن‌شناس همهٔ علوم را که در بطن این مادر است، اعم از اصول کلی و جزئیات، می‌داند. همان‌طور که گفته شد، این برای بشر ممکن نیست. هر متخصص در رشتهٔ خودش می‌تواند (و باید) به دنبال اصول اساسی رشتهٔ خودش در قرآن برود و پیگیری کند. و در این صورت به شگفتی‌های بزرگ و مهمی خواهد رسید. مثلاً در حیات‌شناسی (= زیست‌شناسی) دربارهٔ نطفهٔ انسان می‌گوید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»: ما انسان را از یک نطفه‌ای که «مخلوط‌ها» است آفریدیم. (سورهٔ انسان آیه 2).

توضیح: نطفه، با تنوین وحدت، یعنی از «یک نطفه».

مشج: یعنی مخلوط. آمشاج: یعنی مخلوط‌ها.

آیه می‌گوید: نطفه‌ای که انسان از آن آفریده می‌شود تنها مخلوط از دو نطفهٔ مرد و زن نیست بل هر کدام از آن دو مخلوطی از چیز (کروموزوم)‌های بسیاری هستند. و پژوهشگر را راهنمائی می‌کند که در نظام و ساختمان یک دانهٔ ریز نطفه به مطالعه بپردازد. و اگر یک قرآن‌خوان، اهل پژوهش و تحقیق باشد، با استفاده از مسلمات علمی حتی به شناخت «کروموزوم»‌ها نیز می‌رسد.

در این مسئله، قرآن به «اصل» مهمی اشاره کرده اما به جزئیات کروموزوم شناسی نپرداخته است.

کسی که رشته اش «قرآن شناسی» است باید به طور محققانه و با استفاده از ره آورد متخصصین زیست شناسی در مسلمات، به معنی این آیه برسد. والا قرآن شناس نیست.

همین طور است در آن همه آیات بس فراوان کیهان شناسی، فیزیک، زیست شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی و...

پس یک قرآن شناس باید با کلیات (نه فروع و جزئیات) و اصول هر علمی با بهره جوئی از ره آورد های مسلم متخصصین آن ها، به قدر کافی (و حتی المقدور) به خوبی آشنا باشد. و لذا من در علوم مختلف، از آن جمله فیزیک و کیهان شناسی، با اهل دانش بر اساس مسلمات خودشان، با خودشان سخن گفته ام. و گمان می کنم با صداقت تمام، در مواردی که کیهان شناسان و فیزیکدانان، در برخی از پرسش های اساسی و اصولی، باز مانده اند، آنان را به راهنمایی های قرآن فراخوانده ام تا راه برای شان باز شود و کارشان در بن بست نماند.

مثلاً روشن کرده ام که قرآن به شش مهبانگ توجه می دهد، نه فقط یک مهبانگ واحد که کهکشان های کنونی در اثر آن به وجود آمده اند. فاصله هر مهبانگ با مهبانگ بعدی را از آیه های قرآن استخراج کرده ام که 18/250/000/000 سال بوده است. و از آخرین مهبانگ تا به امروز 13/668/750/000 سال می گذرد. و این اصول را در مقاله «اساسی ترین

اصول در کیهان شناسی» تعیین کرده ام که اصول استخراج شده از قرآن، و چهارده اصل اساسی می باشد، که متأسفانه غریبان با سنت دیرین خودشان، در صدد سرقت این اصول هستند. مثلاً همین رقم 13/668/750/000 را به صورت روند 13/700/000/000 در آورده و تملک کردند، که پیش از استخراج مذکور در فاصله 8/000/000/000 و 20/000/000/000 در احتمال و احتمالات، به سر می بردند.

و نیز اصل **«ایجاد مداوم انرژی از مرکز جهان»** من، را تحت عنوان **«میدان تولید انرژی بکر»** که این میدان را با اصطلاح فیزیکی به نام **«هیج»** موسوم کرده و به خیال خودشان تملک کردند، که شرحش در این دفتر خواهد آمد.

بنابر این یک قرآن شناس متخصص در قرآن شناسی (البته تا جایی که می تواند) سرو کارش با کلیات و اصول علوم است، که صد البته اگر از اصول اساسی خارج شود، از رشته خود خارج شده است.

و معیار برای هر سخن علمی، علمی بودن دلیل های آن است. نه هیاهو و جنجال و یا ژست و قیافه (باصطلاح) حق به جانبی، یک مباحث علمی باید در خط علم و دانش و با ادله متقن علمی به بحث بپردازد.

خوشبختانه موضوع گفتگو و مصاحبه آقایان محترم هومان دوراندیش و جناب استاد گرامی، در مباحث کلی و اساسی فیزیک و کیهان شناسی است همان طور که ملاحظه خواهید فرمود.

ابتدا تصمیم داشتم این بررسی را به صورت مقاله ای مثلاً 30 صفحه ای،

تقدیم نمایم. لیکن با همه کوشش که در اختصار آن داشتم، بیش از محتوای یک مقاله شد. ناچار به صورت یک کتابچه تقدیم کردم.

نوشته های من به دلایل متعدد، چاپ نمی شود از آن جمله: ناشرین شرط می کنند که تا پایان فروش کتاب، در اینترنت منتشر نشود. من نیز دوست دارم هر نوشته ای بدون کوچکترین تاخیر در اینترنت منتشر شود. تذکر: نقل مطلب از آثار بنده (و محتوای سایت بیمنش نو www.binesheno.com) با ذکر صریح منبع و آدرس، برای همگان آزاد است؛ خواه ناقل شخص حقیقی باشد، یا حقوقی. و خواه در جزوه و کتاب باشد و خواه به عنوان کلی مطبوعات، و خواه در سایت ها و وبلاگ ها باشد. همان طور که تا امروز در خارج و داخل، و از شرق دنیا تا غرب، لطف کرده و نقل کرده اند.

اما نقل یک مطلب، یا چاپ یک مقاله از این طلبه کوچک، هرگز دلیل همراهی و همفکری با ناقل نیست.

اعتراف می کنم؛ متأسفانه در همفکریابی و همراه گرائی، خیلی ناتوان بوده و هستم.

در پایان: هر متفکر، محقق و پژوهشگر، و هر شخص کنجکاو را به مطالعه قرآن و احادیث اهل بیت (ع) دعوت می کنم. به مطالعه قرآن و احادیث، نه فقط به قرآن خوانی و حدیث خوانی. و صریحاً توجه می دهم که متون تفسیری پر است از افسانه ها و تخیلات که در اثر انزوا و خانه نشین شدن اهل بیت (ع) و فعالیت کابالیست هائی مانند تمیم داری و... به

وجود آمده‌اند. با مسلمات علوم به مطالعه قرآن و حدیث اهل بیت (ع) بپردازید، علم و دانش، با پیشرفت خود هر روز بیش از پیش، قرآن و حدیث را تفسیر می‌کند. و خواهد آمد که در این میان دانش فیزیک و کیهان‌شناسی جایگاه ویژه‌ای در قرآن دارند. و توقع قرآن از اساتید و دانشجویان این دو رشته، بیش از دیگران است.

با آرزوی توفیق برای همگان

مرتضی رضوی

1390/11/8 هـ ش

1433/3/4 هـ ق

بنام خدا

با دانشجویان فیزیک و کیهان‌شناسی
در بررسی مصاحبه‌ی یکی از اساتید محترم دانشگاه
شریف

سایت عصر ایران، پس از طی عمری در امور سیاسی و اجتماعی و احیاناً علمی، اینک در 1390/10/22، وارد مباحث فیزیک کیهانی و کیهان‌شناسی شده است، در مصاحبه با استاد دکتر رضا منصوری در صدد شکار سنگ‌های سرگردان فضائی است که اگر بتواند، منظومه‌ای از آن‌ها بسازد؛ منظومه‌ای که با دیگر منظومه‌های کهکشان خود، ناسازگار باشد. عصر ایران این برنامه را به محور نام «استیفان هاوکنینگ» کیهان‌شناس پرآوازه معاصر، شروع کرده است.

توجه عصر ایران به محور کیهان‌شناسی بهانه شد تا من نیز بحشم را با

مثالی از کیهان‌شناسی شروع کنیم:

مشتری در کیهان و مشتری در زمین: کیهان‌شناسی می‌گوید: در فضا و در خلال منظومه‌ها و کهکشان‌ها، سنگ‌های سرگردانی وجود دارند که برخی از آن‌ها خیلی کوچک و ریز، و برخی دیگر درشت و حتی برخی از آن‌ها به بزرگی بعضی از کراتی که عضو یک منظومه هستند، می‌باشند. این سنگ‌ها از کجا آمده‌اند و منشأشان چیست و کجاست؟؟؟ در پاسخ این پرسش نظریه‌هایی بیان شده، و در یک بیان کلی آن‌ها را به چند نوع تقسیم کرده‌اند:

1- برخی از آن‌ها از اجتماع مواد و ذرات و تکه‌های پراکنده در فضا، به وجود می‌آیند.

2- نوعی از آن‌ها در اثر جاذبه¹ یک کره قوی‌تر، به صورت یک برآمدگی در کره کوچکتر، در آمده و در طی زمان از آن جدا شده و سرگردان می‌شوند.

3- گونه دیگر آن‌ها از انفجار و مرگ برخی از کرات، پدید شده‌اند.

4- نوع دیگرشان، تکه‌هایی هستند که رانده شده و پرتاب شده از برخی کرات می‌باشند.

سرانجام سنگ‌های سرگردان: این آوارگان فضایی که نه عضو

¹ البته اصل جاذبه و مدیریت جهان به وسیله جاذبه، یک اصل مسلم نیست و باصطلاح زیر سؤال است. رجوع کنید به کتاب «قرآن و نظام رشته‌ای جهان».

یک منظومه اند و نه پیرو آن، سر انجام مختلفی دارند:

الف: برخی همیشه سرگردان و میلیون ها سال در آوارگی می مانند، و با اصطلاح تسامحی² تا ابد سرگردان هستند.

ب: بعضی از آن ها با سرعت سیرشان بر سر یک کره کوبیده شده آن را نیز متلاشی کرده و بر تعداد سرگردانان می افزایند.

ج: برخی دیگر خود را به یک کره ای رسانیده (گرچه به مساوی حجم شان آن کره را مضطرب می کنند اما) با آن ادغام شده و با آن همسرنوشت می شوند.

مشتری در کیهان: دربارهٔ این نوع اخیر، برخی از کرات حجیم و بزرگ (مانند مشتری در منظومهٔ ما) که هم در برابر برخورد سرگردان ها مقاوم هستند و هم حادثه به نفع شان تمام می شود، نقش بس مهمی در «حفظ نظام جهان» به عهده دارند. زیرا با بلعیدن سرگردان ها فضا را از وجود آن ها پاک و کرات و منظومه های دیگر را از خطر آن ها ایمن می کنند. در واقع نقش سُرّهای شهرداری را در فضا ایفا می کنند، فضا را جارو زده تمیز می کنند. در کیهان شناسی قرآن این نوع کرات «کنس = جارو کشان» نامیده شده اند و به لقب «به خود ضمیمه کننده» ملقب شده اند:

² تسامح: برای این که دربارهٔ آن ها، بل دربارهٔ هر کره، منظومه و کهکشان، ابدیتی امکان ندارد؛

عمر هر کدام در وقتی به پایان می رسد.

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ - الْجَوَارِ الْكُنَّسِ³: سوگند به نجومی (کراتی) که بر خود ضمیمه می‌کند، سیر می‌کند و جارو کنندگانند.

نفت: خنَسَ ابهامه: ای قبضها: انگشت ابهام را قبض کرد: دست، انگشت را بر خود ضمیمه کرد تا ممت شود.

كُنَّسَ الْبَيْتِ: کسحه بالمکنسة: پاک کرد خانه را با جارو.
كُنَّسَ: صیغه جمع به معنی جارو کنندگان، گوئی شغلشان جارو کردن است.

جامعه و اجتماع بشری: در جامعه و اجتماع بشری نیز همیشه افرادی مانند همان سنگ‌های سرگردان فضائی بوده و هستند که می‌توان آن‌ها و منشأشان را مانند سرگردان‌های فضائی در همان سه نوع از چهار نوع (غیر از نوع اول) سرگردانان فضائی، جای داد:

1- افرادی که در اثر جاذبه فرد یا خانواده دیگر، از منظومه خود (خانواده خود) جدا شده و سرگردان می‌شوند.

2- خانواده ای (منظومه ای) متلاشی می‌شود و عضوهائی از آن، سرگردان می‌شوند.

3- رانده شده‌ها و پرتاب شده‌ها از برخی خانواده‌ها.
(بحث در عوامل و عناصر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی این مسائل، به عهده مباحث دیگر است)

³ سورة تکویر آیه های 15 و 16.

مشتری در جامعه: همیشه کسانی یا جریان هائی، مشتری این افراد بوده اند که در صدد بهره برداری سیاسی و اقتصادی از وجود آن ها بر آمده اند و چه ماجراهائی که در تاریخ به وجود نیآورده اند. علاوه بر نوع دوم و سوم که خودشان آمادهٔ بهره دهی هستند، با ایجاد جاذبه هائی کوشیده اند که با جدا کردن افراد از منظومه (خانواده) خود و کهکشان (جامعه) خود، بر تعداد این سرگردانان بیفزایند.

گفته شد «همیشه کسانی بوده اند»، اگر خواسته باشید، فقط یک نمونه را بررسی کنید؛ تاریخ و سرگذشت و ماهیت حزب توده در ایران را از دیدگاه روان شناسی و موقعیت شناسی و جامعه شناسی بدنهٔ آن حزب، بررسی کنید.

البته در آن حزب نیز افرادی بودند که در تعریف «سرگردان» قرار نمی گرفتند. زیرا هیچ قاعده و قانونی در علوم انسانی وجود ندارد که استثنائاتی نداشته باشد، و قوانین علوم انسانی با قوانین ریاضی فرق دارند. آنچه در قوانین علوم انسانی استثناء پذیر نیست، همین است که: در علوم انسانی هیچ قانونی نیست که استثناء پذیر نباشد.

و فرق دیگر انسان ها با کرات کیهانی در این بحث، این است که بنابه نظریه اصیل کیهان شناسان، منظومهٔ سرگردان در فضای کیهانی وجود ندارد اما در میان انسان ها خانواده های سرگردان نیز یافت می شوند که از نظر فکر و فرهنگ، سرگردان هستند.

خانوادهٔ سرگردان ویژگی های متعدد دارد، به یکی از آن ها اشاره می

شود:

آقائی از دست دختر چهار ساله اش گرفته بود و در پیاده رو می رفت، دوستش به او رسید پس از سلام و احوالپرسی گفت: به به چه دختر نازی، اسمت چیست؟ پدرش گفت: اسمش «آی سودا» است.

- عجب چه اسم شاعرانه ای؛ معنی زیبا نیز دارد؛ یک تابلو در ذهن آدم تصویر می کند.

- مگر شما معنی آن را می دانید؟

- بلی چرا ندانم «آی سودا» یعنی «ماه در آب».

- شما کی زبان اروپائی را یاد گرفتید؟

- اروپائی چیه؟ «آی سودا» ترکی است.

گوئی دنیا بر سر او خراب شد و به شدت متأسف گشت، پشیمانی جانش را فرا گرفت که چرا اسم دخترش وطنی و ایرانی در آمد.

خانواده ای که نامی برای فرزندش انتخاب می کند، کور کورانه و جاهلانه، تنها با این انگیزه که این اسم از اسامی غربی است، یک خانواده سرگردان است. از این اسامی و از این گونه خانواده ها، در جامعه به وفور یافت می شود، حتی با نام چنگیز، و کم نیستند افرادی که معنی نام خودشان را نمی دانند اما برای جامعه تکلیف فرهنگی، سیاسی و اخلاقی تعیین می کنند.

اکنون سایت عصر ایران: سایت ارزشمند عصر ایران (که هر کار

علمی و فرهنگی ارزشمند است) چرا و با چه هدفی نام استیفان هاوکینگ

را بهانه کرده و در صدد جذب و تجمیع سرگردانان است؟

سران حزب توده جاذبه هائی از شوروی سابق را به عنوان بهشتی پر از نعمات، در نظر افراد مورد نظر خود تصویر و ترسیم می کردند و به تجمیع آن ها می پرداختند. اینک پس از انقلاب ایران و سقوط شوروی و آشکار شدن سراب لنینیسم، هر از گاهی جریانی در جامعه ما پیدا می شود به جای این که اینان را هدایت کرده و به منظومه های خانواده ها و نظام کهنکشان جامعه برگردانند در صدد تجمیع آن ها و بدل کردن شان به سنگ سرگردان بزرگ هستند تا نظام این جامعه را داغان کنند.

بحث من سیاسی نیست، و از سیاست حرفه ای بیزارم کار من تبیین
 مکتب این جامعه، یعنی مکتب قرآن و اهل بیت (ع) - تا آن جا که بتوانم -
 است. و چون موضوع بحث مقاله عصر ایران، خدا و قرآن است (که هم
 وجود خدا را به زیر سؤال می برد و هم قرآن را به صراحت رد می کند)
 به بررسی مقاله مذکور می پردازم. اگر سیاسیان حق دارند - و گاهی ادعای
 وظیفه می کنند - که به امور سیاسی بپردازند، من هم حق دارم و بر خود
 وظیفه می دانم که در برابر انکار وجود خدا و مردود دانستن قرآن، وارد
 عرصه بحث علمی شوم.

به واکنش ها و نظرهای که عصر ایران در ذیل این مقاله اش آورده
 است (و نزدیک به یکصد و پنجاه نظریه است) دقت کنید، می بینید که از
 ادبیات و سازمان کلامی و بیان اکثر آن ها، بوی همان سرگردانی که به
 شرح رفت، ساطع است. لطفاً همان نظریه ها را به یک روان شناس و نیز

یک جامعه‌شناس ارائه دهید تا واقعیت این موضوع، روشن شود.

به عنوان مثال؛ یکی از نظریه‌ها می‌گوید «دوست عزیز خود هاوکینگ تو مقدمه‌ی کتاب «جهان در پوست گردو» گفته که این کتاب رو به خاطر پول نوشته».

اولاً چرا کسی چنین دروغی را گفته است؟ مرادم چرائی روان‌شناختی است. ثانیاً چرا عصر ایران این دروغ را به عنوان یک نظریه آورده است؟ در حالی که خودش اعلام کرده که حدود چهل نظریه را قابل‌نشر ندانسته و نیاورده است؛ چرا این دروغ را در ردیف آن غیر قابل‌نشرها نگذاشته است؟

هاوکینگ در آن مقدمه می‌گوید: فلان کتاب من با استقبال روبرو شد و آمار فروش آن بالا بود. این چه ربطی به پول پرستی او دارد که جناب عصر ایران روی آن مانور القائی خود را القاء می‌کند-!؟

چگونه بیاوریم که مقصودم از به کارگیری لفظ سرگردان، نه تحقیر کسی است و نه اهانت بر کسی؛ همان‌طور که آقایان (مثلاً) بدون قصد اهانت به یک و نیم میلیارد مسلمان بویژه به مردم خودشان، در مقام بحث علمی، قرآن را مردود می‌دانند و صریحاً اعلام می‌کنند، من نیز در مقام بحث علمی در صدد توضیح جایگاه برخی افراد و برخی خانواده‌ها، این لفظ را به کار بردم، و حتی هر چه فکر کردم لفظ دیگری که مقصود را برساند، نیافتم. و سابقه و سرگذشت گفتاری و نوشتاری (حتی موضع‌گیری هاید در مجلس دوم) ثابت می‌کند که همیشه با همین‌ها که سرگردان

شان می‌نامم همدرد بودم و آسایش زندگیم را فدای آنان کرده‌ام. و ثابت کرده‌ام که من آن «راکفلر نماز خوان ایران» نیستم که در رأس هرم سرمایه و مال و پول، مانند مجسمه‌ی فرعون بایستم و انسان‌هایی را حقیر بینم، بل آنان را در هر جامعه‌ای، معمولاً افرادی که به هر نوع از انواع، بخشی از حقوق‌شان مورد غفلت قرار گرفته می‌دانم. گذشته از این افراد عزیز، درباره‌ی افراد شرور نیز معتقدم حکومت وقتی می‌تواند دست سارق را ببرد که عدالت اقتصادی آن‌طور که مکتب مقرر کرده، برقرار باشد و چندین مسئله‌ی اساسی دیگر از این قبیل هست.

فرق میان مشتری کیهان و مشتری زمین: مشتری و مشتریان کیهان، با مهر و شفقت، سرگردان‌های هوایی را در آغوش گرفته و آن‌ها را از سرگردانی نجات داده و به نظم و نظام منظومه و نیز کهکشان برمی‌گردانند. و فضای کهکشان را از خطر آن‌ها محفوظ می‌کنند، که حیات و زندگی در کره‌ی زمین مرهون این نیکوکاری بس مبارک آن‌ها است.

اما مشتری و مشتریان زمینی، سرگردان‌های اجتماعی را نه به خود، بل در جمعی ناموزون به عنوان ابزار دست خود تجمیع می‌کنند تا نظم منظومه‌های جامعه و نیز نظام خود جامعه را برهم زنند.

این بار عصر ایران دعوای بر سر حجاب و دیگر فروعات، را رها کرده و تبرش را تیز کرده با استفاده از (مثلاً) آزادی بیان با پوشانیدن لباس علمی و دانشی بر تبر زهر آلود خود، به ریشه‌ی توحید و قرآن می‌کوبد، با پاشیدن نمک به زخم سرگردان‌ها آنان را برای بیشتر سرگردان شدن، به کار

گیرد.

می کوشد منظومه هائی یا کراتی را متلاشی کند و جوانان بل دانشجویان سلیم را به سرگردان ها تبدیل کند.

الباطل فرقة واحدة؛ زمانی این شکارچیان با تکیه بر مارکسیسم این برنامه را به راه می انداختند، این بار با تکیه بر لیبرالیسم. اما دود هر دو اجاق از یک دودکش بر می آید؛ اگر حزب توده توانست با تغفیل هایش خدمتی به این مردم بکند، اینان نیز خواهند توانست. اساساً نه رهبران حزب توده و امثالش درد مردم داشتند و نه اینان.

کدام انصاف اجازه می دهد پای روی خون سیصد هزار شهید که به خاطر خدا و قرآن از جان گذشتند، بگذاریم خدای شان و قرآن شان را انکار کنیم؟ آن کدام مکتب است (حتی مکتب بی مکتبی لیبرالیسم) که چنین آزادی را به ما داده است؟ آن کدام وجدان انسانی است که دقیقاً در زمانی که دانشمندان فیزیک این جامعه ترور و شهید می شوند، ما این گونه برای سرکوب جامعه آنان، ملیت آنان، وطن دوستی آنان، اصول دین و عقاید آنان، با تبری از جنس تبرهای «ایوان مخوف» روسی، بگوئیم؟

هدیه قرآن به دانشمندان علوم تجربی: ابتدا هدیه قرآن به دانشمندان علوم تجربی (با توقع قرآن، یا بگوئید هدیه و توقع قرآن از دانشمندان تجربی) را بیاورم:

سوره فاطر آیه های 27 و 28: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**

فَأَخْرَجْنَا بِهِنَّ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ
أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ - وَمِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ
كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ.

ترجمه: آیا نمی بینی که خداوند از آسمان آبی نازل کرد، و به وسیله
آن میوه های رنگارنگ (از زمین) در آوردیم. و از کوه ها به طور راه راه
برخی سفید رنگ و برخی سرخ رنگ آفریدیم؛ با رنگ های مختلف و گاه
به رنگ کاملاً سیاه- و از انسان ها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با
رنگ های مختلف. این چنین است که تنها دانشمندان از خدا خشیه دارند.
خداوند غالب و آمرزنده است.

توضیح چند نکته در این دو آیه: هر دو آیه در علوم تجربی بحث
می کنند به شرحی که در زیر می آید:

1- کیهان شناسی: اتفاقاً اولین اصل مهم که در این دو آیه آمده از
موضوعات و مسائل مهم کیهان شناسی است که بحث مقاله سایت عصر
ایران دربارهٔ یک شخصیت کیهان شناس است. میلیون ها و میلیاردها کره
در کیهان هستند که بدون آب و غیر قابل زیست و فاقد موجود جاندار
هستند، اما کره زمین دارای آب است. **این آب از کجا آمده؟**

آب در کره زمین می توانست به صورت های گوناگون پدید آمده باشد.
اما قرآن در چند آیه توجه می دهد که آب کره زمین در خودش پدید
نشده؛ از جای دیگر آمده است. به طوری که یکی از نظریه های معروف

کیهان‌شناسان نیز همین است که یک سرگردان عظیم فضائی از یخ، از جائی از کیهان آمده و با زمین برخورد کرده و اقیانوس‌ها را تشکیل داده است.

در قرآن آیه هائی که به فرو آمدن آب مربوط هستند، برخی به آمدن باران و برخی دیگر به پدید آمدن اولیه آب در کره زمین، توجه دارند. این دو گروه از آیات کاملاً با هم فرق دارند.

و همین طور است حدیث‌ها درباره آب کره زمین. برخی از افراد به دلیل ناتوانی در فهم حدیث‌ها، آن گروه از حدیث‌ها را که می‌گویند «آب زمین از آسمان آمده»، رد می‌کردند و گاهی روشنفکر بازی کرده و با تمسخر می‌گفتند: مگر در آسمان انبار آب هست که خداوند از آن جا بر زمین نازل کند؟!!

اینان میان دو نوع نزول آب از آسمان، را تفکیک نمی‌کردند و هنوز هم نمی‌کنند، همه آیات و احادیث را در محور باران قرار داده و میان آن‌ها تناقض می‌بینند و گروهی از این حدیث‌ها را رد می‌کنند. و توجه نمی‌کنند که آن گروه از حدیث‌ها درباره پیدایش اولیه آب در کره زمین بحث می‌کند، و این گروه درباره باران. و چون ذهن‌شان قادر به تفکیک این دو موضوع از همدیگر، نیست لذا همه آیه‌ها را نیز به باران تفسیر می‌کنند و متون تفسیری را با این غلطی پر کرده‌اند. همان طور که در نامه به شورای عالی حوزه نوشتیم که شیعه تفسیر ندارد همه متون تفسیری بدون استثناء در بستر تفسیر اهل سنت است و این یکی دیگر از

مظلومیت اهل بیت (ع) و محرومیت ماها است.

بگذریم؛ درد عمیق تر از اینها و زخمها بزرگ تر از آن است که در یک مقاله ترمیم شود.

2- زیست شناسی: این دو آیه اشاره به پیدایش گیاهان، جنبندگان (دواب) و چهار پایان، با انواع و گونه های مختلف شان، دارند. در آیه 164 سوره بقره می گوید: «... وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ و در آنچه خدا نازل کرد از آسمان که عبارت باشد از آب و زنده کرد به وسیله آن زمین را پس از آن که مرده (و بی حیات) بود، به وسیله آن پراکند در زمین از هر جنبنده ای، و بادها را به جریان انداخت و ابرها را میان آسمان و زمین مسخر کرد، نشانه هائی بر قدرت خداوند هست برای انسان های خرد ورز. این آیه، هم به آب اولیه و هم به آب باران توجه دارد.

3- زمین شناسی: زمین را راه راه، لایه لایه، آفرید. به برخی از کوه ها توجه کنید که در اثر زلزله یا چین خوردگی از زمین در آمده اند، و لایه ها را به نمایش گذاشته اند، هر لایه دارای یک رنگ است؛ سفید، آبی، سرخ و سیاه.

این نوع کوه ها در جهان فراوان هستند، یک نمونه شان در کنار جاده قم - کاشان در انتهای رشته کوه سمت راست. قرار دارد.

4- دعوت به رنگ‌شناسی که لازمه اش مواد‌شناسی است.

5- **مدال و تقدیر:** مدالی که به دانشمندان علوم تجربی اهداء شده است و این چنین از آنان تقدیر شده است، که بدین صورت از هیچ‌عالم و دانشمند دیگری تقدیر نشده است؛ به دنبال بحث به محور علوم تجربی می‌گوید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»: این است غیر از این نیست، که تنها دانشمندان نسبت به خداوند خشیت دارند.

لغت: خَشِيتَ یعنی ترسِ حسابگرانه و خرد ورزانه.
در فارسی چند لفظ داریم:

الف: ترس: این لفظ اعم است و بر هر نوع ترسیدن شامل می‌شود.

ب: بیم و باک: این دو واژه در «ترس حسابگرانه و خرد ورزانه» به کار می‌روند، که معنی مخالف آن تهوّر و بی‌مبالاتی است.

ج: هراس: این واژه یعنی ترسیدن به دلیل ضعف شخصیت و هر دلیل منفی دیگر. که معنی مخالف آن «پردلی» است.

گرچه در مقام مسامحه، هر کدام به جای دیگری به کار می‌روند.
در عربی نیز چند لفظ وجود دارد:

الف: خوف: در معنی اعم به کار می‌رود.

ب: خَشِيَّة (خشیت): به معنی «ترس حسابگرانه و خرد ورزانه» است و معنی مخالف آن تهوّر و بی‌مبالاتی است.

ج: جبن: به معنی ترسیدن به دلیل ضعف شخصیت و هر دلیل منفی دیگر است، که معنی مخالف آن شجاعت است.

رابطه خدا و انسان در دو مرحله (در دو بستر) است:
مرحله خدا شناسی: در این بستر آنچه مطلوب خداوند است، خشیه است. نه خوف و نه جبن.

مرحله حفظ احترام خداوند: در این بستر آنچه مطلوب خداوند است «خوف» است اما با عطف توجه به گناه و تمرّد، که باز جائی برای جبن نیست. اساساً خداوند از انسان جبون و بزدل، خوشش نمی آید و هر کس چنین باشد باید خودش را اصلاح کند.

پس این دو آیه اعلام می کنند که بهترین نوع خدا شناسی و خدا گرائی آن است که دانشمند علوم تجربی به وسیله دانشش به آن می رسد.

این تنها همین دو آیه نیستند بل آیات مربوط به علوم تجربی (و اندیشه در آن ها، که انسان را به بهترین خدا شناسی می رساند و بهترین و زیباترین رابطه را میان انسان و خداوند برقرار می کند) حدود یک سوم قرآن می شود یعنی حدود 3333 آیه، بویژه اکثریت آیه های سوره های مکی، که حدود سه چهارم قرآن سوره های مکی هستند.

ویژگی این دو آیه در همین است که به طور نصّ و صریح، بهترین مدال را به علمای تجربی می دهد، و بدیهی است که به همین دلیل بیشترین توقع را هم از علمای تجربی دارد. گرچه «اثبات شیئی نفی ما عدا نمی کند».

توحید و خداشناسی اندیشمندانه و خرد ورزانه، اولین پایه اسلام است و قرآن برای توحید و خداشناسی، راهی غیر از تفکر در آفرینش و آفریده

ها، معرفی نمی‌کند و از خیال‌بافی‌های ارسطوئیان و بودائیاتی که امروز عرفان‌نامیده می‌شود، بیزار است.

پرسش بزرگ: اگر چنین است پس چرا پیشرفت علوم

تجربی به این نتیجه بزرگ نیانجامیده است؟

پاسخ: اولاً انجامیده است، حتی «ترگت اوزال» رئیس‌جمهور پیشین ترکیه که یک فرد سیاسی و غیرمتخصص در هر علمی بود، گفت: امروز هم پس از سقوط شوروی دنیا دو قطبی است، قطب اسلام و قطب مسیحیت. امروز هر دعوائی بر سر دین است، و دین اولین مسئله جهان است. بویژه فیزیک و کیهان‌شناسی، انسان را به حدی با توحید آشنا کرده و یک توحید خرد ورزانه به جهانیان داده است که همین بشر که تا دیروز اکثریت قریب به اتفاقش یا صریحاً بت پرست بود و یا «اقنوم» پرست و اقانیم تثلیثی مسیحیت (و یا اقانیم بودائیت را می‌پرستید) هم اکنون همگی خود را از بت و اقنوم تبرئه می‌کنند و خودشان را از پرستش غیر از خدای واحد، بری می‌دانند، و چه تبلیغاتی که در این جهت راه نینداخته‌اند. و در آئین‌های خودشان، بازنگری می‌کنند.

اما در این میان دو موضوع هست:

1- هدف و لازمه: هر علم یک هدف دارد؛ مثلاً هدف علم «فیزیولوژی» یا «گیاه‌شناسی» و یا «آفت‌شناسی»، توحید نیست. همچنین هدف علم فیزیک و یا کیهان‌شناسی.

قرآن هم نمی گوید که هدف از هر علمی، توحید و خداشناسی است. بل می گوید لازمه هر علم منعطف به هدف معین خودش، توحید و خدا شناسی است. گاهی به کشتی و دریا (وزن مخصوص اجسام) توجه کرده و آن را آیه و نشانه وجود و قدرت خدا معرفی می کند، منظورش این نیست که آقای کشتی ساز با هدف خدا شناسی و توحید، کشتی را ساخته است.

قرآن، به آنان که تنها هدف را می بینند و لازمه ها را نمی بینند می گوید: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ - وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ - وَ سَاءَ عَلَيْهِمْ أَنْ نُدْرِكَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ - إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ»: ما قرار دادیم (یعنی جهان هستی و انسان را طوری خلق کردیم که در این صورت) بر گردن های شان غلّ هائی که تا چانه های شان را پر کرده است و سرهای شان مقمح (گرگدن وار) شده است - و در پیش روی شان سدی قرار داده ایم و در پشت سرشان سدی، و چشمان شان را پوشانده ایم که نمی بینند - برای آنان یکسان است؛ چه هشدار شان بدهی یا ندهی، ایمان نمی آورند - هشدار تو بر کسی مفید است که اهل توجه و تذکر باشد و برای «خشیه» اهلیت داشته باشد (همان خشیه که به شرح رفت). چنین شخصی را به آمرزش و پاداش بس ارزشمند، بشارت ده. (آیه های 8 تا 11 سوره یاسین).

در میان هر قشری از انسان ها افرادی هستند که از هر علمی فقط هدف آن را می بینند و حرکت فکری شان و شخصیت فکری شان، کرگدن

وار، است.

پس قرآن نمی‌گوید هر کس که دست اندرکار علوم تجربی باشد حتماً توحید و خداشناسی خوبی خواهد داشت، افراد بیمار و کج فکر در میان هر قشری هست و خواهد بود.

و در ادامه بحث خواهیم دید که در میان دانشمندان تجربی، منکرین خدا اندک و نزدیک به صفر است، و افراد ملحد در میان شان کمتر از (مثلاً) فلاسفه است. که بقول دکتر شریعتی «فلاسفه... های تاریخ هستند». مرادش کسانی هستند که در عرف به فلاسفه شناخته می‌شوند. و الا هر جهانی‌نی و هر دین، یک فلسفه است.

گرچه امروز، اندیشه فلسفی نیز به سرعت به سوی توحید و خداشناسی می‌رود، و گرنه این چه غوغائی است که از «برگسن» تا «هایدگر» و دیگران از معاصرین با عنوان «تجربه دینی» به راه انداخته‌اند. و خواهیم دید که امروز هیچ دانشمندی نیست که خدا را انکار کرده باشد. و اگر سخنی هست در چگونگی اداره و مدیریت جهان از ناحیه خداوند است؛ و به اصطلاح اگر کسی حرفی دارد در «الو هیئت» نیست، در «ربوبیت» است. و شاید در مسئله ربوبیت نیز به تعداد انگشتان یک دست پیدا نشوند که اصل ربوبیت را انکار کرده باشند و سخنی مثل همین سخن هاوکینگ گفته باشند که در مقاله عصر ایران آمده است.

2- دانشمندان دون پایه، یا مرتجع: برخی از اشخاصی که دست

اندرکار علمی از علوم تجربی هستند، به شدت دچار «خود کم بینی»

هستند، به دلیل محیط زیستی و تربیتی، یا در اثر کمبود هائی از نوع اجتماعی. که البته تعدادشان خیلی اندک است. اینان به دلیل کمبودها، به شدت مقلد هستند. و سوگمندانه تر این که از معاصرین تقلید نمی کنند، بل با مطالعهٔ کتاب هائی که امروز در غرب هم به بایگانی تاریخ رفته است، به طور البته ناخودآگاه و با انگیزش ناخودآگاه برای ترمیم کمبودها، ادای برخی دانشمندان قرن هفده و هجده را در می آورند.

و توجه ندارند که آنان در برابر جنایات دادگاه های انگیزاسیون کلیسا، همه چیز کلیسا را محکوم کرده اند، کلیسائی که انجیلش نه یک کلمهٔ علمی دارد، و نه در تبیین هستی سخنی دارد و نه توحید دارد، یک مذهب سه اقبومه، فارغ از هر فکر و اندیشه، ضد هر علم و عالم است. اگر آنان مذهب را انکار کرده اند چنین مذهبی است و حق دارند و هر کس حق دارد چنین دینی را محکوم کند، حتی خدای مورد تعریف آن دین را.

اینان با این تقلید اندر تقلید، آن هم بدون توجه به جایگاه افراد مورد تقلیدشان، ادای آنان را در می آورند. و پر واضح است که این حضرات ذره ای از اسلام اطلاع علمی ندارند و در نظرشان هر دینی مانند مسیحیت است. و از آن سوگمندانه تر این که در این تقلید به مسافت زیادی از زمان، به ارتجاع می روند. زیرا امروز تکلیف توحید و تکلیف اصل ربوبیت نیز در همان اروپا روشن شده و کسی با آن مخالفت نمی کند.

اکنون می رویم به سراغ مقالهٔ سایت محترم عصر ایران در این باره: 1- در آغاز مقاله، استاد عزیز و گرامی ما می فرماید: «خیلی ها به

خدا اعتقاد ندارند».

به تعبیر «خیلی ها» توجه کنید؛ کاربرد این عبارت در فارسی روشن است؛ «خیلی + ها»، اصطلاحی است که معنی «فراوان» را دوبار تأکیداً می آورد. و باید دستکم در میان هر 1000 دانشمند 300 نفری باشند، یا حداقل 200 نفر باشند، امروز که تعداد دانشمندان (حتی در همان فیزیک و کیهان شناسی سر از هزارها در می آورد، و باید چندین صد نفر منکر خدا باشند، لطفاً شما نام 30 نفرشان را بشمارید!!!)

کم لطفی و کم توجهی در این سخن به حدی است که استاد گرامی این تعبیر را در اصل «وجود خدا» می گوید نه در «ربوبیت». که سخن هاو کینگ نیز در ربوبیت است نه در وجود خداوند.

خواهیم دید که جناب پرسشگر و حضرت استاد تا آخر مقاله و مصاحبه توانسته اند فقط از دو نفر نام ببرند (داو کینز و واینبرگ) که در اواخر مقاله از کلام خودشان روشن خواهد شد که آن دو نفر نیز خدائی را که کلیسا تعریف می کند، قبول ندارند، نه خدائی که علم و عقل تعریف می کند. یعنی آقایان حتی یک نفر از دانشمندان فیزیک و کیهان شناسی نمی یابند که ملحد باشد. و مشکل این است که آقایان خدای قرآن را با خدای کلیسا یکی می دانند.

2- پرسشگر عصر ایران می گوید: «هاو کینگ در سال 2011 از

اعتقاد پیشین خود دربارهٔ خلقت جهان از جانب خداوند دست کشید».

بررسی: این حضرت بزرگوار نیز اطلاع کافی از سرگذشت هاو کینگ

ندارد. اگر به کتاب‌ها و مصاحبه‌های هاوکینگ مراجعه کند خواهد دید که او از زمانی که به عنوان دانشمند ابراز نظر کرده همیشه در ربوبیت (= چگونگی ادارهٔ جهان از ناحیه خداوند) مشکل داشته است، و این تنها در سال 2011، پدید نشده است. و اگر اطلاع کامل دارد و چنین سخنی را می‌گوید، باید به ما اجازه دهد که در صداقت گفتارش و نیز در صداقت انگیزه‌اش، شک کنیم که امیدوارم چنین نباشد. اما پرسش دیگر ایشان که بعداً خواهد آمد، نشان می‌دهد که جناب پرسشگر در صدد است الحد گرائی را (در این عصرِ بشدت دین‌گرائی) به عنوان مد روز، به ذهن‌ها القاء کند.

قصد هیچ جسارتی را ندارم، وقتی که بحث‌های ملحدانه دربارهٔ خداوند، آزاد است، بررسی سخن حضرت گرامی آقای «هومان دوراندیش» و سرور عزیز جناب آقای دکتر رضا منصوری، نیز آزاد است.

3- عصر ایران می‌گوید: «دکتر رضا منصوری استاد فیزیک دانشگاه صنعتی شریف و مؤسس و مدیر مسئول مجلهٔ نجوم است».

بررسی: من از هر دو بزرگوار می‌پرسم، آیا این استاد بزرگوار و محترم و گرامی، هیچ اطلاعی از کیهان‌شناسی قرآن و اهل بیت (ع) دارد؟ و صد البته ایشان حق دارند در پاسخ این پرسش من بگویند: شما قرآن‌شناسان چه چیزی از کیهان‌شناسی قرآن به ما یاد داده‌اید؟ و در این وقت است که من بشدت شرمنده می‌شوم؛ بلی حق با ایشان است. و فقط برای کاستن از این شرمساری عرض می‌کنم: من به عنوان وظیفهٔ فردی دو کتاب

در این باره نوشته‌ام: «تبین جهان و انسان» و «قرآن و نظام رشته ای جهان» به همراه چند مقالهٔ دیگر در سایت بینش نو www.binesheno.com. بلی مگر پرداختن به ارسطوئیات و بودائیات، مجال می‌دهد که به علوم قرآن بپردازیم.

استاد فرموده اند: «هاو کینگ به پولی که از رسانه‌ها می‌گیرد احتیاج دارد زیرا خرج زندگی و درمان او خیلی زیاد است». عرض می‌کنم: من به دلیل درگیری ای که از چندین سال پیش، آقای «تروک» میان من و هاو کینگ ایجاد کرده بود،⁴ کوشیده‌ام که اطلاعات بیشتری از زندگی هاو کینگ و نیز آرای او داشته باشم. تا جایی که می‌دانم او در کمبریج از هر حیث راحت و کاملاً بیمه، و امکانات لازم در اختیارش هست.

اما این نکته درست است که سیاست دولت انگلستان در این است که او را بیشتر مطرح کند.

فرموده اند: «این نکته هم گفته می‌شود که بعضی از کتاب‌های غیر تخصصی اش را با هدف تامین مخارج بالای زندگی اش، منتشر می‌کند». عرض می‌کنم: برخی از علوم بویژه فیزیک و کیهان‌شناسی، در افق بالاتر به نوعی فلسفه⁵ و «هستی‌شناسی»، می‌رسد. و دست اندرکاران این

⁴ رجوع کنید به واژه‌های «هاو کینگ» و «تروک» در کتاب‌ها و مقالات سایت بینش نو.

www.binesheno.com

⁵ این نوع فلسفه را باید «فلسفه مؤخر» نامید در برگ‌های آینده به آن اشاره خواهد شد.

علوم اگر به افق بالا برسند حق دارند که در عناوین دیگر نیز ابراز نظر کنند. مثلاً نیوتن و اینشتین در ابتدا فیزیکدان و در آخر فیلسوف بودند. اگر هاوکینگ چنین است حق دارد در خارج از فیزیک و کیهان‌شناسی حرف بزند. لیکن گاهی در موضوعاتی که هیچ ربطی به فلسفهٔ برخاسته از رشتهٔ خودش ندارد، نیز ابراز نظر می‌کند از آن جمله سخنان او در حضور بیل کلینتون که آن وقت رئیس‌جمهور امریکا بود.

فرموده اند: «روی کرد رسانه ای هاوکینگ موجب پائین آمدن عیار علمی سخنانش شده است».

بررسی: چنین نیست، بل که علم و توانائی دانش او، همین است. در واقع سیاست دولت انگلستان، او را بیش از آن چه که هست، بزرگ کرده است. و این که جناب منصوری برخی اظهارات او را دارای صحت علمی نمی‌داند، درست است.

استاد محترم می‌فرماید: «من ممکن است بگویم به خدا اعتقاد دارم. من حق دارم این نظرم را درست باشد یا نادرست، بیان کنم. اما اگر بگویم فیزیک اثبات می‌کند که خدا وجود دارد، این حرف نه تنها قابل قبول نیست بل که من به عنوان فیزیکدان حق بیان آن را هم ندارم. زیرا اگر من بگویم علم فیزیک وجود خدا را اثبات می‌کند، سخنی غیر علمی گفته‌ام».

شگفتنا! اولاً: در این سخن مراد از علم فیزیک چیست؟ فیزیک آزمایشگاهی و عملی است؟ یا فیزیک نظری؟ که اولی در اثبات وجود خدا به قوت دومی نیست.

ثانیاً: فیزیک به هر دو معنی، اگر در ذهن و حافظه و قدرت علمی شخص، در پله‌های پائین باشد، چنین فیزیکدانی در شناخت خود فیزیک ناتوان است، تا چه رسد به اثبات وجود خدا به وسیله فیزیک.

ثالثاً: مراد از «اثبات وجود خدا» چیست؟ ظاهراً گمان کرده‌اند که مراد این است وجود خدا نیز مانند فیزیکیات از سنخ ماده و انرژی باشد و فیزیک وجود او را اثبات کند. در حالی که وجود خدا خارج از این موضوع و خارج از حیطه آن است، زیرا خداوند خالق فیزیک، قوانین فیزیک و فیزیکیات است. و منشأ اشتباه همین نکته است که سروران محترم مسئله را عوضی گرفته‌اند.

چگونگی اثبات وجود خدا توسط فیزیک، به معنی دیگر است؛ یعنی دانش فیزیک اثبات می‌کند که جهان فیزیک (اعم از ماده و انرژی) محدود است، جهان فیزیک متغیر است، جهان فیزیک متحرک، نسبی و همه چیزش در تبدیل و تبدل است، و بویژه فیزیک اثبات می‌کند که جهان فیزیک پدیده است.

فیزیک اثبات می‌کند:

- 1- جهان منهای محدودیت = جهان منهای جهان.
- 2- جهان منهای تغییر = جهان منهای جهان.
- 3- جهان منهای حرکت = جهان منهای جهان.
- 4- جهان منهای پدیدگی = جهان منهای جهان.

فیزیک مستقیماً به سراغ اثبات وجود خدا نمی‌رود، فیزیک خودش

جهان خودش (یعنی کل جهان) را شناخت کرده و چگونگی ماهیت آن را توضیح می‌دهد. و نتیجهٔ این توضیح، اثبات وجود خداوند است و نتیجه می‌گیرد که باید یک وجود مطلق، غیر محدود، غیر متغیر، غیر متحرک وجود داشته باشد.

و هر فیزیکدان به این نتیجه نرسد، حیف است نام خود را فیزیکدان بگذارد.

و این استنتاج، یک استنتاج فلسفی نیست، بل هر فیزیکدان به عنوان فیزیکدان این را درک می‌کند. و اگر درک نکند شبیه کسی است که در ریاضی بگوید «دو تا چهارتا»، اما به وقت شمردن تعدادی گردو، «دو تا دو گردو» را مساوی چهار تا نداند.

اگر یک ریاضی دان بتواند بگوید «من فرمول ریاضی را می‌گویم و می‌فهمم، و چگونگی شمارش عملی گردو از مسؤلیت و موضوع کار علمی من خارج است» یک فیزیکدان هم می‌تواند بگوید «من فقط می‌گویم جهان متغیر، متحرک، در تبدیل و تبدل، محدود و پدیده است» و این که چنین جهانی باید خدائی داشته باشد، از موضوع کار من خارج است.

اگر جهان محدود نیست، پس این قانون اصیل و بس بزرگ فیزیک به نام «**قانون گسترش جهان**»، چه معنی دارد؟! مگر یک چیز نامحدود می‌تواند گسترش یابد؟

مگر یکی از مسائل به جای مانده و حل نشده برای دانشمندان فیزیک از آن جمله خود اینشتین، این نیست که «**آیا پایان این گسترش چه**

خواهد بود؟ آیا جهان دوباره منقبض و جمع خواهد شد؟». اگر من توان درک اصول مسلم و معروف و اجماعی فیزیک را نتوانم به خوبی درک کنم، آیا مجاز هستم بزرگان فیزیک را به حماقت متهم کنم؟

اینستین و حتی هاوکینگ و دیگران، به عنوان فیزیکدان به چنین قوانینی رسیده‌اند، نه به عنوان دیگر. و لذا همگی بدون استثناء به وجود خدا رسیده‌اند. و اگر یکی دو نفر از افراد خرده پا نظر دیگری ابراز کرده‌اند، یا دچار بیماری شخصیتی بوده‌اند و یا انگیزه‌های دیگر مانند انگیزه سیاسی و غیره داشته‌اند. و در حقیقت بر دانش فیزیک ستم کرده‌اند.

هر فیزیکدان کامل، در اثر معلومات فیزیکی و بر اساس قوانین و قواعد فیزیکی، از خود می‌پرسد: «آن سوی این جهان بزرگ و در حال گسترش که در عین حال محدود است، چیست؟ آیا عدم است؟ عدم که عدم است» و نمی‌شود گفت «عدم هست». اگر این پرسش به ذهن یک فیزیکدان کیهان‌شناس نرسد، اشکال از خودش است. گرچه پاسخ کامل و همه‌جانبه برای آن نباید، لیکن می‌داند که باید آن سوی فیزیک نیز «وجود» باشد؛ وجود غیر فیزیکی، وجود نامحدود، وجود غیر متغیر.

بلی یک فیزیکدان به عنوان فیزیکدان به این اصل می‌رسد، نه به عنوان دیگر. فرض کنید در عالم هستی غیر از دانش فیزیک هیچ علمی نباشد، باز فیزیکدان به این اصول می‌رسد. زیرا این اصول نتایج مسلم این علم است. مگر این که کسی هم فیزیکدان باشد و هم سوفسطائی و شکاک در همه چیز حتی در همان دانش فیزیک و قوانینش.

عصر ایران می پرسد: «مگر هاوکینگ صراحتاً گفته است که علم می گوید خدا وجود ندارد؟».

بررسی: این بیان جناب پرسشگر که پیشاپیش ارسال مسلم می کند که هاوکینگ به طور غیر صریح گفته است که خداوند وجود ندارد، لیکن به این گفته تصریح نکرده است. در حالی که هاوکینگ به طور مکرر تصریح کرده است که از موضع یک دانشمند به وجود خدا معتقد است. و من متن چندین نسخه از مصاحبه های او را دارم.

و هاوکینگ هرگز دچار چنین بیش غیر علمی نشده است، همان طور که گفتم مشکل او در «ربوبیت» است نه در اصل وجود خدا.

پاسخ استاد: «این جمله را به کار نبرده است اما حرف او این است که کیهان شناسی مدرن نیاز به خدا ندارد».

بررسی: خود همین کلام روشن است در این که مشکل هاوکینگ در ربوبیت است، و حضرت استاد عزیز، سخن هاوکینگ را به طور نادرست تفسیر می کند.

استاد می فرماید: «همان طور که نجار معتقد به خدا یک چیز است، کار نجاری چیز دیگر».

بیشتر عرض کردم که برخی آقایان گرامی میان هدف از یک علم و لازمه های آن اشتباه می کنند. یک نجار فهیم با دقت در قوانین و فرمول های کار خودش، واقعاً به درک وجود خدا می رسد گرچه هدفش از

نجاری این نیست.

عصر ایران می پرسد: «بشر در دوران قدیم میزانی از علم و دانش را در اختیار داشت. آیا او در دوران جدید، با توجه به مجموعه اطلاعات علمی‌ای که ظرف چند هزار سال از طریق علوم گوناگون به دست آورده است، فارغ از اینکه نظرش درست باشد یا غلط، نمی‌تواند مدعی شود که خدا احتمالاً وجود دارد یا ندارد؟»

پاسخ استاد: «نه نمی‌تواند چنین حرفی بزند».

اولاً: این حضرت استاد که می‌فرماید: «نه نمی‌تواند چنین حرفی بزند»، آیا موضوع این پرسش و خود این پاسخ از مسائل فیزیک است؟ که حضرت فیزیکدان با این قاطعیت جواب «نه» می‌دهد؟! زیرا که سؤال درباره همه علوم است نه فقط فیزیک.

چرا در این جا نمی‌گوید «من به عنوان فیزیکدان نمی‌توانم به این پرسش پاسخ دهم»؟! وقتی که سخن از وجود خدا است می‌فرماید من به عنوان فیزیکدان نمی‌توانم پاسخ دهم، اما وقتی که سخن از عدم وجود خدا است به عنوان فیزیکدان پاسخ نفی می‌دهد؟! چرا پرسش کننده و جواب دهنده، مخاطبان خود را تحمیق می‌کنند؟ انگیزه چیست؟

مخاطبان به خوبی می‌بینند که با پیشرفت علوم به ویژه علوم تجربی، هر روز بیش از پیش، توحید خالصتر و کاملتر می‌شود و دامنه شرک، بت پرستی، اقاویم پرستی، برچیده می‌شود. و همین پیشرفت توحید است که

اصطکاک میان ادیان را تشدید کرده است.

به بافت و ساختار کلام پرسش کنندهٔ محترم دقت کنید و به لفظ «احتمالاً» در «احتمالاً وجود دارد یا ندارد» توجه کنید. این ادبیات، ادبیات قرن هفده اروپا است که عصر دادگاه های انگیزاسیون کلیسا بود. نه ادبیات امروز. حضرات این همه به ارتجاع رفته اند.

ارتجاعی که گروه محمد علی فروغی فراماسونر، صهیونیست کابالیست در قرن بیست آن را در ایران رواج می دادند اگر آنان دو قرن به ارتجاع می رفتند، سایت پر ارزش عصر ایران سه قرن به ارتجاع می رود. اساساً امروز (حتی در قرون گذشته) وجود خداوند هرگز زیر سؤال نبوده و نیست. البته کسانی مانند فروغی کابالیست همیشه در همه جا بوده و هستند.

این است که پیشتر گفتم گاهی انسان در صداقت برخی سخن ها دچار شک می شود. و برآستی هر کس حق دارد که در این نوع سخن ها شک کند، و نیز حق دارد که شک خود را ابراز کند. آیا به زیر سؤال بردن وجود خدا آزاد است، اما به زیر سؤال بردن صداقت من و شما ممنوع است؟!

عصر ایران می پرسد: «یعنی حرف های او صحت علمی ندارد؟».

پاسخ استاد: «بله، هاو کینگ حدود 25 سال پیش اعلام کرد علم کیهان شناسی به انتهای خودش رسیده و فقط اندازه گیری بعضی از کمیت ها باقی مانده است و اگر این کار انجام شود، ما دیگر مشکلی در کیهان شناسی نداریم. این حرف خیلی مسخره بود. یعنی همه در جهان علم،

بدون استثناء، به این حرف هاوکینگ خندیدند».

بررسی: بلی: همیشه به هر کشف و ابتکار نو، خندیده اند، تاریخ علم پر است از این خنده ها که بعدها موجب شرمساری خنده کنندگان گشته است.

برای روشن شدن مراد هاوکینگ که می گوید «کیهان شناسی به سرانجام خود رسیده است»، یک مثال می آورم: در فیزیولوژی (و طب و پزشکی) امروز همگان می دانند و برای شان روشن است که این علم در «آناتومی» به سرانجام خود رسیده است و دیگر جایی برای کار علمی و تحقیق در این باره باقی نمانده است؛ تعداد استخوان های بدن انسان، شبکه اعصاب، گردش خون، دو گونه بودن گلبول ها و...، از علمیت افتاده است. آنچه باقی مانده نحوه کار و محاسبات اوضاع در چگونگی کار آن ها است.

وقتی که قبلاً به صورت جزوه های درسی (28 سال پیش) و در سال 1372 به صورت کتاب «تبیین جهان و انسان»، اصول پایه ای و سؤالات اساسی کیهان شناسی از قرآن استخراج شد و به تعدادی از دانشگاه های دنیا ارسال شد از آن جمله دانشگاه کمبریج⁶، هاوکینگ اعلام کرد که کیهان شناسی در اصول اساسی به سرانجام علمی خود رسیده است.

یعنی مطابق مثال مذکور، کیهان شناسی در آناتومی خود به

⁶ دانشگاه کمبریج به طور کتبی، اعلام وصول کرده و سند موجود است.

سرانجام علمی خود، رسیده است و تنها محاسبات باقی مانده است. سپس خصلت دیرین و ژنتیکی غریبان جنیید و جناب «تروک» در مصاحبه با ساندی تایمز مورخ 22 فبریه 1998 از جانب خود و هاو کینگ، اعلام کرد که ما در تحقیقات علمی به اصولی رسیده ایم. و اصول استخراج شده از قرآن را به خودشان نسبت داد. حتی الفاظ و عبارت کتاب «تیسین جهان و انسان» را به کار برده بود.

در این مقاله به این ماجرا باز خواهیم گشت.

دلیل این که این موضوع هنوز در حدی پخش نشده تا استاد ما نیز توجه کند که آن سخن هاو کینگ خنده دار نیست و یک واقعیت بس مهم علمی است، این است که من با شدت تمام برابر این سرقت علمی ایستادم و به اطلاع اکثر مراکز علمی جهان رسانیدم که این اصول مال من (البته نه مال من بل مال قرآن و اهل بیت - ع-) است، کاسه از دست شان افتاد و به زمین ریخت، مسئله را در صورت اصل خود، متروک گذاشتند و تاکتیک دیگر در پیش گرفتند تا به تدریج اصول مذکور را به استحاله برده و هر بخشی از آن را به نام یکی از افراد خودشان نسبت دهند. هنوز هم به این برنامه مشغول هستند.

استاد ادامه می دهد: «هاو کینگ دو سه سال بعد از آن حرف، در کنفرانسی در ژاپن، که اتفاقاً خود من هم در آن جا حضور داشتم، بابت حرف قبلی اش عذرخواهی کرد و گفت که آن حرف من اشتباه بود. هر دو اظهار نظر هاو کینگ باعث رسانه ای شدن او شد. یعنی هم وقتی که گفت

که کیهان‌شناسی در حال به پایان رسیدن است و هم وقتی که گفت کیهان‌شناسی هنوز راه درازی تا رسیدن به انتهای کار خود دارد، رسانه‌ها به او اقبال گسترده‌ای کردند. این شیوه عمل هاو کینگ نشان می‌دهد که او روالی را در برخورد با رسانه‌ها در پیش گرفته است که از نظر سایر دانش‌پیشگان قابل قبول نیست».

بررسی: درست است؛ وقتی که برنامه و تاکتیک تدریج و استحاله، به مقام اجرا گذاشته شد، هاو کینگ می‌بایست عذر خواهی کند. و اگر عذر خواهی نمی‌کرد، برنامه استحاله و سرقت، امکان عملی نمی‌یافت.

عصر ایران می‌پرسد: «احتمالاً دانشجویان کیهان‌شناسی هم می‌دانند که این علم راه درازی تا رسیدن به نقطه پایان خودش دارد. به نظر شما چه انگیزه‌ای باعث می‌شود هاو کینگ چنان اظهار نظر عجیبی بکند؟ آیا او واقعاً به آن حرف خودش اعتقاد داشت؟».

پاسخ استاد: «نه، من فکر می‌کنم او به حرف‌هایی از این دست معتقد نیست. البته گاهی ما حرف‌هایی غیر جدی در محفل خصوصی می‌زنیم. اما گاهی هم در محیط علمی سخنان فکر شده و جدی می‌گوییم. وقتی که آدم به مرحله‌ای می‌رسد که رسانه‌ها حرفش را بزرگ می‌کنند و سخن او در جامعه تأثیر می‌گذارد، دیگر هر حرف فکر نشده و غیر جدی‌ای را نباید بر زبان بیاورد و به خورد افکار عمومی بدهد. شما فرض کنید که رئیس بانک مرکزی ایران هر چند وقت یکبار مصاحبه کند و حرف‌هایی عجیب و غریب بر زبان بیاورد. مثلاً یک روز بگوید ما می

خواهیم چهار تا صفر از اسکناس ها حذف کنیم، یک روز هم بگویند قرار است چند صفر دیگر به اسکناس ها اضافه کنیم و روز دیگر بگویند ما می خواهیم نرخ دلار را بالا ببریم و بعد بگویند نرخ دلار را پایین می آوریم. کاملاً طبیعی است که این حرف های او در جامعه و در فضای اقتصادی کشور ایجاد تلاطم می کند».

بررسی: 1- درست است دانشجویان کیهان شناسی می بینند که این علم راه درازی تا رسیدن به نقطه پایان خودش دارد. زیرا پس از اظهارات هاو کینگ فوراً برنامه تدریج و استحاله به راه افتاد، و نگذاشتند ماجرا به اطلاع اکثریت اساتید این علم برسد تا چه رسد به دانشجویان.

2- نصیحت های حضرت استاد به هاو کینگ و دیگران، که «نباید حرف های غیر جدی را به زبان آورد و به خورد افکار عمومی بدهد»، درست است. اما هاو کینگ در این مسئله خیلی جدی بود و سخن علمی بل بزرگترین سخن درباره این علم را اعلام کرد. سپس برنامه عوض شد.

به گمانم هیچ کسی هاو کینگ را که سرآمد کیهان شناسان عصر خود است، بدین گونه لابلایی، پست و احمق نمی داند که در مقام یک دانشمند به هذیان گوئی پردازد. و این داوری درباره هاو کینگ سزاوار استاد محترم ما نیست و باید در نگرش شان به هاو کینگ تجدید نظر فرمایند.

می پرسد: «در واقع شما معتقدید که هاو کینگ تقوای علمی ندارد و به تعبیر دیگر، محققانه حرف نمی زند».

پاسخ استاد: «قطعاً؛ هاو کینگ حرف هایی می زند که به هیچ وجه

قابل دفاع نیست. خیلی ها به خدا اعتقاد ندارند. این نظر شخصی آنهاست و حق دارند که نظر خودشان را بیان کنند. ولی وقتی کسی مدعی شود که علم می گوید خدا وجود ندارد، حرفی غیر علمی را مطرح کرده است. من ممکن است بگویم به خدا اعتقاد دارم. من حق دارم این نظرم را، درست باشد یا نادرست، بیان کنم. اما اگر بگویم فیزیک اثبات می کند که خدا وجود دارد، این حرف نه تنها قابل قبول نیست بلکه من به عنوان یک فیزیکدان حق بیان آن را هم ندارم؛ زیرا اگر من بگویم علم فیزیک وجود خدا را اثبات می کند، سخنی غیر علمی گفته ام».

بررسی: 1- هاو کینگ تقوای علمی دارد. او «عدالت و وجدان فرا

اروپائی» ندارد. همان طور که به شرح رفت.

2- همان طور که بیان شد فیزیک وجود خدا را اثبات می کند، و دیگر نیازی به تکرار نیست. و در برگ های آینده از بیان خود استاد محترم ثابت خواهیم کرد که اثبات وجود خدا به طور مستقیم و اساسی، یک فرمول فیزیکی و کیهان شناسی است.

می پرسد: «مگر هاو کینگ صراحتاً گفته است که علم می گوید خدا

وجود ندارد؟».

پاسخ استاد: «این جمله را به کار نبرده است. اما حرف او این است

که کیهان شناسی مدرن نیازی به خدا ندارد. او می داند که رسانه ها و مردم تعبیر خواهند کرد که پس علم می گوید خدا وجود ندارد! این حرف هم درست است و هم غلط. از این رو درست است که کار علمی، چه

کیهان شناسی چه فیزیک و چه ریاضیات، مانند هر حرفهٔ دیگری نیازی به خدا ندارد. اما از این رو نادرست است که القاء کنندهٔ این دیدگاه است که خدا وجود ندارد. هاوکینگ هم به خوبی می داند که این حرف او چنین دیدگاهی را القاء می کند. قرار نیست که ما خدا را در علم وارد کنیم. خدا مقوله ای است و علم مقوله ای دیگر، همان گونه که نجار معتقد به خدا یک چیز است، کار نجاری چیز دیگر!».

بررسی: 1- اگر فرضاً، خود حضرت استاد به وجود خدا معتقد باشد اما به «ربوبیت خدا» معتقد نباشد، در یک مصاحبهٔ علمی این اعتقاد خود را با چه بیانی ابراز می کرد که هاوکینگ نکرده؟

هاوکینگ نظر و اعتقاد خودش را در این مسئله کاملاً با عبارت صحیح بیان کرده است.

2- به چه دلیل باید سخن او را تاویل کنیم؟ او که وجود خدا را انکار نکرده. و این استاد ما است که حرف علمی (غلط یا درست) او را طور دیگر تاویل می کند و واقعاً دربارهٔ او در این موضوع، غیر منصفانه برخورد می کند.

می پرسد: «بشر در دوران قدیم میزانی از علم و دانش را در اختیار داشت. آیا او در دوران جدید، با توجه به مجموعهٔ اطلاعات علمی ای که ظرف چند هزار سال از طریق علوم گوناگون به دست آورده است، فارغ از اینکه نظرش درست باشد یا غلط، نمی تواند مدعی شود که خدا احتمالاً وجود دارد یا ندارد؟».

پاسخ استاد: «نه، نمی تواند چنین حرفی بزند».

بررسی: اولاً: موضوع سؤال جناب پرسشگر، همهء علوم است نه فقط فیزیک. و چون استاد هاوکینگ را نکوهش می کند که چرا از تخصص خود خارج شده و به مطالب دیگر می پردازد، بنابر این خودش نیز باید تنها دربارهء فیزیک پاسخ «نه» را می آورد، نه با بیان مطلق که شامل همهء علوم شود.

ثانیاً: به شرح رفت که فیزیک به طور مستقیم وجود خدا را اثبات می کند و در برگ های آینده نیز بیشتر روشن خواهد شد.

ثالثاً: مگر پرسشگر محترم (که سخن از هزاران سال پیش می آورد) و نیز استاد محترم توجه ندارند که جامعهء بشری در سایهء همان پیشرفت علم و اندیشه، به سرعت به سوی توحید می رود و دیگر نه تنها خبری از بت پرستی نیست بل همهء ادیان در صدد بازنگری و اصلاح اشتباهات دینی شان هستند. این که یک بدیهی محسوس و ملموس جامعهء امروزی بشر است. من گمان نمی کنم این دو بزرگوار از این واقعیت خیلی واضح غافل باشند، و لذا آن تردید و شک در انگیزهء این مصاحبه از نو در ذهن جای می گیرد.

می پرسد: «یعنی علم لزوماً باید درباره خدا سکوت کند؟».

پاسخ استاد: «نه، علم انواع و اقسام مختلفی دارد».

بررسی: این پاسخ استاد آن سخن مطلق را که در جواب پرسش قبل

گفته بود، تا حدودی اصلاح می‌کند که بلی: ممکن است برخی از علم‌ها درباره‌ی خدا محکوم به سکوت، نباشند.

اما پیشتر اشاره شد و در برگ‌های بعدی خواهیم دید که: اگر هر علمی درباره‌ی خدا محکوم به سکوت باشد، علم فیزیک و کیهان‌شناسی در این مسئله نه تنها محکوم به سکوت نیست، بل این مسئله در افق‌های بالا از کارهای اساسی و وظایف حتمی این دو علم است.

و روشن خواهد شد که چرا قرآن درباره‌ی خداشناسی این همه آیه‌های فراوان کیهان‌شناسی آورده است.

می‌پرسد: «منظور من علم به معنای science است» جواب می‌

شنود: «علم به معنای science کاری با وجود یا عدم وجود خدا ندارد». عرض می‌کنم: و منظور من هم در مباحث پیش، همین علم به معنای science است که دو مطلب را گفتم: هدف از هر علم را با نتایج و لازمه‌های آن، اشتباه می‌کنید. و نیز: علم در پایه‌ی دون، مسؤولیت اثبات وجود خدا را ندارد اما در افق‌های بالا (به ویژه فیزیک و کیهان‌شناسی) وجود خدا را اثبات می‌کند. و به همین دلیل آن همه آیه‌های فراوان در قرآن به محور کیهان‌شناسی و فیزیک (درباره‌ی فیزیک رجوع کنید به کتاب «قرآن و نظام رشته‌ای جهان»⁷ در سایت بینش نو) آمده است، که البته وقتی می‌توانید به این آیات توجه کنید که اسلام را نیز مانند مسیحیت ضد علم، و مانند

⁷ و درباره‌ی آیه‌های کیهان‌شناسی به کتاب «تبیین جهان و انسان».

انجیل فاقد هر علم، ندانید. و همچنین دربارهٔ احادیث اهل بیت به محور کیهان‌شناسی و فیزیک. البته این نیز وقتی ممکن می‌شود که خود را از رسوبات متون تفسیری کابالیست‌هائی مانند تمیم داری، وهب بن منبّه، کعب الاحبار و دیگر یهودیان کابالیست که در عصر خلفا به تفسیر قرآن پرداختند و متون تفسیری را پر کردند، برهانید.

پیشتر در بخشی از این مقاله گفتم «براستی شرمنده‌ام» حتی از جانب همقطارانم نیز شرمنده‌ام که علوم قرآن را به اشخاصی مثل پرسش‌کننده و پاسخ‌دهنده در مقالهٔ عصر ایران، معرفی نکرده‌ایم. البته گذشتگان ما معذور هستند زیرا نه امکانات داشتند و نه آزادی جانی تا چه رسد به آزادی اجتماعی و علمی. اما امروز ما چه می‌کنیم؟!

عصر ایران می‌پرسد: «پس به نظر شما سوال - آیا خدا وجود دارد؟ - سوالی نیست که علم بتواند به آن پاسخ دهد».

جواب می‌شود: «لااقل علمی که بشر تا به امروز داشته است، علمی نیست که بتواند به این سوال بپردازد. البته ما نمی‌دانیم هزار سال دیگر چه خواهد شد».

عرض می‌کنم: اولاً، باز سؤال پرسش‌کننده دربارهٔ همهٔ علوم است، باز در این جا پاسخ قاطع داده‌اید و نگفته‌اید که من به عنوان فیزیکدان فقط از دیدگاه فیزیک چنین نظری دارم. و دوباره سخن خودتان را نقض کرده‌اید.

ثانیاً: لطف فرموده و فقط یک هزار سال به علوم وقت دادید که به اثبات وجود خدا برسد، باید می فرمودید یک میلیون سال بعد(!!!).

ثالثاً: وای به حال علوم که این قدر خنثی بوده که هزاران سال بعد از تکاملش، به لازمه های خود (که شرح دادم) نرسیده. و چه مقام عالی ای بر علوم داده اند(!) اگر چنین است؛ این علوم «علوم» نیست بل «جُهل» است. اگر یک جمله «به نظر من» می افزودند، دستکم به نوعی معذور می شدند. اما قاطعیت شان هر عذری را از بین می برد.

رابعاً: آن همه ایراد که (هر دو جناب محترم) به هاوکینگ گرفتند که او در مواردی خارج از تخصص خود حرف می زند، اما در این جا یک فیزیکدان محترم به نمایندگی از همهٔ علوم بشر، اثبات وجود خدا را نفی می کند.

این تناقضات صریح، آن «شک در انگیزه» را مجاز نمی کند؟

در ادامه می فرماید: «علم به اعتقادات بشر نمی پردازد».

دستکم می فرمودید «علم فیزیک که من در آن کار می کنم، به اعتقادات بشر نمی پردازد» نه «علم» به طور مطلق. آیا آن همه علوم که به اعتقادات بشر پرداخته اند علم نیستند؟ عنوان «تجربهٔ دینی» که آن همه دانشمندان بزرگ در غرب به آن پرداخته و می پردازند، چیست؟

و دربارهٔ فیزیک هم عرض کردم: فیزیک در پایه های دون، ارتباط مستقیم با اثبات وجود خدا ندارد، اما در افق های بالا، این مسئله از نتایج

مسلم آن است.

در این جا نیز، هم ادبیات پرشش‌کننده گرامی و هم ادبیات پاسخ‌دهنده بزرگوار، ادبیات قرن هفده است، نه ادبیات امروز جهان. که باز آن شک و تردید را تقویت می‌کند.

عصر ایران می‌پرسد: «منظورتان از «اعتقاد» گزاره ای متکی به

ایمان است؟».

جواب می‌شود: «بله، این اعتقاد قطعاً متکی به ایمان است،...».

بررسی: گفتم که ادبیات قرن هفدهم است، و انگیزه هر دو عزیز از

این ارتجاع چیست؟

ایمان یعنی چه؟ تفکیک میان ایمان و علم، از ارثیه های قرن هفده و هجده است. ایمانی که متکی به علم نباشد، ایمان نیست. و اسلام مسیحیت نیست که میان علم و ایمان را تفکیک کند.

شاید پرسید: پس ایمان افرادی که در هیچ علمی تخصص ندارند، ایمان

نیست؟

پاسخ: بشر موجود جاهل نیست، هر کس به میزانی که علم دارد ایمانش

در نظر خداوند به همان میزان معتبر است. پس ایمان چنان افرادی نیز به

میزان علم شان و فهم شان معتبر است. و لذا بر موجودات غیر انسان، و نیز

بر افراد غیر عاقل، تکلیفی نیست. و لذا آیه را برای تان خواندم که «إِنَّمَا

يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». تنها دانشمندان نسبت به خداوند خشیه

دارند. و در این جا یک حدیث نیز می آورم: «المعروف بقدر المعرفة». عصر ایران می پرسد: «به نظر شما فیلسوفان می توانند به فیزیکدانان و منجمان بگویند شما حق ندارید درباره‌ی خدا اظهار نظر کنید ولی ما حق چنین حقی داریم».

پاسخ استاد: «فیلسوف ممکن است به خودش اجازه بدهد که دامنه‌ی موضوعات مورد تحقیق خودش را هر طور که می خواهد تعریف کند. اما علم جدید طوری تعریف شده است که اساساً کاری به خدا ندارد. اعتقادات فیزیکدانان درباره‌ی خدا، هر چه باشد، جزئی از علم فیزیک و برخاسته از آن نیست. ممکن است فیزیکدانی کتابی در رد یا اثبات خدا بنویسد. این قبیل آثار فیزیکدانان در اجتماع فیزیکدانان، غیرفیزیک تلقی می شود نه بخشی از علم فیزیک».

بررسی: 1- از بیان استاد برمی آید که فلسفه چیز کهنه است و «علم جدید»، جدید است. ذهن شان به یونان معطوف می شود و این همه «فلسفه های جدید» را جدید نمی دانند.

2- در این برگ ها نامی از «فلسفه مؤخر» که مقدم بر علوم نیست بل از علوم بر می خیزد، گذشت و در مباحث آتی نیز به آن اشاره خواهد شد. در نظر استاد محترم فلسفه منحصر به «فلسفه مقدم» است. و اساساً قرآن هیچ ارزشی به فلسفه مقدم، نمی دهد.

جناب پرسشگر می گوید: «ولی ظاهراً در عموم جوامع دینی، وقتی

یک دانشمند بزرگ سخنی در تأیید وجود خدا می‌گوید، دینداران به شدت از حرف او استقبال می‌کنند اما اگر آن دانشمند سخنی رد وجود خدا بگوید، می‌گویند علم و دانشمندان حق ندارند سخنی دربارهٔ خدا بگویند».

پاسخ استاد: «علتش این است که انسان‌ها همیشه تمایل دارند که دیگران در تأیید باورهای آنها حرف بزنند. افراد مذهبی خیلی دوست دارند که کسی بگوید علم فلان اعتقاد شما را اثبات کرده است. ما انواع و اقسام کتاب‌ها را ترجمه کرده ایم تا نشان دهیم علم جدید فلان اعتقاد دینی ما را تأیید می‌کند. در کار ترجمه هم به سراغ آثار غربی‌هایی رفته ایم که با علم جدید آشنا بوده‌اند و در آثارشان نکاتی در تأیید باورهای ما وجود دارد. این یک گرایش طبیعی است. یعنی ما دوست داریم دیگران اعتقادات ما را تأیید کنند».

بررسی: استاد در این کلامش همهٔ اشخاص معتقد به خدا را عوام و محرومین از اندیشهٔ علمی می‌داند (!) و همگان را نادان‌هایی فرض کرده که تحت تأثیر اقتضاهای روانی غیر علمی، عقایدشان را انتخاب می‌کنند. که اولاً: این حاکی از زمینهٔ روحی خود حضرت استاد است که اگر رشتهٔ علمی او همیشه با پسوند «مدرن»، «جدید» همراه باشد خیلی برایش جاذبه دارد. و در این گونه زمینه‌های روحی، علم و دانش وقتی «مدرن» و «جدید» می‌شود که هر چه از قدیم بوده را انکار کند و الاً مدرن نمی‌شود.

این موضوع در بیان بعدی استاد محترم بیشتر روشن می‌شود، ببینید:

می‌پرسد: «قرآن می‌گوید در آثار خدا بنگرید تا به وجود خدا پی ببرید. علوم طبیعی هم مشغول مطالعه‌ی پدیده‌هایی هستند که در قرآن به‌عنوان نشانه‌های وجود خدا قلمداد شده‌اند. اما سخن شما ظاهراً مفروضی بر خلاف این توصیه‌ی قرآنی دارد. یعنی شما می‌فرمایید که ما نمی‌توانیم با مطالعه‌ی طبیعت مدعی شویم خدا وجود دارد».

پاسخ استاد: «ممکن است که یک دانشمند یا یک آدم معمولی بگوید این یافته‌های علمی دلیلی بر وجود خدا است. این‌ها دو چیز متفاوتند. کسی که کار علمی می‌کند ممکن است با انگیزه‌های گوناگون (کشف آثار خدا، کشف رموز طبیعت، کسب ثروت و قدرت و شهرت و...) مشغول کار علمی باشد».

بررسی: استاد خلط مبحث فرموده است؛ کشف رموز طبیعت، یک کار دقیقاً علمی است، اما انگیزه‌ی تحصیل ثروت، قدرت و شهرت، در این راه، یک کار علمی نیست.

و سؤال این است که آیا «کشف آثار خدا» نیز یک کار علمی است یا مانند تحصیل قدرت است؟-؟ بدیهی است نظر به گفته‌های قبلی، استاد با این مغالطه دعوت و پیام آیه‌ها را دعوتی برای کار غیر علمی و از سنخ انگیزه‌ی قدرت و ثروت، معرفی می‌کند، که در این صورت نه تنها دعوت

آیه دعوت به کار علمی نمی‌شود بل دعوت به عمل منفی و نادرست و غیر انسانی می‌گردد.

در حالی که در بیان همین قرآن کار علمی و علمجوئی با انگیزه قدرت خواهی و ثروت خواهی، کار ابلیسی است. پس، از نظر قرآن دعوت به علم برای کشف آثار خدا، دعوت به کار علمی است، که استاد آن را به طور صریح نمی‌پذیرد.

استاد ادامه می‌دهد: «علم امروزه یک حرفه است؛ حرفه ای که به دنبال ناشناخته‌ها می‌رود. اما این هم طبیعی است که انسان با کشف رموز بیشتر طبیعت تمایل دارد آن‌ها را به خدا نسبت دهد».

بررسی: بلی: این هم ردّ صریح قرآن.

اولاً: مراد از «حرفه» چیست؟ برخی از مدیران در جامعه ما دچار بیماری خودباختگی شدند مثلاً گردشگری را «صنعت گردشگری» و بیمه را «صنعت بیمه» نامیدند. مرعوبیت خود در برابر صنعت و تکنوکراسی را به جامعه و فرهنگ مردم نیز سرایت داده و فرهنگ بویژه اندیشه ادبی ریشه دار و کهن این مردم را آلوده کردند. آیا مراد استاد محترم از واژه «حرفه» از این سنخ است؟ علم یک «شغل» است؟ یا والاتر و ارزشمندتر از شغل و حرفه است؟ مقصودش از حرفه چیست؟

ثانیاً: می‌فرماید چون انسان تمایل دارد که هر کشف رموز طبیعت را

به خدا نسبت دهد. یعنی میان کشف رموز طبیعت و خدا شناسی رابطهٔ علمی وجود ندارد و خدا شناسی در این عرصه تنها پاسخی است به «تمایل انسان». و دعوت قرآن به خاطر همین «تمایل» است. وقتی که این دعوت این گونه باشد، پس قرآن از یک تمایل بشری استفاده می کند، بل (نعوذ بالله) سوء استفاده می کند.

ثالثاً: سه چهارم قرآن سوره های مکی است که آیات آن ها (قریب به اتفاق) در طبیعت و دعوت به مطالعه در طبیعت است، علاوه بر آیاتی که در سوره های مدنی آمده اند. یعنی می توان گفت دستکم سه چهارم کل قرآن در این موضوع و این مبحث است.

بنابه فرمایش استاد سه چهارم قرآن به محور یک «تمایل عوامانه» و غیر علمی است.

قرآن دربارهٔ پایان عمر منظومهٔ ما می گوید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»: وقتی که خورشید جمع و کوچک شود، آیا این پاسخ به یک تمایل است یا یک بحث عظیم فیزیکی و کیهانی است؟ و دربارهٔ شرح چگونگی پایان عمر کهکشان های کنونی، ده ها آیه آورده است⁸ که پایه ای ترین و اساسی ترین مسائل فیزیکی و کیهانی را به صورت دقیقاً علمی آکادمیک بیان می کند (که در دو کتاب و چند مقاله به قدر امکان، آن ها را توضیح داده ام) آیا این مباحث صرفاً پاسخی به یک خواسته و تمایل عوامانه است؟ برای

⁸ رجوع کنید؛ «تبین جهان و انسان» و «قرآن و نظام رشته ای جهان».

نمونه تنها این دو پرسش (پایان عمر منظومه‌ها و پایان عمر کهکشان‌ها) را در قرآن پی‌گیری کنید، در می‌یابید که پاسخ و حل آن‌ها را کاملاً به صورت آنچه در کلاس درس فیزیک و کیهان‌شناسی تدریس می‌شود، بیان می‌کنند، البته با دو فرق:

1- در افق بس بالاتر، نه در افق درس‌های دبیرستانی.

2- این آیه‌ها طوری بیان می‌کنند که جایی برای «احتمالات» یا «فرضیه‌ها» باقی نمی‌گذارند، و «علم محض» را به شما تحویل می‌دهند. می‌دانم که: حق دارید بگوئید: تا کنون چنین شناختی از قرآن به ما ارائه نشده و ما چنین توقعی از قرآن نداریم.

عرض می‌کنم: 1- پس چرا ناشناخته و ناخوانده و ندانسته، قرآن را به عوامگرائی (بل عوامفریبی) متهم می‌کنید؟ این رفتار شما یک رفتار علمی است؟ یا مصداق یک داوری بر اساس جهل است؟ این‌گونه سخن گفتن سزاوار یک دانشمند و استاد محترم است؟

2- بنده با شما بحث می‌کنم (کاری با دیگران ندارم و هر کس مسئول کار و رفتار و سخن خویش است) و مباحث فیزیکی و کیهانی قرآن را - در حد نهایت اختصار و در حد توان خودم - در آن دو کتاب و مقالات متعدد توضیح داده‌ام.

3- و چون اطلاعی از قرآن ندارید و آنچه از خدا و دین و کتاب و وحی می‌دانید همان است که از غربیان آموخته‌اید، لذا با خدای اسلام و با قرآن همان برخورد را دارید که دانشمندان فیزیک و کیهان‌شناسی در

غرب، با خدای کلیسا و انجیل کلیسا دارند.

آقایان که بر هاوکینگ خرده می‌گیرند که از تخصص خود خارج می‌شود و برای به دست آوردن پول، وارد مباحث دیگر می‌شود، در این جا باید توضیح دهند که خودشان چرا از تخصص خود خارج شده و دربارهٔ قرآن نظر دانشمندانه (!) می‌دهند؟! هاوکینگ فرضاً برای پول این کار را می‌کند، آقایان برای چه هدفی مرتکب این خطای بزرگ می‌شوند؟ با کدام تخصص در قرآن شناسی، سخن بدین هنگامی را به زبان می‌آورند؟ این همه تناقض گوئی برای چیست؟

شما که حتی معنی چهار آیه از قرآن را نمی‌دانید، تا چه رسد به تخصص در قرآن. و مراجعهٔ شما به ترجمه‌های قرآن و یا به برخی تفسیرها شبیه مراجعهٔ یک فرد جاهل به علم فیزیک، به کتاب‌های ترجمه‌ای فیزیک و کتب مربوط به آن است.

شما دو بزرگوار، اگر این گفته‌ها را صادقانه و بر اساس درک تان گفته‌اید، پس خیلی بی‌سواد هستید تا چه رسد به دانشمند بودن تان. و اگر دانشمند هستید، پس هیچ صدقاتی ندارید و در صدد اغوای جوانان و دانشجویان هستید.

آیا معنی آزادی بیان، ابراز نظر غیر متخصصانه در مسائل تخصصی است؟ اگر دیگران چنین آزادی را ادعا کنند باز شما نمی‌توانید، زیرا خودتان هاوکینگ را نکوهش می‌کنید که خارج از تخصص خود حرف می‌زند.

آیا معنی آزادی بیان، «آزادی اهانت» است؟! آیا توهین به اعتقاد مردم و جامعه، آزادی است؟ اگر دموکرات و طرفدار دموکراسی هستید پس به عقاید اکثریت قریب به 99% مردم احترام بگذارید. و اگر لیبرال هستید پس مطابق اصول لیبرالیسم، احترام افراد دیگر را رعایت کنید. اگر امانیست هستید این قدر شخصیت، فکر و باورهای مردم را تحقیر نکنید.

پس از دیدگاه هر بینش و هر اندیشه به شما نگرسته شود رفتارتان نادرست است. و اگر آزادی این است پس هر کسی که از این بیانات، بوی خیانت را بفهمد آزاد است که بگوید شما انگیزه ای جز خیانت به این مردم ندارید.

عصر ایران می پرسد: «حرف اصلی من این بود که قرآن به انسان می گوید تو حق داری به یافته‌های علمی استناد کنی تا به وجود خدا معتقد شوی. اگر انسان حق دارد که برای اثبات خدا به یافته‌های علمی استناد کند، منطقاً این حق را هم دارد که با استناد به یافته‌های علمی خدا را رد کند. می‌خواهم بگویم با این توصیه قرآنی پای علم به بحث خداشناسی باز می‌شود».

بررسی: پیش از شنیدن جواب دکتر منصوری، کمی روی بافت و ساختار این پرسش، درنگ کنیم:

1- نیازی نیست که پرسش شونده به سؤال جواب بدهد. زیرا سؤال کننده خود پاسخ را در متن سوالش التاء کرده و قرآن را محکوم کرده

است؛ می گوید اگر علم بتواند وسیله اثبات وجود خدا باشد، می تواند وسیله انکار وجود خدا هم بشود. و با این گفته خود یک ملازمه ای میان اثبات علمی و انکار علمی برقرار می کند، و با تصریح به نام قرآن، می گوید که چون سخن قرآن یکطرف را در نظر دارد و به طرف دیگر ملازمه، توجه ندارد، پس حرف قرآن منطقی نیست.

این آقا سخت در اشتباه است؛ گمان می کند هر ره آورد علم و فکر بشر نسبی است حتی علم ریاضی و فیزیک نیز نتایج نسبی می دهد و هیچ نتیجه قطعی نمی دهد. باید $2 \times 2 = 4$ را نیز انکار کند یا در آن دچار تردید باشد. و این نیست مگر شکاکیت و باور به سفسطه. و با سفسطائیان بحثی نیست.

همان طور که در این برگ ها آوردم و به چند فرمول نیز اشاره کردم، فیزیک و کیهان شناسی دقیقاً مانند $2 \times 2 = 4$ ، وجود خدا را اثبات می کند. و در برگ های بعدی نیز خواهد آمد.

به متن سؤال دوباره نگاه کنید؛ القاء می کند که اگر پای علم به خدا شناسی باز شود، قضیه دو طرفه می شود. در حالی که خودش می گوید قرآن خواستار خدا شناسی از طریق علوم است. و در سؤال پیشین رسماً گفت که قرآن خواستار خدا شناسی از طریق علوم طبیعی (تجربی) است. و این نه تنها ردّ قرآن است بل تحقیر و تمسخر قرآن است.

اما جواب: حضرت استاد در پاسخ می فرماید: «نه، پای علم باز نمی شود. در طول تاریخ دیده شده است که وقتی که یک انسان در اضطرار

شدید قرار می‌گیرد، بیشتر به یاد خدا می‌افتد. حالا آیا ما باید کاری کنیم که همه مضطر شوند تا خدا را بهتر بشناسند؟ بدیهی است که چنین کاری نمی‌کنیم. بشر به دنبال رفاه است نه به دنبال اضطراب. آیا این درست است که ما کاری کنیم که همه مردم دچار بیماری لاعلاج شوند تا به فکر خدا بیفتند؟

بررسی: شگفتا! اولاً پاسخ این حضرت دانشمند چه ربطی به متن سوال دارد؟ **ثانیاً** مگر دعوت به اندیشه در طبیعت و جهان هستی (بویژه در فیزیک و کیهان شناسی) برای اثبات وجود خدا، دعوت به اضطراب است؟ با شنیدن این پاسخ، آن مثل «این الوار از کجا می شکند و از کجا صدا می دهد» تداعی می شود.

ثالثاً: همه انسان شناسان، روان شناسان و نیز جامعه شناسان، معتقد هستند که اعتقاد به خدا اگر چه عوامانه باشد (بل به قول و خواسته این حضرات غیر علمی و مردود باشد) انسان را از اضطراب، رهایی می بخشد و در اضطرابات نیز او را یاری می کند که در بیرون رفتن از اضطراب قوی تر باشد.

رابعاً: وقتی که کسی (در عین حال که به هاوکینگ ایراد می گیرد که نباید از تخصص خود خارج شود) خارج از تخصص خود حرف بگوید این چنین بی ربط سخن می گوید.

خامساً: این بی ربطی، چیزی است که هر غیر متخصص آن را می

فهمد، چرا حضرت استاد به آن توجه نمی‌کند؟ این چیزی است که باز عدم صداقت در یک بحث (مثلاً) علمی را کاملاً نشان می‌دهد.

می پرسد: «شما فرض کنید که یک منجم بزرگ بگوید من چهل سال در علوم نجوم تحقیق کرده‌ام و معتقدم که یافته‌های علم نجوم مؤید وجود خدا است (یا نیست). یعنی او از آن حیث که یک منجم (نه یک انسان معمولی) است، وارد بحث وجود خدا می‌شود».

پاسخ استاد: «این کار اشتباه است. او به عنوان یک انسان وارد این بحث می‌شود؛ اما انسانی که چهل سال در یک رشتهٔ علمی فعالیت کرده است. اینکه آن منجم فلان عقیده را دربارهٔ خدا مطرح می‌کند به این معنا نیست که علم نجوم نیز همان رأی او را دربارهٔ خدا دارد. ما به چیزی «یافتهٔ علمی» می‌گوییم که اجتماع علمی آن را بپذیرد نه یک دانشمند خاص. اجتماع علمی هم هیچ وقت نمی‌گوید که ما خدا را دیده‌ایم (یا ندیده‌ایم). اصلاً غیر قابل باور است که اجتماع علمی در این باره حرفی بزند و موضعی بگیرد. اجتماع علمی مدرنی که از زمان نیوتن تکوین یافته و امروز در جهان وجود دارد، علم را حرفه‌ای می‌داند برای یافتن پاسخ پاره‌ای از سؤال‌ها».

بررسی: 1- چرا اشتباه است؟ کدام دلیل و کدام عرف علمی، یک منجم و کیهان‌شناس را از گفتن «نجوم مؤید وجود خدا است» منع کرده

است؟ این محدودیت و محسوس کردن اندیشه، درست است اما ابراز اندیشه ممنوع است؟! آن کدام دانشمند است که با این افراط دچار فونکوسیونالیسم و جراحی در رشته‌های علوم و اندیشه، شده است که هر علم را در چهارچوبی معین زندانی کرده است-؟- مگر استعانت و بهرمندی هر رشته علمی از رشته دیگر، ممنوع است؟!

آیا همکاری‌های میان ریاضی و شیمی با فیزیک اتمی ممنوع است؟! تا میان نجوم و خداشناسی هم ممنوع باشد؟

2- بیشتر شرح دادم که حضرت استاد میان «هدف مستقیم از یک علم» و میان «لازمه‌های آن علم» اشتباه می‌کند.

3- باز بیشتر توضیح دادم که فیزیک و کیهان‌شناسی حتی به طور مستقیم وجود خدا را اثبات می‌کند.

4- در مبحث «هیچ» که خواهد آمد، روشن خواهد شد که اثبات وجود یک شیء غیر فیزیکی از کارها و نتایج مستقیم فیزیک است.

5- بلی درست است فیزیک و نجوم در پایهٔ مثلاً دبیرستانی نمی‌تواند رابطهٔ مستقیم با خداشناسی داشته باشد. ولی حضرت استاد که دون پایه نیستند.

6- اعتقاد همان نیوتن (که نام بردید، آن هم در عصر درگیری با کلیسای فاقد علم) به خداوند، عوامانه بود؟ یا او بر اساس اندیشه علمی با آن صراحت و جدیت معتقد بود؟ شخصیتی مانند نیوتن یک یافته غیر علمی را می‌پذیرد؟ و همین طور اینشتین، ژرژ گاموف، ماکس پلانگ و... و... که

بزرگان فیزیک و کیهان‌شناسی (به قول شما) مدرن بوده و هستند.

7- می‌فرماید «ما به چیزی یافته علمی می‌گوئیم که اجتماع علمی آن را بپذیرد نه یک دانشمند».

همان‌طور که نمونه‌هایی از اسامی اجتماع علمی شمردم، اجتماع علمی علمای فیزیک پذیرفته است، فرمایش استاد فقط نظر یک فرد است. و در اواخر مقاله خواهد آمد که آن دو نفر که آقایان به عنوان ملحد نام برده‌اند، منکر خدا با تعریف کلیسا هستند نه منکر وجود خدا، پس اجتماع تحقق یافته است.

8- می‌فرماید «علم را حرفه‌ای می‌دانند برای یافتن پاره‌ای از سؤال‌ها».

اولاً: این «پاره‌ای از سؤال‌ها» با حصار آه‌نین محصور هستند؛ که نتیجه آن محصور و زندانی کردن اندیشه باشد؟

ثانیاً: مگر بزرگترین پرسش و باصطلاح غول‌گونه‌ترین سؤال، در فیزیک فضائی و کیهان‌شناسی مدرن، این نیست که این جهان چگونه پدید شده؟ مگر پرسش دیگر بس بزرگ در پیش روی سیر فیزیک و کیهان‌شناسی این نیست که «قبل از بیگ‌بنگ، جهان چه سرگذشتی را طی کرده است؟» و یا «آن سوی این جهان چیست؟» و یا «پایان گسترش جهان چه خواهد شد؟» و ده‌ها پرسش بزرگ فیزیکی و کیهان‌شناسی از این قبیل.

معلوم نیست حضرت استاد چرا لفظ «مدرن» را تکرار می‌فرماید گویا با استفاده از این لفظ در صدد سرکوب اندیشه جوانان و دانشجویان است

که مخاطب گمان کند لابد چیزهائی هست که باصطلاح «عمل صالح‌ها» آن‌ها را می‌فهمند، و مقلدانه سخنان استاد را بپذیرند.

عصر ایران می‌گوید: «پس دست علم از دامان خدا شناسی کوتاه

است».

نگاهی به خود سؤال: بلی مقصود نهائی پرسش کننده همین بود که ثابت شود اعتقاد به وجود خداوند یک امر عوامانه و غیر علمی است. خدا شناسی کجا و رسیدن به مقام علمیت کجا؟! (۱).

براستی این یک مصاحبه علمی است؟! عوام‌فریبی شنیده بودیم اما دانشجو فریبی بدین صورت نشنیده بودیم. چه عرض کنم و چه باید گفت
و....

دنیا و جامعه علمی دنیا علاوه بر توحید، به سرعت به دین‌گرائی می‌رود، ما هنوز در مقام تکرار مقولات قرن هفده و هجده هستیم. دقیقاً این بینش یک بینش آن عصری است.

حضرت استاد در پاسخ می‌فرماید: «من این تعبیر را نمی‌پسندم.

بهرتر است بگوییم علم مدرن نسبت به این سؤال خنثی است. یعنی تلاش برای یافتن پاسخ این سؤال در حیطه فعالیت او نیست. خنثی بودن علم غیر از کوتاه بودن دست اوست. علم وارد این قضیه نمی‌شود و نمی‌تواند بشود. حالا دیگر این که بگوئیم یافته‌های علمی به کار اثبات یا رد وجود خدا می‌آید، رأی شخصی افراد است».

بررسی: چرا تعبیر پرسش کننده را نمی پذیرید؟ میان تعبیر شما و تعبیر او چه فرق نتیجه ای هست؟ علم که دست ندارد، دست علم کوتاه است یعنی نمی تواند در این موضوع به نتیجه برسد. و این همان معنی تعبیر شماست. پرهیز از تعبیر پرسشگر به خاطر این است که در نظر مخاطب تلقی نشود که شما علم را تحقیر می کنید، که در واقع می کنید. و سودی هم از به کار بردن واژه «مدرن» حاصل نمی شود.

وانگهی بیان شد که علم (بویژه فیزیک و کیهان شناسی) در مرحلهٔ دون پایگی از این نتایج در حالت مستقیم، خنثی است نه در افق های بالاتر.

حضرت استاد ادامه می دهد: «واینبرگ هم فیزیکدانی مشهور در آمریکاست که معتقد است علم مدرن وجود خدا را رد می کند».

بررسی: اولاً: همان طور که در اوایل این مقاله به شرح رفت، جناب واینبرگ نیز از همان سرگردانان است. سوفسطائیان هم می گفتند کل جهان خیال است. بحث این است که این افاضهٔ حضرت واینبرگ درست است یا نه. شاید او یک عقده ای است. و شاید دچار بیماری فکری است. نظر جامعهٔ علمی فیزیک با آن همه جمعیت فراوان در بالاترین افق علمی فیزیک (همان طور که خودتان گفتید) حجت است نه نظر یک فرد.

ثانیاً: در اواخر جزوه از بیان خود حضرت استاد روشن خواهد شد که واینبرگ، خدا به تعریف کلیسا را رد می کند، نه خدا به تعریف علم و دانش را.

عصر ایران می‌پرسد: «اگر رد مفهوم خدا از سوی دانشمندانی نظیر هاوکینگ و واینبرگ، ارزش چندانی ندارد، پس اثبات خدا از سوی نیوتن و امثال او نیز مشمول همین حکم می‌شود».

بررسی متن پرسش: 1- در مباحث پیش خودتان تقریر کردید که هاوکینگ معتقد است علم فیزیک و کیهان‌شناسی به خداوند نیازی ندارد و به شرح رفت که او «ربوبیت» را انکار می‌کند نه وجود خدا را. و مصاحبه‌های او موجود است.

2- مراد از «مفهوم خدا» چیست؟ تا کنون بحث تان به محور «وجود خدا» بود اینک به «مفهوم» رسیدید تا التاء کنید که وجود خدا فقط یک «مفهوم ذهنی» است.

3- با تعبیر صیغه جمع «دانشمندانی نظیر هاوکینگ و واینبرگ» یک کلی گوئی بی دلیل، و اغواگر به ذهن مخاطب التاء فرموده‌اید.

4- با کدام دلیل این ملازمه را برقرار می‌کنید که «اگر انکار وجود خدا یک امر علمی نباشد، حتماً اثبات وجود او نیز یک امر علمی نخواهد بود»-؟

اگر کسی شبیه واینبرگ پیدا شود و بگوید علم وجود اتم را رد می‌کند، شما خواهید گفت پس علم وجود اتم را نیز اثبات نمی‌کند. این چه مصاحبه و چه نوع گفتمان علمی است؟

5- می‌فرماید «نیوتن و امثال او». گوئی معتقدین بر وجود خدا بر اساس

علم و دانش، فقط چند نفر بوده اند، «اجماع جامعهٔ فیزیکدانان» را به چند نفر کاهش می دهد تا الحاد اجماعی تلقی شود، اجماعی که در این بحث خیلی جدی شان، غیر از واینبرگ و داو کینز، نتوانستند نام کس دیگری را ببرند. در هر اجماعی هم یکی دو نفر نق زن پیدا می شود. خواهد آمد که در این بحث حتی آن یکی دو نفر هم وجود ندارند.

استاد در پاسخ می فرمایند: «بله همین طور است».

بررسی: بله پرسشگر و پاسخگو، سخن دل شان را می گویند. اگر بر فرض، پرسشگر تخصص کامل ندارد و یک ملازمهٔ غیر علمی غیر منطقی و بی دلیل را برقرار می کند، استاد هم تخصص لازم را ندارد؟ برای به کرسی نشاندن مقصود ضد علمی خودشان، باید دانشمندان بزرگ که پدر دانش فیزیک هستند را، به عوامیت متهم کنند.

می پرسد: «هاو کینگ در سخنان اخیرش گفته است: با مشاهدات ماهوارهٔ دبلیومپ از تابش زمینهٔ کیهانی که شاهدهی از جهان در روزگار بسیار ابتدایی است، بشر راز خلقت جهان را گشوده است. نظر شما دربارهٔ این سخن هاو کینگ چیست؟».

نگاهی به متن پرسش: عبارت «راز خلقت» را ببینید. هاو کینگ یا جناب پرسشگر و یا هر کس دیگر این عبارت را به کار برد یا به طور خودآگاه به خداوند معتقد است و یا به طور ناخودآگاه. زیرا «خلقت» بدون «خالق» نمی شود. و اگر خالق را انکار کند انگیزهٔ دیگر دارد. چرا از

عبارت دیگر استفاده نمی‌کنند.

به یاد کمونیست‌های پیش از انقلاب، که سنگ‌های سرگردان بوده و گمان می‌کردند در منظومه‌هائی از احزاب قرار گرفته‌اند. اگر کسی از یکی از آنان می‌پرسید:

کمونیست هستی؟ می‌گفت: بلی.

- راستی کمونیست هستی؟

می‌گفت: به حضرت عباس کمونیست هستم.

و نشان می‌داد که کمونیست بودن آقا نه تنها علمی نیست بل ناشی از عقده‌درونی است و برای ابراز «من هم هستم» است. کمونیست بودن و سوگند یاد کردن به حضرت عباس(ع)!!!

استاد در جواب می‌فرماید: «بینید این حرف مثل یک شوخی است. ما وقتی که کار رصدی انجام می‌دهیم، داده‌هائی پیدا می‌کنیم که بعضی از مدل‌ها را تأیید نمی‌کنند و بعضی از مدل‌ها را نیز تأیید یا تصحیح می‌کنند. دبلیومپ هم این کار را انجام داده است. یعنی بعضی از اطلاعات ما در زمینه تابش زمینه کیهانی را تصحیح یا تکمیل کرده است. مثلاً ما الان اطمینان بیشتری داریم که چگالی عالم و انرژی تاریک چقدر است. این چه ربطی به ادعای کشف راز خلقت دارد؟ مهمترین راز خلقت این است که تکینگی اول عالم چیست؟ چون مهبانگ از آن جا شروع شده است. ما نمی‌دانیم که عالم چگونه شروع شده است. اگر اغراق نباشد، می‌توانم بگویم که به تعداد کیهان‌شناسان مدل وجود دارد برای درک دوران مهبانگ. ما

هنوز چیزی دربارهٔ مهبانگ نمی‌دانیم».

بررسی: 1- حق با جناب استاد است و جان کلام ایشان کاملاً درست است.

2- اما در این جا **مطلب بس مهمی هست** که هاو کینگ درست می‌گوید راز خلقت در یک سری پرسش‌های اساسی، کشف شده است؛ از قبیل: آن چه مهبانگ در آن رخ داده چه چیز بوده است؟ پیش از مهبانگ، جهانی وجود داشته یا نه؟؛ سرانجام گسترش جهان چه خواهد بود؟ آیا این گسترش بادکنکی و فقط انبساط محض است یا جهان می‌خورد و بزرگ می‌شود و گسترش می‌یابد-؟-؟ آیا از آغاز خلقت تا کنون فقط یک مهبانگ رخ داده است؟ و چندین پرسش دیگر.

هاو کینگ درست می‌گوید این رازها کشف شده اند اما نه به وسیلهٔ دبلیومپ. بل او دربارهٔ منشأ این «کشف» عمداً سخن از دبلیومپ می‌آورد تا به رسالت تاریخی **سیاست علمی غربیان** عمل کرده باشد. در گذشته یافته‌های علمی مسلمانان را به نام اشخاص غربی ثبت می‌کردند، اینک آقای هاو کینگ به نام ماهوارهٔ دبلیومپ، و دیگران به مرکز و مؤسسهٔ فیزیکی ژنو نسبت می‌دهند.

پیش از این «سخنان اخیر هاو کینگ»، همیشه به نوعی شک داشته و مردّد بودم که آیا مصاحبهٔ آقای «تروک» با ساندی تایمز 1376/12/14 که در آن اصول کیهان‌شناسی قرآن را از کتاب «**تبیین جهان و انسان**»

برداشته و به نام کشف مشترک خود و هاوکینگ، اعلام کرده بود، براسستی ادعای هر دوی آنان بود یا او خودسرانه هاوکینگ را همراه خود معرفی کرده بود. در این سخنان معلوم شد که هر دو در این کار همدست بوده اند. دلیل این تردید این بود که پس از شکوائیه‌ها و (بقول سیاسیون) افشاگری‌های من (رجوع کنید: روزنامه جمهوری اسلامی 1376/12/14 و روزنامه ایران 1377/1/15، و نیز متن اعتراضیه در سایت بینش‌نو) هاوکینگ خودش را از ماجرا کنار کشید و بر خلاف آن چه تروک وعده داده بود، در سفر به امریکا و مرکز آکادمیک واشنگتن، سخنی از این موضوع به میان نیاورد. و بر خلاف وعده تروک که گفته بود این کشفیات را در کتابی منتشر خواهیم کرد، کتاب تحت عنوان «جهان در پوست گردو» چاپ شد و سخنی درباره کشف‌های ادعائی در آن به میان نیامد.

این رفتار هاوکینگ موجب شد، احتمال دهم که هاوکینگ در این قضیه از اول با تروک همراه نبوده است.

اما تروک دست برد نداشت و به سراغ افراد دیگر رفت که با آنان همراه شود (رجوع کنید؛ روزنامه همشهری صفحه 5 دانش و فن آوری 1385/2/17) و مقاله «تبیین جهان و سرقت علمی آکادمی‌های غربی» در سایت بینش‌نو). زیرا تروک در این مسئله نمی‌تواند تنها برود، تخصص او در «ذره‌شناسی» است و نیازمند است که با یک متخصص فیزیک کیهانی و کیهان‌شناس، همراه باشد.

اینک معلوم می‌شود که برنامهٔ آقای هاوکینگ - یا برنامه ای که برایش تنظیم کرده اند - چیز دیگر بوده است که کشف راز خلقت را به ره آورد ماهواره، منتسب کند، که به قول جناب استاد ما، مسئله هیچ ربطی به آورده های ماهواره ندارد.

3- اکنون که استاد محترم عبارت «انرژی تاریک» را در سخن شان آورده اند، بهتر است اشاره ای به یک سخن از امام سجاد(ع) در مسائل اساسی فیزیک و کیهان شناسی کرده باشیم. در زمان های گذشته و تا این اواخر کسی به این که نور و تاریکی دو امر فیزیکی هستند توجه نداشت و همهٔ اندیشمندان جهان با پیروی از نظر ارسطو معتقد بودند که نور یک امر «مجرد» است و مرادشان از مجرد، غیر مادی و غیر انرژی بودن، بود. و عجیب تر این که «تاریکی» را «عدم» می دانستند و آن را «عدم النور» می نامیدند.

امام سجاد(ع) که در اثر سلطهٔ کابالیسم، منزوی می زیست (و ائمه هنوز هم در عرصهٔ علمی منزوی هستند)، اصول علمی را در دعاهایش با خداوند، به زبان می آورد. همان طور که علی(ع) در صحرا رفت و به درون چاه خم شد و ساعتی با چاه سخن گفت. وقتی برگشت، کمیل پرسید: این همه سخن چه بود که با چاه می گفتی؟ گفت: ای کمیل «این هُنا لعلماً جمّاً» در این سینه ام انباشتی از علوم بود، فشار می آورد، رفتم به چاه ریختم تا آرام بگیرم.

کمیل گفت: چرا این علوم را به مردم یاد نمی دهی؟

گفت: مردم این زمانه دو گروه اند: گروهی توان درک علوم را ندارند. گروهی که توان درک را دارند آن را در راه نادرست به کار می گیرند. امام سجاد(ع) نیز در خلوت خود، اصول علمی را در قالب دعا می گوید. نور و تاریکی را دارای «وزن» می داند: «سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الظُّلْمَةِ وَ النُّورِ»⁹ ای خدای سبحان تو وزن نور و تاریکی را می دانی. بلی: اسلام دین کلیسا نیست، دین علم و دانش است.

4- راز خلقت توسط قرآن و تبیین های اهل بیت(ع) کشف

شده است: اجازه می خواهم در چند سطر، این موضوع را تا حدودی تکمیل کنم: در کتاب «تبیین جهان و انسان» و نیز کتاب «قرآن و نظام رشته ای جهان» و چندین مقاله که در سایت مذکور آمده اند، پاسخ پرسش های اساسی مذکور را از قرآن و تبیین های اهل بیت استخراج کرده ام، از آن جمله به شرح زیر:

1- جهان پیش از بیگ بنگ (مهبانگ)ی که کیهانشان ها و نظام امروزی جهان از آن بر آمده، شش مهبانگ دیگر نیز به خود دیده است و فاصله میان هر مهبانگ 18/250/000/000 سال با سال های زمینی¹⁰ ما

⁹ بحار، ج 83 ص 226.

¹⁰ در آن درگیری میان من و تروک، گفتگوئی با جناب وزیر علوم داشتیم که یک پزشک بود، با شنیدن لفظ «سال» گفت مرادتان سال نوری است. گفتم نه. سال نوری در حقیقت واحد مسافت است نه واحد زمانی. دیدم با شنیدن این سخن از ارزش و اهمیت گفتگوی مان، در نظر آقای وزیر کاسته شد. او گمان می کرد که هر رقم فضائی باید بر اساس سال نوری باشد.

است.

2- از آخرین مه‌بانگ تا به امروز 13/668/750/000 سال می‌گذرد.

3- مه‌بانگ اخیر، در یک جهان شبیه جهان امروزی ما، اما کوچکتر، رخ داده است.

4- گسترش جهان بادکنکی نیست، جهان می‌خورد و بزرگ و گسترده می‌شود، و هرگز منقبض نخواهد شد. (این مطلب در مبحث «هیچ» تکمیل خواهد شد).

5- خوراک جهان از کجا و چگونه تامین می‌شود.

6- جهان و کیهانشان‌ها، منظومه‌ها و کرات به وسیلهٔ «جاذبه» مدیریت نمی‌شوند. اساساً جاذبه‌ای در جهان وجود ندارد، آن‌چه جهان را اداره می‌کند «دافعه» است.

سرقت: سرقتی که مسروقه را به کل جهان پخش کردند. پیش از آن که کتاب «تیین جهان و انسان» چاپ شود و پیش از آن که نسخه‌هایی از آن به دانشگاه‌های اروپا و آمریکا فرستاده شود (سند ارسال و اعلام وصول، موجود است)، کیهان‌شناسان جهان، فاصلهٔ زمانی مه‌بانگ تا امروز را، میان هشت میلیارد سال و بیست میلیارد سال، تخمین می‌زدند. و خارج از «تخمین» هیچ نظر جدی‌ای نداشتند.

با مشاهدهٔ محاسبات در کتاب مذکور، رقم 13/668/750/000 را که از قرآن استخراج کرده بودم، به صورت روند در آورده و 13/700/000/000 سال اعلام کردند و امروز یک رقم مجمع علیه شده و

همگان آن را پذیرفته‌اند. در چگونگی منشائی که این رقم را به دست آورده‌اند، هیچ توضیح قابل قبول علمی نداده‌اند و سرقت محض بود سپس به توجیحات فیزیکی پرداختند.

اینک برای تصاحب اصول کیهان‌شناسی قرآن، روند تدریج پیش گرفته و هر از گاهی گوشه‌ای از آن را تملک می‌کنند. ناچار در مقاله «اساسی‌ترین اصول در کیهان‌شناسی»، 14 اصل اساسی را توضیح دادم که استخراج من از قرآن است به طور معین و مشخص بیان کردم که شاید از سرقت‌ها جلوگیری شود.

درست است: اولاً راز خلقت کشف شده و نیز همان‌طور که در این مقاله عصر ایران از قول هاو کینگ آمده، دیگر کیهان‌شناسی به دلیل همین کشف‌ها، در اصول اساسی به سرانجام رسیده است. و آنچه باید روی آن کار شود فیزیک به معنی ذره‌شناسی، و فیزیک فضائی به معنی «اندام‌شناسی» یعنی شناخت منطقه و منطقه‌های کیهان است که از آن جمله است ظهور و پیدایش کرات و منظومه‌ها و افول آن‌ها.

همان‌طور که پیشتر با مثالی از پزشکی و فیزیولوژی آوردم، آناتومی کیهان‌شناسی به سرانجام خود رسیده است.

ثانیاً: آنچه «راز جهان» نامیده می‌شود غیر از راز ذره، راز نسیت ماده و انرژی، راز نسیت زمان، راز کره و راز منظومه و کهکشان است. مراد از «راز جهان» همان پرسش‌های اساسی است که به کل جهان به عنوان «جهان» مربوط است.

و نیز: اگر هاوکینگ می‌گوید «کیهان شناسی به سرانجام خود رسیده است» - درست یا نادرست - مرادش تفکیک میان کیهان شناسی به عنوان کیهان شناسی، و فیزیک به عنوان فیزیک است. او نمی‌گوید دانش فیزیک به سرانجام خود رسیده است. و هیچ آدم عاقلی دربارهٔ فیزیک چنین سخنی را نمی‌گوید حتی اگر انگیزهٔ غیر علمی (و به قول استاد ما) انگیزهٔ مالی و نیاز مالی داشته باشد.

شخص دانشمند و هوشمندی می‌گفت: نوشته‌های شما در کیهان شناسی خیلی روشن و واضح است؛ هر کس اهل دانش و اندیشه باشد گر چه متخصص کامل در کیهان شناسی نباشد، آن را کاملاً می‌فهمد، زیرا کلام قرآن و اهل بیت (ع) چنین است.

اما در کارت اشتباه کرده‌ای، باید نوشته‌ها را تحت عنوان «ترجمه» از فلان مسیو یا مستر غربی، می‌آوردی، تا تو را یک «مدعی» فرض نکنند و باصطلاح خواننده از تعجب شاخ در نیابد که یک ایرانی از جاهائی سخن می‌گوید که دست کیهان شناسان غربی به آن جاها نمی‌رسد. مگر نمی‌دانی که عوام الناس قرآن را فقط کتاب دعا، و دانشمندان ما قرآن را همدردیف انجیل و فاقد هر نوع علم می‌دانند. اگر به این جامعه خوب بنگری، درمی‌یابی که همگان حق دارند بگویند نوبر آورده‌ای. از آن نوبر آوردن هائی که مردم در تحقیر مطالب می‌گویند.

گفتم درست است. و در این جا می‌گویم: همین مقالهٔ عصر ایران نیز گواه درستی سخن آن آقا است.

برگردیم به بررسی مقاله:

عصر ایران می پرسد: «پس در این زمینه هنوز اجماعی هم بین دانشمندان حاصل نشده است».

پاسخ استاد: «تنها اجماعی که وجود دارد اجماع در این خصوص است که ما اصلاً نمی‌دانیم در دوران مهبانگ چه خبر بوده و چه اتفاقی افتاده است».

بررسی: هم جناب پرسشگر و هم حضرت استاد، اساساً توجه نکرده‌اند که این مسئله و پرسش‌های دیگر که به شرح رفت، از دسترس این فیزیک و این کیهان‌شناسی (این فیزیک و این کیهان‌شناسی، نه مطلق فیزیک و مطلق کیهان‌شناسی) خارج است. باید در فیزیک و کیهان‌شناسی طرحی نو انداخت. در یکی از روزهای آذر یا دی ماه همین سال 1390، تلویزیون برنامه‌ای را پخش می‌کرد که یکی از دانشمندان می‌گفت «این مباحث نیازمند یک **قانون مقدس** است که راه را برای ما باز کند».

اما بدیهی است این قانون مقدس باید علمی باشد تا راه را برای علم و علما باز کند. و آن کدام کتاب مقدس یا دین مقدس است که خودش ماهیت علمی داشته باشد و راهگشای علم گردد غیر از مکتب قرآن و اهل بیت(ع).

آن چه از این مکتب استخراج و ارائه شده، بزرگان کیهان‌شناسی را تکان داده است و به تدریج کیهان‌شناسی قرآن و اهل بیت(ع) کاملاً جایگاه خود را باز می‌کند، اما حضرات هر چه به کتب مقدس خودشان،

نگاه می‌کنند چنین قانون مقدسی را پیدا نمی‌کنند. و لذا برنامه‌ی «استحاله» را در پیش گرفته‌اند.

می‌پرسد: «این‌طور که شما می‌فرمائید، ادعای کشف راز خلقت عالم سخن شاذی است».

پاسخ استاد: «این حرف خیلی بچه‌گانه است. دانشمندان تا پیش از این نسبت به میزان چگالی عالم تردید داشتند اما الان تقریباً مطمئن شده‌اند که چگالی عالم 1 است».

بررسی: کسی مانند هاو کینگ حرف بچه‌گانه نمی‌زند، او می‌داند که چه می‌گوید. و به مصداق مَثَل «تیر را می‌اندازد و کمان آن را مخفی می‌دارد»، فقط آدرس را عوضی می‌دهد و نام ماهواره‌ی دبلیومپ را می‌آورد.

می‌پرسد: «می‌توان گفت که هاو کینگ به لحاظ شخصیتی به گونه‌ای است که از یک کشف علمی چنان به سر شوق می‌آید که ناگهان احکام قاطع صادر می‌کند».

پاسخ استاد: «بله، شاید! کیهان‌شناسان برخی از مسائل را غیر قابل حل می‌دانند و معتقدند که جواب آن‌ها صد سال یا دویست سال بعد معلوم می‌شود. برخی از مسائل را نیز در ده سال یا بیست سال آینده قابل حل می‌دانند. وقتی که یک دانشمند به امکان حل قریب‌الوقوع پاره‌ای از مسائل علمی پی می‌برد، بسیار خوشحال می‌شود و ممکن است چنین

احساساتی از خودش بروز دهد. هاوکینگ، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، چنین فردی است. یعنی اگر نگوئیم این حرف‌ها ناشی از **دغلبازی** برای رسیدن به ثروت است، باید بگوئیم که او از برخی از کشف‌های علمی به حدی ذوق زده می‌شود که ناگهان چنین احکامی صادر می‌کند».

بررسی: اولاً: این کدام کشف‌هایی است که هاوکینگ را به شوق آورده و از خود بی‌خود کرده که سخنان (به قول شما) بچه‌گانه بگوید؟ لطفاً یکی دو تا از این کشف‌ها را نام ببرید. کشفیات بسیار است کدامیک از آن‌ها او را از خود بی‌خود کرده است؟ اگر مرادتان همان است که هاوکینگ به ماهوارهٔ دبلیومپ نسبت می‌دهد، خودتان که اساس آن را رد کردید. پس چه چیز می‌ماند؟

و در واقع این شما هستید که یک «سالبه بانتهای موضوع» را ادعا می‌کنید، حتی نمونه‌ای برای موضوع مورد ادعای‌تان، نمی‌توانید نام ببرید.

ثانیاً: من نمی‌گویم هاوکینگ «**دغلبازی**» می‌کند همان‌طور که شما این لفظ را دربارهٔ او به کار بردید. می‌گویم او مطابق بینش و فرهنگ هزار سالهٔ دانشمندان غرب، گمان می‌کند که با این شیوه به علم و دانش جامعهٔ خودش و کل اروپا خدمت می‌کند. اگر این دغلبازی است (که مطابق فرهنگ و بینش ما و مطابق وجدان سالم بشری واقعاً دغلبازی است) به این انگیزه است که هر چه علم است باید به نام غریبان باشد.

این که شما سخنان او را بچه‌گانه یا دغلبازانه و غیر علمی می‌بینید به این جهت است که او و امثالش با این شیوه‌ها می‌خواهند در یک روند

تدریجی و تا حدودی دراز مدت، اصول استخراج شده از قرآن را به حساب خودشان بگذارند. و این تنها او نیست بل ده ها شخص دیگر در این باره کار می کنند که اگر به مدارک و منابعی که نام بردم مراجعه کنید با اسامی برخی از آنان آشنا می شوید. و چون امروز هاوکینگ به هر صورت و به هر دلیل، سرآمد دانشمندان کیهان شناسی شناخته شده، بخش سنگین این برنامه به عهدهٔ اوست.

ثالثاً: مطابق نظر شما هاوکینگ یا دیوانه است که چرت و پرت می گوید، و یا علم و شخصیت علمی خود را به پول می فروشد و این قدر بی شخصیت است که نمونه اش در تاریخ علم پیدا نمی شود.

اما نظر به شخصیت شناخته شده و کیفیت زندگی، و علم و دانش هاوکینگ، هیچ کسی این داوری شما را دربارهٔ او نمی پذیرد. و اگر کسی یا کسانی از غربیان می پذیرفتند، پیش از شما به صراحت همین داوری را می کردند. زیرا این خصلت آنان است. همان طور که دربارهٔ پوپر گفتند که او یک شیاد است. و به راستی پوپر یک شیاد بود؛ کتاب «حدس ها و ابطال ها»ی او با آن ضخامت، تنها شرح و بیان یک بیت از اشعار «ابوالعلائی معری» است که می گوید:

أَمَّا الْيَقِينُ فَلَا يَقِينُ أَمَّا أَقْصَى اجْتِهَادِي أَنْ أَظُنَّ وَاحِدَسَا

و یک سرقت ادبی و علمی است.

در این جا پرسش این است: چرا شیادی پوپر را (البته نه دربارهٔ سرقت

مذکور) به طور مکرر گوشزد کردند، اما دغلبازی هاوکینگ را به زبان نمی آورند؟ برای این که شیادی و دغلبازی در سرقت علوم مسلمانان را وظیفه می دانند، وظیفه قابل تقدیر و تشکر.

عصر ایران می پرسد: «فکر نمی کنید شخصیت هاوکینگ و نوع حضورش در رسانه ها، عاملی انگیزه ساز برای روی آوردن دانش آموزان به علوم طبیعی باشد؟».

استاد: «نه، من اصلاً این حرف را قبول ندارم. این حرف ها نوعی اشتیاق کاذب در مردم و به ویژه جوان ها پدید می آورد و آنها را جذب علم می کند. شاید در ابتدا بعضی ها در نتیجه این حرف ها جذب علم شوند ولی اشتیاق آنها معمولاً دو سه سال بیشتر دوام نمی آورد؛ زیرا به تدریج در می یابند که علم عرصه ای کاملاً متفاوت از آن چیزی است که آنها در آغاز تصور کرده بودند. یعنی بعد از اینکه وارد کار علمی شوند، می بینند که یک دانش پیشه گاه باید ده ها سال زحمت بکشد تا یک یافته کوچک علمی به دست آورد. مثلاً گروه های علمی چند صد نفره یا چند هزار نفره باید زحمت بکشند تا یافته هایی کوچک در علم فیزیک به دست آید».

بررسی: 1- روشن نیست که جناب استاد این موضوع را درباره رسانه ای شدن هاوکینگ نمی پذیرد، یا این رابطه را می پذیرد اما اصل چنین برنامه ای را غلط می داند؟-

2- اکنون که شخصیت هائی مثل جناب استاد را در کیهان شناسی داریم، چرا از لاک تقلید از غربیان بیرون نمی آئیم و مانند اساتید و

دانشمندان بس گرانقدر نانو و فیزیک هسته ای، افتخار نمی آفرینیم، و در کیهان شناسی هنوز نه فقط تقلید بل دست تکدی به سوی غریبان دراز کرده ایم، آن هم نه به سوی غریبان امروزی، بل به آب و هوای غرب قرن هفده و هجده که ربوبیت خدا را به زیر سؤال بردن، و علم و شعور انسان را از خدا شناسی معاف داشتن، نشان روشنفکری و نشان دانشمندی و مُد روز بود. البته برای دانشمندان دون پایه که می خواستند با چنین ژستی به آوازه و نامی برسند.

3- استاد محترم ما این نظریه «نادرست بودن برنامه تشویقی مذکور» را به عنوان یک فیزیکدان، ابراز می کنند؟ در حالی که صحت و عدم صحت این برنامه در تخصص انسان شناسی، و روان شناسی، است و هیچ ربطی به فیزیک و فیزیکدان ندارد. این رفتارشان با سخنان قبلی شان، کاملاً متناقض است.

استاد ادامه می دهد: «در نشریات علمی مقالاتی با سه هزار اسم منتشر می شود. یعنی سه هزار نفر زحمت کشیده اند تا این مقاله منتشر شود. شما ببینید چقدر زحمت کشیده می شود تا چنین مقالاتی نوشته شود. تازه نهاد های علمی باید کلی تلاش کنند تا بودجه های لازم برای آنها تصویب شود و بعد سال ها کار می کنند تا نیم صفحه گزارش علمی منتشر شود».

بررسی: اجازه بدهید من هم مانند جناب استاد، یک اظهار نظر روان شناسی بکنم (البته با هزار پوزش از حضرت استاد): بلی بدین گونه غربی ها ما را مرعوب می کنند؛ با این بیان استاد، و با این خود کم بینی و عدم اعتماد

به خود، دیگر چه کاری از ما‌ها در کیهان‌شناسی ساخته است؟ این جاست که باید به اعتماد به نفس دانشمندان نانو و فیزیک هسته‌ای صد آفرین گفت و به فکرشان، روحیه سلیم شان و وجودشان، افتخار کرد. پس معلوم می‌شود که کلاه مان در رشته کیهان‌شناسی پس معرکه است و باید سر جای حقارت آمیز خودمان بنشینیم و دانشجویان را نیز به دنبال رشته‌های دیگر بفرستیم.

سال‌ها دل‌طلب جام جم از ما می‌کرد آن‌چه خود داشت زیبگانه تمنّا می‌کرد با وجود این مرعوبیت، هیچ توقع ندارم کسی در این کشور ادعاهای من را در کیهان‌شناسی بپذیرد. لیکن از آن‌خانم دانشمند که از امریکا به یاری من برخاست از ته دل ممنون هستم.

عصر ایران می‌پرسد: «در واقع شما می‌فرمایید هاوکینگ در علم مثل ویتیرینی است که ارتباط چندانی با داخل مغازه ندارد».

استاد: «بله، دقیقاً. من معتقدم این نوع ورود دانشمندان به رسانه‌ها، نه تنها به علم بلکه به کل جامعه ضرر می‌زند».

بررسی: در داخل مغازه خیلی چیزها هست، آنچه در ویتیرین گذاشته شده، لفاقه بسته بندی آن، و یا بگوئید مارک آن، جعلی است. هاوکینگ خیلی خوب می‌داند چه می‌گوید؛ واماندگی او در این است که اشیاء سرقتی داخل مغازه را به نوعی با مارک غربی در ویتیرین بگذارد، اما ظاهراً هنوز راهی که او و امثالش را از بی‌ربط گوئی، برهاند پیدا نکرده‌اند، و

به همین دلیل متهم به هذیان گوئی می شوند.

می پرسد: «هاوکینگ در سخنان اخیر خودش گفته است: «جهان می تواند به طور خود به خود، خودش را از هیچ به وجود بیاورد». لطفاً این جمله را کمی بشکافید و بعد بفرمایید که این رأی در دنیای فیزیک و نجوم امروز تا چه حد قابل قبول است».

پاسخ استاد: «هیچ» در فیزیک معنای خاصی دارد. یعنی متفاوت از لفظ هیچ در زبان مردم عادی است. **هیچ در فیزیک یک میدان است.** بنابراین **هیچ در فیزیک چیز خاصی است.** وقتی که ما در رسانه ها و برای مردم عادی می گوئیم جهان می تواند خودش را از هیچ به وجود بیاورد، با توجه به معنای لفظ هیچ در ذهن عموم مردم، در واقع داریم می گوئیم برای پیدایش جهان نه خدا لازم است و نه ماده. پس باید بیشتر توجه کرد و جلوی تعبیر اشتباه این گزاره را گرفت.

بررسی: یعنی مراد هاوکینگ و دیگر دانشمندان از «هیچ» یک شیء است؛ یک شیء موجود. و مرادشان «عدم» نیست. بنابر این هاوکینگ در مقام انکار وجود خدا نیست، همان طور که در یکی از مصاحبه هایش گفته است که او مجموع جهان و قوانین جهان را خدا می داند و این نیز سخن جدیدی نیست؛ برخی از قبایل هند در حدود 4000 سال پیش به این «همه چیز خدائی = وحدت موجود» معتقد بودند، و در قرن دوم هجری این باور توسط «معبد نو بهار» و «معبد بهارستان» به درون ایران و سپس به

میان ممالک اسلام سرایت کرد و به نام تصوف همه جا را گرفت و فکر و اندیشهٔ مسلمانان را زیر رسوباتی از خیالات مدفون کرد که نتوانستند از علوم قرآن بهره‌مند گردند. و هنوز هم تحت عنوان عرفان (!) در بازداشتن مسلمانان از قرآن و اهل بیت (ع) به شدت کار می‌کند و مورد تشویق غربیان نیز هست.

می پرسد: «میدانی که در فیزیک «هیچ» نامیده می‌شود، چه ویژگی‌هایی دارد؟».

پاسخ استاد: «این میدان تولید انرژی می‌کند و واقعیت فیزیکی در پشت آن وجود دارد. کما اینکه خلاء در فیزیک ویژگی‌های زیادی دارد. و اصلاً انرژی از خلاء بوجود می‌آید».

بررسی: 1- فرمایش استاد درست است، اما آن «واقعیت فیزیکی در پشت آن» را و ماهیت و چگونگی آن را هنوز توضیح نداده‌اند. و نیز چگونگی «انرژی از خلاء به وجود می‌آید» را نیز شرح نداده‌اند. و این بحث غیر از تحول و تبدل ماده و انرژی به همدیگر است، که غربیان به گوشه‌ای از این راز پی برده‌اند اما ناقص است.

از نظر قرآن، انرژی در جهان به دو نوع است:

1- انرژی‌هایی که به طور متعامل با ماده در تحول و تبدل هستند. و دربارهٔ این نوع می‌توان گفت: هر ماده از انرژی به وجود آمده و هر انرژی از ماده به وجود آمده است. و تنها این نوع انرژی‌ها هستند که در پشت‌شان، واقعیت فیزیکی وجود دارد.

2- انرژی های بکر که به طور مداوم در مرکز جهان به وجود می آیند، و خوراک دائمی جهان می شوند برای بزرگ شدن و گسترش دائمی جهان، که بیشتر به اشاره رفت. و در پشت این انرژی های بکر، واقعیت فیزیکی وجود ندارد. و این سخن یک باور غیر فیزیکی نیست بل خود فیزیک و بویژه «قانون گسترش جهان» و دیگر قوانین آن، آن را اثبات می کنند.

برای شرح این موضوع بس مهم، کتاب «قرآن و نظام رشته ای جهان» را تقدیم کرده ام. و نیز در دیگر نوشته هایم.

می پرسد: «مفهوم «عدم» در فلسفه، در فیزیک معادل دارد؟».

پاسخ استاد: «نه. این مفهوم در فیزیک اصلاً به کار نمی رود. حتی مفهومی نزدیک به این مفهوم نیز در علم فیزیک وجود ندارد. ما در فیزیک خلاء و هیچ داریم اما عدم نداریم».

بررسی: 1- هیچ کس «عدم» ندارد، مگر فیلسوف به وجود «عدم»

معتقد است؟ عدم، عدم است.

2- همان طور که بیشتر بیان شد، در فیزیک دون پایه، جایی برای بحث از مفهوم عدم نیست. زیرا فیزیک به موجود می پردازد نه به عدم. اما وقتی که در افق های بالا، فیزیک به «خود شناسی» می رسد، یعنی فیزیک، جهان فیزیک را (دستکم در کلیات) شناسائی می کند می پرسد: آن سوی این جهان فیزیکی، چیست؟ و این جاست که نیوتن و اینشتین،

فیلسوف هم می‌شوند؛ فیلسوف در هستی‌شناسی و خدا‌شناسی، نه فیلسوف در امور اجتماعی.

فلسفه دو نوع است:

الف: فلسفه‌ای که مدعی است که مادر علوم است و هر علمی باید از او متولد شود. این را «فلسفه مقدم»- یعنی مقدم بر علوم- باید نامید.
ب: فلسفه‌ای که از علوم زائیده می‌شود و ثمره‌عالی علوم است، محصول علم است. این را «فلسفه مؤخر» باید نامید. که قرآن به این نوع دوم ارزش می‌دهد و نوع اول در نظر مکتب قرآن و اهل بیت (ع)، «سراب» است؛ خواه فلسفه‌های یونانی باشد و خواه فلسفه کانتی و دکارتی و... باشد.
می‌پرسد: «به نظر شما هاو‌کینگ «هیچ» را در معنای فیزیکی اش به کار برده است؟».

پاسخ استاد: بله. از اواسط دهه 1960، مدلی در کیهان‌شناسی پدید آمد که بر اساس این مدل، جهان و عالم ماده از هیچ تولید می‌شود. هنوز هم در کیهان‌شناسی کسانی طرفدار این مدل اند.

بررسی: ناچارم باز حقیقتی را بگویم گرچه خیلی‌ها آن را باور نکنند: اولاً در اواسط دهه 1960 نبود، در اول دهه 1980 بود. یعنی غریبان حدود 16 سال، پیدایش این نظریه را به زمان پیش، بردند تا مدعی شوند که این نظریه پیش از کتاب «تبیین جهان و انسان» از یافته‌های خودشان بوده است. حتی امروز هم (که در برخی مصاحبه‌های شان دیده می‌شود)

به تدریج اصول محتوای آن کتاب را تکه تکه و بخش به بخش به تاریخ های پیش از آن نسبت می دهند. در حالی که مانند هاوکینگ در توجیه آن ها با اصول خودشان در مانده شده و سخنان بی ربط می گویند که به قول استاد بچه گانه می شود.

در دههٔ 1960 (همان طور که خود استاد در اوایل همین مقالهٔ عصر ایران گفته است) تازه چیزی به نام «بیگ بنگ = مهبانگ» کشف شد که بیشترین افتخار را برای هاوکینگ آورد. و پس از این ره آورد بزرگ بود که افکار به مرحلهٔ پیش از مهبانگ منتقل شد و پرسش «آنچه مهبانگ در آن رخ داده، چه بوده؟» و نیز «پیش از آن، چه چیز و چه سرگذشتی بر جهان گذشته؟»، به طور روشن و فراز مطرح شد.

بنابراین همزمانی کشف مهبانگ با کشف آن میدان تولید انرژی که «هیچ» نامید شده، اساساً امکان ندارد.

ثانیاً: به عبارت «جهان و عالم ماده از هیچ تولید می شود» که با صیغهٔ مضارع استمراری آمده؛ یعنی در همین حالا هم تولید شدن ماده و انرژی، از آن هیچ، ادامه دارد.

اگر چنین است و از اواسط دههٔ 1960 پی برده اند که انرژی و ماده به طور مستمر از آن هیچ تولید می شود، پس چرا در این همه کتاب ها و مقالات شان در دههٔ 1970، سخن از «انبساط جهان» آورده اند؛ دربارهٔ گسترش جهان اگر به «انبساط» معتقد شوید، گسترش جهان بادکنکی می شود. و اگر معتقد باشید که این گسترش به وسیله تولید مستمر ماده و

انرژی از «هیچ» است پس باید اصطلاح «انبساط» را در این مسئله کنار بگذارید. زیرا جهان از تولیدات آن «هیچ» می‌خورد و بزرگ می‌شود. و این همان اصل است که این طلبه کوچک مکتب قرآن و اهل بیت (ع) از آن مکتب استخراج کرده است. که یغماگران این گونه به تاراج می‌برند. هنوز هم آنان که در کانون سیاست علمی غرب، قرار ندارند از لفظ «انبساط» استفاده می‌کنند.

ثالثاً: در همان دهه 1970 باز در فاز احتمالات، سخن از «انقباض جهان در پایان انبساط» به میان آورده اند، و هنوز هم برخی ها که در آن کانون قرار ندارند سخن از «انقباض» می‌گویند. اگر جهان از تولیدات آن «هیچ» به طور مداوم می‌خورد و بزرگ می‌شود، چرا باید دوباره منقبض و کوچک شود؟

رابعاً: مراد از «هیچ» در این اصطلاح فیزیکدانان، یعنی «چیزی که نه ماده است و نه انرژی». و این یعنی آن «هیچ» هیچ پشتوانه فیزیکی ندارد. بنابر این، این فرمایش استاد با آنچه که فرمود «واقعیت فیزیکی در پشت آن وجود دارد» دقیقاً متناقض است.

فرمودند: هیچ به معنی عدم نیست. در این جا هم فرمودند آن هیچ ماده و انرژی نیست بل ماده و انرژی از آن «هیچ» به وجود می‌آیند. این «هیچ» - که به قول استاد نه ماده است و نه انرژی، و عدم هم نیست - را در آن کتاب ها و مقاله ها، به روشنی شرح داده ام.

خامساً: این «هیچ» که نه ماده است و نه انرژی، پس یک امر فیزیکی

نیست. و چگونه فیزیکدانان به عنوان فیزیکدان دربارهٔ آن ابراز نظر کرده اند؟ در حالی که استاد ما در پاسخ اولین پرسش های این مصاحبه فرمود که من به عنوان فیزیکدان نمی توانم دربارهٔ وجود خدا و یا اثبات وجود خدا اظهار نظر کنم.

آیا فیزیک می تواند دربارهٔ چیزی که نه ماده است و نه انرژی اظهار نظر کند و نام آن را «هیچ» بگذارد. اما دربارهٔ خدا نباید حرفی بزند؟!!

اگر کسی بگوید همان چیزی که شما با این بیان تان نام آن را هیچ می گذارید و آن را وجود می دانید نه عدم، همان را ما خدا می نامیم، چه جوابی دارید؟ مگر بحث سر لفظ است که لفظ هیچ با «ه، ی، چ» است و لفظ خدا با «خ، د، ا» است. این بدیهی چرا باید برای استاد ما مجهول باشد؟

تذکر: اما آنچه حضرت استاد «هیچ اما غیر عدم» می نامد، خدا نیست. «امر» است که در ادبیات قرآن مادهٔ اولیهٔ جهان به وسیله آن پدید آمده، و نیز خوراک جهان نیز به طور مستمر توسط آن، ایجاد و فراهم می شود. زیرا که خداوند «لم یلد» است چیزی از او تولید نمی شود؛ نه ماده و نه انرژی و نه چیز دیگر از چیزهای فیزیکی. شرح بیشتر در آن کتاب ها و مقالات که نام برده شدند.

اکنون: اگر حضرت استاد نگاه لطف آمیز علمی بفرمایند می بینند که فیزیک به خوبی و به روشنی وجود خدا را اثبات می کند. و از آن نوع بیان که در اول مصاحبه، روش و منش علمی خود قرار داده بودند، منصرف می شوند و ذهن دانشجویان جوان نه تنها خراب نمی

شود بل در صحیح‌ترین نوع از «برقراری رابطه دانشجو با دانش رشته خودش» قرار می‌گیرند.

می‌پرسد: «اما عموم افرادی که آن جملهٔ هاو کینگ را می‌خوانند، هیچ را به معنای عدم تلقی می‌کنند».

پاسخ استاد: «بله. به همین دلیل می‌گویم که دانشمندان نباید در رسانه‌ها این گونه حرف بزنند. بسیاری از مفاهیمی که در فیزیک به کار می‌روند، معنای شان متفاوت از معنای همین مفاهیم در زبان محاوره است».

بررسی: بله، هر علمی چنین است و اصطلاحات خاص خودش را دارد. اما در این تسمیهٔ چیزی که موجود است نه عدم، با لفظ «هیچ» یک راز ویژه‌ای هست که در دیگر اصطلاحات علم فیزیک نیست. چرا باید نام چیزی که آن را «عدم» نمی‌دانیم، «هیچ» بگذاریم؟ انگیزهٔ انتخاب این واژه چیست؟

آیا برای این است که نمی‌خواهند نام خدا را به زبان بیاورند؟ پیشتر بیان شد که چنین نیست اکثریت قریب به اتفاق فیزیکدانان و کیهان‌شناسان، این گونه پرهیز کودکانه از نام خدا نداشته‌اند و ندارند، حتی هاو کینگ و واینبرگ.

علت این نامگذاری برای پوشانیدن آن سنت هزار ساله است که اشاره شد. تعبیر از چیزی که عدم نیست با هیچ، یک تعبیر کاملاً غلط است. اما چاره‌ای ندارند باید در این سنت دربارهٔ تملک اصول قرآنی، گام به گام و به تدریج پیش بروند.

عصر ایران می پرسد: «فیزیک و نجوم با ماقبل «هیچ» کاری ندارند؟».

پاسخ استاد: «هیچ چیزی نیست که با طبیعت مرتبط باشد و فیزیک با او کاری نداشته باشد. قبل از «هیچ» هم برای فیزیکدان ها مهم است. ما هر تعریفی که از «هیچ» بدهیم، ماقبل آن هم برایمان اهمیت دارد. مگر اینکه بگوییم ماقبل «هیچ» فاقد زمان بوده است؛ یعنی با آفرینش کیهان از هیچ، زمان هم به وجود آمده است.».

بررسی: 1- وقتی که در تعریف «هیچ» فرمودید نه ماده است و نه انرژی، دقیقاً آن را از زمانمندی خارج کردید. زیرا:

ماده منهای زمان = ماده منهای ماده.

و همچنین است انرژی منهای زمان = انرژی منهای انرژی.

و برعکس: زمان منهای ماده و انرژی = زمان منهای زمان.

پس: بعد از آن که ماده بودن و انرژی بودن را از آن «هیچ» سلب کردید، دیگر هر تعریفی درباره آن بدهید، دارای زمان نخواهد بود.

بنابر این آن «هیچ» به هیچوجه زمانمند نیست و نمی تواند باشد، یعنی یک امر فیزیکی نیست. اما در عین حال هم فیزیک و هم جناب عالی و دیگران به عنوان فیزیکدان، درباره اش این همه احکام صادر فرمودید.

و در این جا ثابت می شود که آنچه در اول مصاحبه فرمودید «من به عنوان فیزیکدان نمی توانم درباره وجود خدا سخن بگویم»

و یا «فرمودید فیزیک در اثبات و نفی موضوع غیر فیزیکی، خنثی است» با این فرمایش تان دربارهٔ این «هیچ» دقیقاً متناقض است.

و به همین دلیل عرض کردم آن سخنان شما در آب و هوای قرن هفده و هجده است و گفتمان علمی نیست، بل عکس‌العمل برخی از اهل علم در برابر کلیسای فاقد علم و مانع علم، و نیز در برابر انجیل فاقد علم و مانع علم، بود؛ یعنی عکس‌العمل بود نه عمل، واکنش رفتاری در برابر رفتار بود نه کنش علمی.

2- درست است: هر چیزی که با طبیعت مرتبط باشد فیزیک با آن سروکار دارد. و خودتان ثابت کردید که لازم نیست طرفین این ارتباط هر دو فیزیکی باشند، زیرا توضیح دادم که آن «هیچ» چیز فیزیکی نیست. و بر بیان شما افزودم که آن «هیچ» زمانمند هم نیست.

پس: فیزیک می‌تواند با غیر فیزیک مرتبط باشد همان‌طور که با آن «هیچ» ارتباط دارد.

3- اما ماقبل آن «هیچ»: فرمودید «ما هر تعریفی از هیچ بدسیم، ما قبل آن هم برای ما اهمیت دارد. مگر اینکه بگوئیم ما قبل «هیچ» فاقد زمان بوده است».

عرض کردم که مطابق عین فرمایش شما خود آن «هیچ» فاقد زمان است، و این یک بدیهی در دانش فیزیک است. پس چیز فاقد زمان نیز برای فیزیک و برای شما اهمیت دارد.

اما شما به عنوان فیزیکدان (و هر فیزیکدان دیگر به عنوان فیزیکدان)

می‌توانید به ما قبل¹¹ آن «هیچ» هم بپردازید. زیرا با آن «هیچ» که با فیزیک مرتبط است سروکار دارید. و «مرتبط مرتبط، مرتبط است».

ماده از انرژی به وجود می‌آید، و انرژی از آن «هیچ» تولید می‌شود. آن «هیچ فاقد زمان» نیز فعل یک فاعل فاقد زمان است که ما به آن خدا می‌گوئیم. آن «هیچ» امر خدا، فعل خدا است. و خدای نیوتن و اینشتین نیز همین خداست نه خدای کلیسا.

و این است مراد از آن چه مکرر عرض کردم: فیزیک در افق بالاتر رابطهٔ بس قوی و اساساً «رابطه وجودی» با وجود خدا و اثبات وجود خدا دارد. و این، در افق بالاتر اساسی‌ترین مسئله و والاترین ثمرهٔ فیزیک است و لذا قرآن این همه در فیزیک و کیهان‌شناسی بحث می‌کند.

البته در این جا نیز به آن شرمندگی که پیشتر گفتم، اعتراف می‌کنم. عزیز من و سرور من، نه خدای قرآن و اهل بیت (ع) را با خدای انجیل و کلیسا یکی بگیرید، و نه قرآن و اهل بیت (ع) را با انجیل کلیسا و مبشرین مسیحیت یکسان بدانید.

برای یک فیزیکدان، کفر بر خدای کلیسا، هم سزاوار و هم حقیق است، بل عین علم و دانش است. نه انکار خدای اسلام تشییعی.

4- بلی کاملاً درست است که: با آفرینش کیهان از آن «هیچ» زمان هم

¹¹ مراد از «ما قبل» تقدم رتبی است نه اصطلاح زمانی.

به وجود آمده است. این موضوع را در کتاب‌ها و مقاله‌های مذکور شرح داده‌ام.

و **«پشتیبان»:** استاد در پاسخ سؤال پیش در معرفی «هیچ» فرمودند «این میدان تولید انرژی می‌کند و واقعیتهای فیزیکی در پشت آن وجود دارد». و در پاسخ سؤال دیگر فرمودند «قبل از هیچ» هم برای فیزیکدان‌ها مهم است، ما قبل آن هم برای ما اهمیت دارد».

و روشن شد که خود آن چیز موجود که نامش «هیچ» شده است، یک موجود فیزیکی نیست. پس چگونه آنچه «در پشت آن قرار دارد» و «ما قبل» آن است، فیزیکی می‌شود؟! حضرت استاد به مسئله به این بدیهی توجه نمی‌کند.

بنابر این روشن شد که این «میدان ویژه تولید انرژی» یک چیز فیزیکی نیست و آنچه در پشت آن و ما قبل آن است نیز فیزیکی نیست. و همان، خدا و خالق فیزیک و جهان فیزیکی است.

ببینید؛ دانش فیزیک با چه وضوح و به چه روند زیبا و دلنشین علمی، وجود خدا را اثبات می‌کند. و دانشمند فیزیک اگر دچار آفتی نباشد همان می‌شود که قرآن مدال اول خداشناسی را به او می‌دهد: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». و دانشمند تجربی را در رأس هرم «العلماء» قرار می‌دهد. همان طور که در اوایل این جزوه به شرح رفت.

هشدار قرآن به دانشمند تجربی: قرآن در حالی که اولین مدال را به

عالم تجربی می دهد (که به شرح رفت) یک هشدار جدی نیز به دانشمندان می دهد، می گوید: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ - وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ...»: و بر مردم بازگو کن سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم، لیکن او آن ها را مانند پوست (از کانون جان خود) دور کرد. در نتیجه، شیطان در پی او افتاد، و از مغبون ها گشت. - و اگر می خواستیم، پیش او را به وسیله همین آیات به افق های بالا می بردیم لیکن او خود به زمین چسبید و از هوای نفس پیروی کرد. (آیه های 175 و 176 سوره اعراف).

لغت: پوست انداخت. مانند (مثلاً) پوست اندازی مار. بدیهی است آنچه مار به صورت پوست از خود می اندازد، چیزی از وجودش بوده لیکن از اول به درون وجود او تعلق نداشته، پوست بود که انداخته شد. دانشمندی که رابطه اش با دانش، رابطه پوستی باشد بهره متین و ماندگار از آن نخواهد داشت، دانشش یک قیافه برونی است برای او، و دانش در کانون وجود و شخصیت او ننشسته است و مانند پوست، جدای از ذات او می گردد.

و شیطان مشتری چنین دانشمندی است. و چنین دانشمندی مغبون (غاوی) است، که ارزشمندترین نعمت وجودی خودش را از دست داده است.

«أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»: مصرانه به زمین چسبید. اصرار داشت که نگاه و

بینشش به سوی افق‌های بالاتر علمی، نرود.

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا»: اگر می‌خواستیم او را با همان آیات که دانش آن‌ها را به او داده بودیم، به افق‌های بالا می‌بردیم. چرا نخواستیم؟ چون او خود به زمین چسبید و خودش نخواست.

توجه: دربارهٔ تفسیر این آیه در متون تفسیری افسانه‌ای آورده‌اند که منشأ آن تمیم‌داری کابالیست و یهودیانی مانند کعب‌الاحبار کابالیست و وهب بن منبّه است.

همان قرآن که بالاترین ارزش علمی را به علمای تجربی می‌دهد (و به شرح رفت)، چنین اخطار و هشدار می‌دهد.

عصر ایران می‌پرسد: «الان مفهوم «خدا» برای فیزیکدان‌ها و منجمان تا چه حد زنده است؟».

پاسخ استاد: «این یک امر کاملاً شخصی است».

بررسی: اما خودتان به عنوان یک فیزیکدان به آن «هیچ فاقد زمان» و «پشتیبان آن» رسیدید، نه به عنوان امر کاملاً شخصی.

استاد ادامه می‌دهد: «ممکن است شما آمار بگیرید و بگویید فلان درصد دانشمندان به خدا اعتقاد دارند یا ندارند؛ مثلاً مجلهٔ نیچر هر چند وقت یکبار این کار را می‌کند. نتایج آمارگیری چند سال پیش این مجله - که الان درست به خاطر ندارم که جامعهٔ مطالعاتی‌اش، دانش‌پیشگان انگلستان بود یا دنیا - نشان می‌داد که در قیاس با صد سال پیش، درصد

دانش‌پیشگانی که به خدا اعتقاد ندارند، افزایش یافته است.»

بررسی: 1- جای تاسف است؛ حضرت استاد طوری به نیچر تمسک می‌کند که گوئی وحی منزل است. نیچر در این گونه آمارها که آمارهای اجتماعی هستند نه علمی تجربی، دروغ‌گوترین، سیاسی‌ترین و مامورترین مجله است.

من هم به اروپا سفر کرده ام (چند بار). با اساتید متعددی صحبت کرده ام، اتفاقاً این موضوع یکی از اصلی‌ترین چیزهای بود که به دنبالش بودم، نه تنها آمار ملحدان رو به افزایش نیست بل به شدت رو به افول است در حدی که نمی‌توان به راحتی یک دانشمند ملحد هم پیدا کرد، آن هم الحاد در «ربوبیت» نه در وجود خدا.

شاید در زیست‌شناسی یک فردی پیدا شود (که با وجود اعتقاد داروین به خدا) در «ربوبیت» ملحد باشد، وقتی کمی درباره اش تحقیق می‌شود، معلوم می‌گردد که الحاد او برخاسته از اندیشه علمی او نیست، منشأ عقده روانی دارد. و همچنین درباره علمای فیزیک و غیره.

و در گفتمان یک ساعته ای با یکی از آنان، معلوم شد که چون دختر عمویش در عشق و زندگی همسری، به او خیانت کرده؛ ره‌ایش کرده و دیگری را بر او ترجیح داده، آقای دانشمند با خداوند مشکل پیدا کرده است که: اگر خدائی وجود داشت این چنین نمی‌شد. اگر این گونه افراد را کنار بگذاریم، حتی یک نفر هم پیدا نمی‌کنید که دانشمند (به ویژه دانشمند فیزیک و کیهان‌شناسی باشد) و ملحد باشد. حتی در ربوبیت.

جهان عموماً و بویژه دانش و دانشمند در جهان، همگی به سرعت رو به سوی اعتقاد به خدا می‌روند و نیچر آمار معکوس می‌دهد. و اگر نیچر بگوید آمار دانشمندانی که یکشنبه و یا هیچوقت به کلیسا نمی‌روند رو به افزایش است، شاید درست باشد.

استاد ما به خود اجازه می‌دهد که در قرآن و پیام‌های علمی قرآن تردید کند، بل آن را رد کند (همان‌طور که در این مصاحبه‌شان فرمودند) اما به خود اجازه نمی‌دهد ذره‌ای در آمار نیچر (این مجله کابالیستی) تردید کند (!!!). در حالی که هرگز وقتی برای قرآن‌شناسی صرف نکرده است.

یک موضوع بس مهم: آنچه من در اروپا یافتیم این است که آنان در محیط علمی نیز سیاست را فراموش نمی‌کنند، آنان از اعتقاد مسلمانان به خدا، به شدت می‌ترسند. زیرا بدیهی است که اگر دانشجویان و دانشمندان مسلمان به خداوند معتقد باشند بی‌تردید به خدای قرآن معتقد خواهند شد نه به خدای کلیسا زیرا خدای کلیسا را خود آنان در اصل نمی‌پذیرند تا چه رسد به دانشمندان مسلمان. و در این صورت سروری و آقائی که بر جهان دارند در معرض خطر قرار می‌گیرد.

و از جانب دیگر نیز دانشمند و دانشجوی مسلمان، توجه نمی‌کند که آنان کدام خدا و کدام دین را رد می‌کنند، در نتیجه برخی تحت تأثیر آنان قرار می‌گیرند.

با دانشجوی ایرانی که در کمبریج تحصیل می‌کرد بحثی داشتم بالاخره

به این نتیجه رسیدیم که خدای اهل دانش اروپا غیر از خدائی است که دین می‌گوید. آقای دانشجو واژه «ادیان» را به کار می‌برد. گفتم نگو ادیان، بگو دین مسیحیت، آنان که شناختی از اسلام ندارند.

گفت: عده‌ای از آنان سال‌ها درباره‌ی اسلام تحقیق کرده‌اند.

گفتم: دکتر شریعتی می‌گوید «ماسینیون 40 سال درباره‌ی حضرت فاطمه (ع) تحقیق کرده است». ماسینیون بهتر می‌دانست که یک زنی که فقط 18 سال عمر کرده آن‌هم در محیطی که نه دانشگاه داشت و نه چیزی شبیه مدرسه، سزاوار 40 سال تحقیق باشد، بی‌تردید راه او و خدای او نیز حق است. اما تعصب، آن‌هم تعصب لجوجانه‌ی غربیان، مانع از اعتراف به حقایق است. آنان حتی در میان خودشان نیز درباره‌ی هر چیز شدیداً تعصب دارند. انگلیسی‌ها از سماور استفاده نکردند که اختراع روس‌ها است. تا چه رسد که خدا و دین مسلمانان را بپذیرند.

قصدهانت ندارم، اما همگان می‌دانند که مراکز علمی غربی کاملاً مراکز کابالیسم است. و ابلیس بنیانگذار و رهبر کابالیسم به‌طور کاملاً دانسته و آگاهانه و در عین اعتقاد به خداوند، زیر بار حق و حقیقت نرفت. و ابلیس دانشمندترین موجود است.

مگر قرار است هر دانشمندی به دانش خود عمل کند و در دنیا هیچ

عالم بلا عمل نباشد؟!

2- درست است هر آماری محتاج «تحقیق گسترده است» نه با تقلید از

نیچر که مدعی تحقیق باشد.

عصر ایران می پرسد: «الان اکثر چهره های جامعه علمی (به همان معنای ساینتیست ها) به خدا اعتقاد ندارند؟».

استاد: «هیچ معلوم نیست. اصلاً نمی‌توان با اطمینان چیزی در این باره گفت. هر اظهار نظری در این باره منوط به انجام تحقیقی گسترده است، که در آن باید عبارت «اعتقاد به خدا» معلوم باشد به چه معنی است.».

بررسی: جناب پرسش کننده به استاد القاء می کند که بگوید: «بلی اکثر چهره های علمی به خدا اعتقاد ندارند» اما حضرت استاد زیر بار آن نمی رود و بیش از آنچه قبلاً گفته، با آقای پرسشگر همگام نمی شود.

می پرسد: «ریچارد داوکینز در یکی از سخنرانی هایش خطاب به حاضرین در جلسه می گفت شما همه دانش پیشه هستید و بنابر این ممکن است ده درصدتان به خدا اعتقاد داشته باشید.».

پاسخ استاد: «ولی او این حرف را در جمع خاصی بیان کرده است. اما ما در دنیا بیش از یک میلیون دانش پیشه داریم و باید از این یک میلیون نفر آمارگیری کنیم.».

بررسی: 1- جناب پرسشگر همه جا را گشته آماری برای ملحدان پیدا نکرده، به جمله ای در ضمن سخنرانی یک شخص، متمسک شده که خود آن شخص نیز آماری در اختیار ندارد.

2- فرض کنید همه حاضران در آن جلسه به وجود خدا معتقد باشند، کسی از آنان به سخن آقای ریچارد اعتراض نمی کند، زیرا هر کدام گمان

می کند که یکی از آن ده درصد است.

3- به قول استاد، ممکن است آن حاضران، اشخاص خاص بوده اند.

4- اما از بیان استاد نیز معلوم نمی شود که مرادش این است که ممکن است تعداد معتقدین بیش از ده درصد باشد، یا مرادش این است که همان ده درصد را نیز مضایقه کند.

5- در مباحث بعدی روشن خواهد شد که مراد داو کینز، عدم اعتقاد به خدای کلیسا است.

می پرسد: «شما هیچ آمار دقیقی از میزان خدا باوری دانشمندان علوم طبیعی کشورهای پیشرفته ندارید؟».

پاسخ استاد: آخرین آمارگیری در این زمینه، همان آمار مجلهٔ نیچر بوده است که نشان می داد بیش از پنجاه درصد از ساینتیست ها به خدا اعتقاد نداشتند. البته باید دید که نشریه نیچر از چه گروهی و دقیقاً از چه کشورهایی آمار گرفته است.».

بررسی: 1- باز هم آمار نیچر. و سخن استاد معلوم نیست که آمار واقعی را کمتر از آن، احتمال می دهد یا بیشتر.

2- بر فرض که در کشورهای پیشرفته هیچ کسی به خدا معتقد نیست. این دلیل علمی است؟! یا تحریک جوانان به تقلید دربارهٔ مسئلهٔ بس مهم خدا و خدا شناسی؟! و به کار گیری لفظ «پیشرفته» جز تحریک حس تقلید، معنائی دارد؟

می پرسد: «به نظر شما چرا با پیشرفت علم اعتقاد به خدا هم در بین

دانشمندان در حال کمرنگ شدن است؟».

نگاهی به ساختار سؤال: آقایان تا این جای مصاحبه تنها یک آمار از نیچر دادند که عدم اعتقاد به خدا در میان دانشمندان رو به افزایش است (با صرف‌نظر از آنچه دربارهٔ دروغ‌گوئی نیچر در امور اجتماعی بیان شد) که حتی بر اساس همان آمار نیز «همگامی افزایش عدم اعتقاد با پیشرفت علم» نبود. این رابطه را جناب پرسشگر از پیش خودش درست کرده و به طور «ارسال مسلم» به زبان می‌آورد. چه کسی، کدام منبعی گفته است با پیشرفت علم اعتقاد به خدا هم کمرنگ می‌شود.

آقای پرسشگر با این ساختار کلامی یک دور نمای سرتاسر الحادی از جهان غرب نشان می‌دهد و به ذهن جوانان و دانشجویان ایرانی الحاد را القاء می‌کند. برآستی چنین رفتاری منصفانه است؟! مورد امضای وجدان است؟! در صدد است برای این هدف نامشروع خود تاییدیه‌ای از زبان استاد بگیرد اما تا حدودی موفق نمی‌شود.

پاسخ استاد: «ببینید ما باید این آمار را از لایه‌های مختلف اجتماعی بگیریم. مثلاً دربارهٔ میزان اعتقاد مردم عادی هم تحقیق کنیم. حدس من این است که درصد افراد نامعتقد به خدا در بین مردم عادی بیش از دانش‌پیشگان باشد. یعنی رشد بی‌اعتقادی در بین مردم عادی سریع‌تر بوده است».

بررسی: 1- استاد که هاوکینگ را نکوهش می‌کرد که خارج از رشتهٔ تخصصی خود حرف می‌زند، خود وارد مباحث امور اجتماعی شده و خارج از تخصص خودش حرف می‌زند. پس چرا آن همه نکوهش و حتی

سرکوبی را بار هاوکینگ کرد و او را دغلباز خواند؟

2- می فرماید «من حدس می زنم»، در این موضوع قطع و یقین شما چه ارزش علمی دارد، تا چه رسد به «حدس شما»؟! با چه تکیه گاه علمی تخصصی، چنین حدسی را می زنید؟ آیا می توان با «حدس» ذهن جوانان را تخریب کرد؟

3- مرادتان از «بی اعتقادی در بین مردم عادی» چیست؟ توجه کنید آنچه از شما در متن سؤال پرسیده شده «بی اعتقادی به خدا» است، نه بی اعتقادی به احکام کلیسا که فاقد هر نوع علم و علمیت بل ضد مبانی علمی است.

یک واقعیت در جهان غرب هست: مردم در اثر رشد فکری هر روز بیش از پیش به نواقص و کمبودهای کلیسا پی می برند و احکام کلیسا را (باصطلاح) از صافی می گذرانند. با این همه حتی دست از کلیسا هم بر نمی دارند، این همه کلیساهای با عظمت با پول های همان مردم عادی اداره می شوند. همین مردم عادی در سفرهای پاپ استقبال میلیونی می کنند.

در چهار کشور اروپا به درون کلیساهای متعدد و مختلف رفته و تحقیقات گسترده و عمیق کرده ام، هیچ اثری از این «حدس» حضرت استاد، ندیدم بل برعکس مردم جامعه غرب به سرعت به سوی دین برمی گردند، لیکن با آن صافی گذاشتن که عرض کردم. ظاهراً استاد قدمی به طرف کلیساها نرفته است و تنها تحت تاثیر سخنان دوستان و آشنایان خود قرار گرفته است.

در یکی از این کشورها هشت نفر از دانشجویان لطف کرده و در تحقیق امور اجتماعی به من کمک می‌کردند (که در این جا نیز از لطف شان تشکر می‌کنم)، وقتی که از سفر برمی‌گشتم گفتند: برخی از ما پنج سال و برخی هفت سال است که در این جا هستیم. اما در این چند روز ماهیت این جامعه را شناختیم.

واقعیت این است که برخی‌ها اگر بیست سال هم در اروپا زندگی کنند، غیر از محدوده‌ای از ظواهر، چیزی را دریافت نمی‌کنند. و نمی‌بینند که دین در اروپا هرگز ضعیف‌تر از جاهای دیگر نیست، با این فرق که در آن جا دین یک «امر فردی» است و در روابط اجتماعی (حتی در رابطه میان دو دولت نیز) حضور فرازی ندارد. و همین نیز در این دهه‌های اخیر در حال تحول است. و با تکیه بر همین تحول است که جرج بوش پسر رسماً اعلام کرد: جنگ صلیبی از نو شروع شده است. بوش مانند برخی از مسؤلان ما نیست که هر چه به دهانش آمد بگوید؛ گفتارهای او را پیشاپیش مجمعی از جامعه‌شناسان تنظیم می‌کنند. گفتار او محصول حدود 400/000 جامعه‌شناس است که بر اساس «حدس» سخن نمی‌گویند و یافته‌های تخصصی شان است.

4- یکی از خوبی‌های جامعه غربی این است که هر کسی در دایره کار خودش سخن می‌گوید. در جامعه ما هر کسی با هر رشته‌ای، با تخصص و بی‌تخصص، درباره دین حرف می‌زند. در حالی که نه معنی چهار آیه از قرآن را می‌داند و نه اطلاعی از تفاوت ادیان مختلف دارد، و با **تخیلات** و

ذهنیات حدسیات خود، به این مردم و جوانان و دانشجویان نسخه می پیچد. همگان «دین شناس» و متخصص در اصول و فروع دین شده اند. هر چیزی در امروز جهان، تخصصی را لازم دارد (حتی آشپزی نیازمند مدرک کارشناسی، کارشناسی ارشد است. و نیز تولید کود حیوانی محتاج تخصص است) تنها چیزی که همگان می توانند بدون کوچکترین معلوماتی در آن اظهار نظر کنند، دین است.

5- حضرت استاد ابتدا می فرماید «حدس من این است»، سپس بر اساس این «حدس» به نتیجه قطعی می رسد که «رشد بی اعتقادی در بین مردم عادی سریع تر بوده است». پایه «حدس» است اما نتیجه قطعی است!!!!

استاد در ادامه می فرماید: «بنابراین، این امر ربطی به علم ندارد بلکه یک پدیده اجتماعی است».

بلی: این افتخار ما است (!) که استاد فیزیکدان کیهان شناس ما، علاوه بر «پدیده شناسی کیهانی»، پدیده شناس پدیده های اجتماعی هم هست. از قدیم شنیده بودیم «کار زمین را ساختیم و به آسمان پرداختیم» اما نشنیده بودیم که «کار آسمان را ساختیم و به زمین پرداختیم».

بیماری و مرض بزرگ جامعه ما این است که همگان دین شناسی و جامعه شناسی می کنند.

درست است یک فرد می تواند در چند رشته متفاوت تخصص داشته باشد، اما اولاً استاد محترم ما چنین است؟ ثانیاً در آغاز مصاحبه اعلام شده که به عنوان استاد فیزیک و نجوم مصاحبه می کند.

در ادامه می‌فرماید: «البته اوضاع هر کشوری از این حیث متفاوت از کشورهای دیگر است».

بلی این کاملاً درست است؛ مثلاً جامعهٔ سوئد بی‌اعتناترین جامعه است نسبت به کلیسا. اما من در آن جا نیز حتی یک نفر (دانشمند یا عوام) نیافتم که منکر وجود خداوند باشد. اساساً «خدا درکی» فطری انسان است و قوی‌تر از «خود درکی» است. شاید کسی وجود خودش را انکار کند، اما هیچ انسانی ذاتاً نمی‌تواند خدا را انکار کند. همان‌طور که سوفسطائیان در واقعیت داشتن جهان تشکیک بل آن را خیال می‌دانستند اما وجود خدا را انکار نمی‌کردند.

سپس می‌فرماید: «مثلاً آمریکا الان پیشرفته‌ترین کشور دنیا است اما تحقیقات نشان می‌دهد که هشتاد درصد آمریکایی‌ها به خدا اعتقاد دارند».

این آمار در جایگاه خودش درست است؛ آن بیست درصد که اعتقاد ندارند، به خدائی که کلیسا تعریف می‌کند، اعتقاد ندارند. و الاً همان‌طور که گفته شد هیچ‌کسی و هیچ انسانی نتوانسته و نمی‌تواند وجود خدا را انکار کند و نکرده است حتی مارکس. مارکس ماده را ازلی و ابدی می‌داند. یعنی مجموعهٔ جهان و کائنات را ازلی و ابدی می‌داند و همان مجموعهٔ جهان به عنوان یک «واحد دارای اندام‌های بسیار» خدای اوست. دقیقاً مانند صوفیان ما که خدای شان مجموعه همهٔ کائنات است که «وحدت موجود» نامیده می‌شود.

مارکس می گوید دین افیون جامعه است. اگر دین همان است که کلیسا در زمان مارکس تعریف می کرد، براسی افیون جامعه است.

در ژنو با مرحوم جمال زاده (که ید طولانی در اجتماعیات داشت) یک گفتگوی دو ساعته داشتم می گفت: در این مدت طولانی که در اروپا زیستم حتی یک نفر نیافتم که خواسته ای از خداوند نداشته باشد، اما کسانی که با وجود اعتقادشان به خداوند بر علیه خدا نیز حرف می زنند کم نیستند؛ خانمی هفته ای یکبار می آید و به نظافت خانهٔ من می رسد، روزی به من گفت فلانی خدا گوش ندارد چون خواستهٔ من را نمی شنود. این گونه رفتار با خداوند در میان دانشمندان شان نیز یافت می شود.

وقتی یک ایرانی غیر محقق این قبیل سخنان را می شنود گمان می کند که گوینده اعتقادی به خدا ندارد.

استاد می فرماید: «احتمالاً در جهان سوم هم اوضاع به همین شکل است».

بلی ما جهان سومی هستیم، اما معلوم نیست: اولاً چرا با تکیه بر «احتمالاً» حرف می زنند؟ هر کس می تواند با تکیه بر «احتمالاً» هر سخنی را دربارهٔ هر فرد و هر جامعه ای بزند. ثانیاً: با تکیه بر «احتمالاً» سزاوار است دربارهٔ اساسی ترین باورهای یک جامعه سخن گفت؟! آن هم از موضع دانش و دانشمندی و استادی؟! مگر دین مردم یک کالای بی صاحب است که بدینگونه مورد بی اعتنائی قرار می گیرد؟! در این مسئله بس بزرگ «فله گوئی» سزا است یا ناسزا؟! مثل این که لازم است ماها به

روانپزشک مراجعه کنیم تا منشأ و انگیزه های فلّه گوئی مان را بشناسیم.

می فرماید: «اما در مردم اروپا عدم اعتقاد به خدا بیشتر است».

این مقایسه میان اروپا و امریکا درست است. زیرا مردان با همتی که اقیانوس را با قایق ها پیمودند و به امریکا رفتند، زن مردانگی را نیز با خود برده بودند. ظریفی می گفت: روح زنان امریکائی هم به نوعی بوی مردانه می دهد، و روح مردان فرانسوی هم به نوعی بوی زنانه می دهد.

اما همین تفاوت نیز به محور «اعتقاد به خدا» نیست، به محور چگونگی «رابطه با خدا» است. همان طور که از جمال زاده نقل کردم.

می فرماید: «بنابر این عامل اصلی در این جا فقط پیشرفته بودن کشورها نیست بلکه نوع کشور هم مهم است».

بررسی: 1- یعنی پیشرفته بودن عامل عدم اعتقاد به خدا است اما در کنارش نوع کشور هم مهم است.

این آقای پرسشگر و حضرت استاد «پیشرفت» و «عدم اعتقاد به خدا» را لازم - ملزوم قطعی می دانند و به ذهن مخاطب به طور ارسال مسلّم القاء می فرمایند. حضرات آن همه هاو کینگ را نکوهش کردند در حالی که او هرگز در سخنان خارج از رشته تخصصی اش، چنین ابراز نظرهای بس بی دلیل و بس بی مهابا (که از یک دانشمند کاملاً بعید است) به زبان نیاورده و اینگونه به برقرار کردن ملازمه های بی دلیل نپرداخته است.

اتفاقاً از دیدگاه قرآن، میان علم و دانش، و اعتقاد به خداوند، ملازمه محکم وجود دارد. و اشتباه حضرات در این است که توجه نمی کنند که

آن ملازمه میان پیشرفت علم و بی اعتقادی، که می بینند، میان پیشرفت علم و آئین کلیسا است، نه میان پیشرفت علم و اعتقاد به وجود خدا. و به حدی این مسئله واضح است که احساس می کنم به «توضیح و اوضحات» می پردازم.

عصر ایران می پرسد: «شما مردم عادی را کنار بگذارید. سؤال من این بود چرا بی دینی در جهان فعلی در مقایسه با صد سال پیش بیشتر شده است؟».

نگاهی به ساختار سؤال: 1- شما مردم عادی را کنار بگذارید، زیرا هدف جناب پرسشگر در این مصاحبه القاء به ذهن دانشجویان است نه مردم عادی. و در صدد است ذهن آنان را مطابق خواستهٔ خودش بسازد.

2- بیشتر شدن بی دینی امروز، در مقایسه با صد سال پیش، را چگونه و با کدام دلیل مسلم گرفته و ارسال مسلم می کنید؟ قضیه برعکس است و جامعه های جهانی به سرعت به سوی دین برگشته و از بی دینی صد سال پیش بر می گردد، از دین خرافی به دین علمی و علمی تر بر می گردد. که در این اوراق به شرح رفت.

3- مراد از «بی دینی» چیست؟ گفتگوی شما به محور «اعتقاد و عدم اعتقاد به خدا» بود، چگونه و چرا به تعبیر عامتر و شاملتر لغزیدید؟ بی دینی به معنی انزجار از «قانون سازی» و «سه خدائی» و «دو خدائی» و «چند خدائی» که در مسیحیت، هندو، بودائی و... هست، رو به فزونی است. اما دینداری به همراه بازنگری ها در همه جای دنیا به سرعت در پیشرفت

است. این واقعیت را در مسافرت به هند، مالزی و سنگاپور (سنگاپور که کثافتخانه و کاروان سرای دنیا است) نیز با تحقیقات گسترده به دست آوردم. و این روند را که در اروپا دقیقاً مشاهده کرده بودم، در این کشورها نیز مشاهده کردم.

لیکن اگر کسی به جامعه‌های دیگر سفر کند و اهل تحقیق نباشد، او فقط تبلیغات گسترده‌ی بندوباری و فواحش را خواهد دید.

یک داستان: دوست من که متولد یکی از شهرهای کوچک آذربایجان است، می‌گفت: دبیرستان را تمام کردم و در سال 1335 در رشته حقوق قبول شدم. به همراه برادر بزرگم به تهران آمدم تا در دانشگاه تهران ثبت نام کنم. اتوبوس در نیمه‌های شب به تهران رسید، در مسافرخانه تبریز واقع در خیابان سپه آن روز، خوابیدیم پس از ساعتی با صدای اذان مسجد از خواب پریدم، با اضطراب برادرم را بیدار کردم. گفت: چه خبره؟ چه شده؟ گفتم مگر صدای اذان را نمی‌شنوی؟ گفت: مگر تا حال صدای اذان نشنیده‌ای؟ گفتم: مثل این که خواب آلوده هستی و فراموش کرده‌ای که ما در تهران هستیم. برادرم نگاه تحقیر آمیزی به من کرد و گفت: خیلی از مرحله پرتی.

این دوست می‌گفت: افرادی مثل من، آنچه از تهران شنیده بودیم ترانه‌های رادیو و خبرهائی بود که از میخانه‌ها، و از کاباره‌ها و فاحشه‌خانه‌ها به ما می‌رسید، من گمان می‌کردم در تهران خبری از دین نیست. و خودم را آماده کرده بودم تا آن چند سال تحصیل در تهران را با محیطی

کاملاً ضد دین، هماهنگ کنم و نمی دانستم که دین تهران قوی تر و عمیق تر از دین شهر ما است.

بلی: برخی ها این چنین اند و مانند این دوست محترم من تنها منفیات اروپا به نظر و فکرشان می رسد.

اما پاسخ استاد محترم و گرانقدر: «نقش تاریخی مذهب در اروپا در این جا اهمیت زیادی دارد. الان درصد کلیسا گریزی در اروپا خیلی زیاد است. همزمان با نقش تاریخی و سلطه کلیسا در اروپا، علم هم رشد کرد و رشد علم موجب شکل گیری جدال علم و دین در اروپا شد. این جدال در آمریکا شکل نگرفت. وقتی چنین جدالی شکل می گیرد و مردم از منافع علم هم آگاه می شوند، طبیعی است که بی اعتقادی مذهبی رشد می کند. در مورد کشورهای اسلامی بسیار زود است

اظهار نظر بکنیم. من نمی دانم پنجاه سال دیگر ایرانیان چگونه فکر بکنند. این بسیار بستگی دارد به نقش دین در جامعه فعلی ما».

بررسی: 1- این که مشاهده می کنید که دو سطر آخر را جدا آوردم و به سطر قبلی پیوند ندادم، همان طور است که در چاپ خود عصر ایران است. ظاهراً آقای پرسشگر یا ادیتور و مصحح و یا هر کس دیگر به این صورت در آورده که سخن استاد معنی دهد که «در کشورهای اسلامی هنوز زود است مردم آگاه شوند». و شاید صرفاً یک نقص تایپی است.

2- چرا و به چه علت میان علم و دین، جدال در گرفت؟ شما که به جدّ و با قاطعیت دانشمندان فرمودید علم کاری با خدا و دین ندارد (!). این

همه تناقض برای چیست؟

پس معلوم می‌شود که علم (بماهو علم) با هر چیزی کار دارد یا مستقیم و یا بالملازمه. که شرح ملازمه‌ها گذشت.

3- چرا این جدال در امریکا شکل نگرفت؟ برای این که امریکا در آن زمان (به قول ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه) نه علم داشت و نه رشد علمی.

4- این جدال که چیزی به نام «دادگاه‌های انگیزاسیون» پرچم رسوائی کلیسا است، هم یک واقعیت تاریخی است و هم یک سخن کاملاً صحیح است. اما همان‌طور که به شرح رفت جدال میان علم و کلیسای فاقد علم بل ضد علم است، نه جدال میان اعتقاد به وجود خدا و علم، و بدیهی است در مجادله میان دو طرف، هر دو طرف دچار افراط می‌گردند و منطق از کار می‌افتد، گاهی افرادی از دانشمندان جان به لب شده و در برابر زورگوئی‌های کلیسا می‌گفتند: ما به خدای شما نیز اعتقاد نداریم. و گرنه اگر محققانه بنگرید کسی وجود خدا را انکار نکرده است.

گاليله که خود از قربانیان این جدال بود، کاملاً به خدا معتقد بود.

5- فرمایش استاد که می‌گوید «این بسیار بستگی دارد به نقش دین در جامعه فعلی ما» از یک جهت کاملاً درست است؛ وقتی که در حوزه مقدسه علمیه کتابی نوشته می‌شود و «دین علمی» را رد می‌کند و هشدار می‌دهد که مبادا دین را علمی کنید (با وجود آن همه آیات فراوان و احادیث بس فراوان که دعوت به علم می‌کنند و چند نمونه از آن‌ها را در

اوایل این مقاله بویژه تحت عنوان «هدیه ای که قرآن به دانشمندان تجربی می دهد» آوردم، و سرتاسر قرآن علم است و «تبیاناً لکل شیء» است) جدال علم با دینی که چنین نویسنده ای معرفی می کند، حتمی است. و از جانب دیگر؛ وقتی که دین، قرآن و مکتب، بر اساس تخیلات ارسطوئیات و بودائیات، تبیین شود و طلبه هائی در سطح بالا اطلاعی و سنخیتی با تبیین های اهل بیت نداشته باشند، و منبرها تریبون فلانی فلان خواب را دید و فلانی فلان مکاشفه را کرد، گشت و کهانت ها در جای کرامت قرار گرفت، نتیجه و نتایج این روند معلوم است.

جریانی از برخی طلبه ها پیدا شده که می گویند: تصوف دین اسلام را تلطیف کرده و بر جاذبهٔ مردمی آن افزوده و خدمت بزرگی به دین کرده است. اما اولاً کسی از اینان نمی پرسد: به چه دلیلی و به چه حقی دین اسلام را تلطیف می کنید؟ دین دستکاری شده دین نیست اگر شما دین لطیفتر می خواهید دنبال دین دیگر بروید. گرچه همین که می گوئید، دین دیگر است و به صراحت آن را به زبان می آورید. اما چرا نام آن را اسلام و تشیع می گذارید؟ دین را تحریف کرده و از علمیت می اندازند، به این کارشان افتخار هم می کنند.

در ثانی؛ چه در صدی از مردم شیعه تصوف را پذیرفته است؟ تا مجذوب خیالپردازی های تصوف شوند؟ این شما هستید که با دین و تشیع

بازی کودکان می‌کنید و اگر از مرید بازی و خود خواهی‌ها دست بردارید شیعه از آفات شما مصون می‌ماند.

اما فرمایش استاد از جهت دیگر اشکال دارد؛ که باز همهٔ ادیان را (باصطلاح) با یک چوب می‌راند.

6- محور مصاحبه «اعتقاد به وجود خدا» بود. در این جا عام شمول‌تر شده و به محور «مذهب» چرخیده. درست است بی‌دینی به معنی روی گردانی از ارزش‌های کلیسا، پیشرفت دارد و بازنگری می‌شود.

عصر ایران می‌پرسد: «این تبیین شما برای رشد بی‌اعتقادی مذهبی در قرون هفدهم تا بیستم کفایت می‌کند. اما در پنجاه سال اخیر که سلطهٔ کلیسا در غرب وجود نداشته است. اما ظاهراً در نیم قرن گذشته نیز عدم اعتقاد به خدا در بین دانشمندان علوم طبیعی بیشتر شده است. سؤال من این است که چرا چنین شده است؟».

نگاهی به ساختار سؤال: 1- ظاهراً جناب پرسشگر دست بردار نیست؛ از هر کوچه‌ای به سوی هدف خود می‌رود و با تکرار بعد از تکرار می‌کوشد که حکم الحاد دانشمندان را از زبان استاد بگیرد.

2- از متن این سؤال بر می‌آید که جناب پرسشگر کاملاً می‌داند که اولاً قرن هفده و هجده آب و هوای دیگر داشته و سرکوبی دانشمندان توسط کلیسا جریان داشته و دانشمندان، کلیسا و خدا با تعریف کلیسا را منکر می‌شدند، نه خدائی که علم و دانش به آن رهنمون است.

با وجود این آگاهی، استاد را به این کوچه و آن کوچه می‌چرخاند که

حکم «انکار وجود خدا» را با هر معنی و با هر تعریف، حتی خدائی که علم و دانش آن را تعریف می‌کند، از زبان استاد دانشگاه شریف، بگیرد. و البته که قرن 19 و 20 را بی دلیل در کنار قرن هفده و هجده می‌گذارد. و این نیز به خاطر این است که الحاد را یک جریان دائمی همگام با علم قلمداد کند که بلی از روزی که علم، علم شده منکر خدا بوده است (!!!).

اما استاد محترم با این که در موارد زیادی، جناب پرسشگر را کامیاب کرده، لیکن ماهی مورد نظر او را آن طور که او می‌خواهد به قلاب او نمی‌دهد.

پاسخ استاد: «آمار مجلهٔ نیچر متعلق به یک محدودهٔ فرهنگی خاص است. اما وضع جامعهٔ علمی آمریکا این‌طور نیست. این وظیفهٔ جامعه شناسان است که در این باره تحقیق کنند. جامعه شناسان همچنین باید در این باره هم تحقیق کنند که درصد بی اعتقادی در بین مردم عادی بیشتر شده یا در بین دانشمندان. مردم فکر می‌کنند که دانشمندان ضد دین هستند. ولی مگر مردم اروپا این‌گونه نیستند؟ امروزه در سوئد کلیساهای زیادی متروک مانده است؛ به گونه ای که نگهداری آنها هم مشکل شده است. یعنی هزینهٔ نگهداری این کلیساها از طرف مردم تأمین نمی‌شود؛ زیرا ظاهراً تعداد مردم معتقد به دین در سوئد چندان زیاد نیست. حالا باید در این باره تحقیق کرد که آیا رشد بی اعتقادی در بین دانشمندان سوئدی هم به همین اندازه بوده است؟ تحقیق در این باره و بررسی علل آن، چنانکه گفتم، وظیفهٔ جامعه

شناسان است.»

- بررسی: 1-** جای تشکر است که استاد به عدم اعتماد به مجله نیچر را (که خود قبلاً به آن تمسک کرده بود) در این مسئله بازگوئی می‌کند.
- 2-** از پاسخ به اصل سؤال پرسشگر، تا حدودی ظفره می‌رود. اما اشکالات متن پرسش را همچنان باقی می‌گذارد تا آن همه ارسال مسلم که پرسشگر بدون دلیل آورده است، سر جای خود بماند. و این از یک دانشمند که در مقام مصاحبه است، پسندیده نیست. زیرا می‌بایست متن سؤال را تصحیح می‌کرد و سپس به آن جواب می‌داد.
- 3-** ای کاش در جواب پرسش‌های پیش‌نیز، موضوعات مربوط به امور اجتماعی را به جامعه‌شناسان واگذار می‌کرد که نکرد. با این که خودش به طور مکرر هاوکینگ را نکوهش کرد که چرا خارج از تخصص خود حرف می‌زند.
- 4-** به عبارت استاد توجه کنید «مردم فکر می‌کنند که دانشمندان ضد دین هستند. ولی مگر مردم اروپا این گونه نیستند؟».
- حضرت استاد در این عبارت می‌گوید نه فقط دانشمندان بل که همه مردم اروپا ضد دین هستند. درباره این فرمایش استاد به نکات زیر توجه کنید:
- الف:** استاد محترم چگونه این سخن هنگفت را به زبان می‌آورد که دانشمندان ضد دین هستند؟ آیا این چنین هنگفت گوئی سزاوار یک دانشمند است؟!

ب: شما که فرمودید «باید جامعه شناسان در این امور نظر دهند»، پس چرا این حکم بس سنگین را صادر کردید که مردم اروپا ضد دین هستند؟ آیا این یک کار اصلی و اساسی جامعه شناسان نیست؟

ج: در این بیان استاد دیدیم که حضرت استاد در این سخنان اعتراف دارد که کلیساهای اروپا (غیر از سوئد) با هزینه مردم اداره می شود. پس مردم اروپا چگونه ضد دین هستند که هزینه کلیساهای با آن عظمت، با آن همه کارکنان، باغ و بوستان، که تنها هزینه نگه داری ساختمان های شان، سر از مبالغ هنگفت در می آورد که هزینه صد مسجد معادل هزینه فلان کلیسای انگلیس یا فرانسه یا اتریش و...، نمی شود.

پس مردم اروپا چگونه ضد دین هستند؟!

د: چرا این همه تناقض در فرمایشات استاد ما هست؟ گویا یک رقابتی میان ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه استاد ما، وجود دارد و در فرمایشات شان گاهی آن و گاهی این، سبقت می گیرد.

ه: آنچه استاد محترم از اوضاع جامعه سوئد فرموده است کاملاً درست است. من زمانی در ظواهر و نیز امور درونی جامعه سوئد تحقیق کرده ام و بخشی از آن را روزنامه اطلاعات (از تاریخ 1366/1/17 تا 1366/2/12) به صورت سلسله مقالات چاپ کرده است.

در این جا چند مطلب مهم را درباره سوئد توضیح می دهم:

1- جامعه سوئد زمانی به عنوان موش آزمایشگاهی، در برنامه جریان

کابالیسم (که شاخه‌ی شناخته شده‌ی رسمی آن جریان فراماسونیسیم است) قرار گرفت.¹² نوع ویژه‌ی ای از جامعه‌ی مورد نظرشان را در سوئد پیاده کردند که نتیجه‌ی آزمایش آن طور که آنان می‌خواستند نبود؛ به وضوح دیدند که چنین وضعیتی نسل جامعه را ساقط می‌کند. به طوری که سوئد به شدت با کمبود جمعیت رو به رو شد؛ زن‌ها از بارداری و فرزند زائی خودداری کردند. دولت 20/000 عروس از فلیپین و جاهای دیگر وارد کرد تا فرزند بزایند و کمبود جمعیت جبران شود. اما آن‌ها نیز وقتی که در شرایط جامعه‌ی سوئد قرار گرفتند از تولید فرزند خودداری کردند. کابالیست‌ها و فراماسون‌ها اگر با این گونه‌ی ره‌آورد‌های آزمایشی خودشان رو به رو نمی‌شدند، همه‌ی جای اروپا را به آن وضعیت در می‌آوردند. اما از سقوط جمعیت اروپا به شدت ترسیدند. سقوطی که هنوز هم کشورهای اسکانندیناوی در بحرانی‌ترین شرایط، به آن گرفتارند. و آثار آن در دیگر جوامع اروپا نیز مشهود است.

2- اما کدام عقل، کدام علم و کدام دلیل، اجازه می‌دهد که یک «برنامه‌ی کابالیستی» را به حساب دانش و دانشمندان، بگذاریم؟! و یا مردم بدبخت سوئد را در انتخاب چنین اوضاعی برای جامعه‌ی خودشان، مستقل و دارای اختیار بدانیم؟!

لیکن این درست است که برخی از دانشمندان، تحت سلطه‌ی کابالیسم

¹² رجوع کنید: «کابالا و پایان تاریخش» در سایت بینش نو www.binesheno.com

قرار دارند که صد البته آنان نیز مانند بنیانگذار کابالسم (ابلیس) وجود خدا را انکار نمی‌کنند که ابلیس کاملاً به وجود خدا معتقد است.

3- اگر از بینش تعدادی از غرب زدگان ایرانی خودمان، صرفنظر کنیم (به قول آن خانم دانشمند امور اجتماعی که به سؤالات من در سوئد جواب می‌داد و در آن مقالات روزنامه‌ی اطلاعات به اشاره رفته است) مردم سوئد به ویژه زنان آن جامعه بدبخت‌ترین مردم دنیا هستند.

4- با این همه همان مردم سوئد نیز «ضد دین» نیستند. بل اکثریت شان، نسبت به دین بی‌اعتنا هستند. بی‌اعتنائی با ضد بودن، از زمین تا آسمان فرق دارد.

و: عبارت «نگه داری آن‌ها [کلیساها] مشکل شده است، یعنی هزینه نگهداری این کلیساها از طرف مردم تأمین نمی‌شود»، همان است که استاد اعتراف دارد در دیگر کشورهای اروپا آن همه هزینه‌ی هنگفت کلیساها را، مردم اروپا به میل و شوق خود، می‌پردازند.

ز: وانگهی بر فرض، مردم همه‌ی اروپا بی‌دین باشند (که هرگز چنین نیست، تا چه رسد که ضد دین باشند) آنان نسبت به مسیحیت که فاقد هر نوع علم و تبیین است بل ضد علم و دانش است، بی‌اعتنائی می‌کنند. و هر مردمی حق دارد با چنان دینی بر خورد منفی داشته باشد. چرا جناب پرسشگر و حضرت استاد کَلّی گوئی کرده و بی‌دینی، بل ضد دین بودن را به ذهن دانشجویان القاء می‌کنند!؛

و نیز: حتی بر فرض ضد دین بودن مردم اروپا (که هرگز چنین نیست

حتی در سوئد، که به شرح رفت)، این چه ربطی به اعتقاد یا انکار وجود خدا دارد؟! مگر عدم اعتقاد به یک مذهب با عدم اعتقاد به وجود خدا، یکی است؟

همگان، و هر انسان می‌داند (به ویژه کابالیست‌ها و سران کابالیسم بهتر می‌دانند و تصریح هم می‌کنند) که ابلیس نیز به وجود خدا معتقد است و بهترین خداشناس و متخصص‌ترین کس در توحید است. و کفر او، کفر تَمَرّد است نه کفر اعتقادی.¹³

امروز که این واقعیت (با بر افتادن پرده‌های کابالیسم و فراماسونیسیم) برای همگان روشن شده، آیا تنها جناب پرسشگر و استاد ما از این واقعیت غفلت کرده و جوانان این جامعه را به عصر قرن هفده و هجده بر می‌گردانند؟

ابلیس وجود خدا را انکار نمی‌کند. جوانان و دانشجویان ما

وجود خدا را انکار کنند؟!

عصر ایران می‌پرسد: «به نظر شما، هاو کینگ در سخنان اخیرش خدا را انکار کرده است یا خلقت عالم از سوی خدا را؟».

پاسخ استاد: «اگر در سخن او دقیق شویم، باید بگوییم که خلقت عالم از سوی خدا را انکار کرده است. اما وقتی که کسی این حرف را می‌زند، در واقع خدا را انکار می‌کند. اگر خدا این عالم را خلق نکرده، پس چه

¹³ رجوع کنید «کابالا و پایان تاریخش».

چیز را خلق کرده است؟».

بررسی: 1- بلی: جناب پرسشگر دست بردار نیست. این هم کوچه دیگر.

2- این مسئله پیشتر نیز توضیح داده شده که مبحث «الوهیت» یک موضوع است و مبحث «ربوبیت» یک موضوع دیگر. و همه مردم باسواد جهان با این دو موضوع متفاوت، آشنا هستند. ظاهراً این فقط جناب پرسشگر و حضرت استاد محترم است که با این مسائل، آشنائی ندارند. بی چاره هاو کینگ ربوبیت را انکار می کند، نه الوهیت را. نه وجود خدا را.

می فرماید: «اگر خدا این عالم را خلق نکرده، پس چه چیز را خلق کرده است؟». آخر عزیز من، هاو کینگ کی و کجا در سخنان اخیرش گفته که خداوند این عالم را خلق نکرده است؟ تا شما پرسید: پس چه چیز را خلق کرده است.

چه عرض کنم: بگویم که حضرت استاد مغالطه می فرماید، یا بگویم حضرت استاد حتی معنی سخن هاو کینگ را در نیافته است، هر دو سزاوار یک دانشمند نیست، بل سزاوار یک دانشجوی مبتدی هم نیست. پس چه عرض کنم.

جناب پرسشگر می پرسد: «می توان گفت خدا امکان هایی را خلق کرده است که از دل آن امکان ها می تواند عالمی خاص شکل بگیرد یا شکل نگیرد».

پاسخ استاد: «این حرف، حرف درستی است. ما به ویژه در تشیع معتقد نیستیم که خلق عالم از سوی خداوند الزاماً بی واسطه بوده است. مثلاً درخت را ما می‌کاریم، ولی سبز شدن درخت مصداق خلقت خدا است. در این مثال، خدا انسان را به وجود آورده است تا درخت را بکارد. بنابراین می‌توان گفت خدا، به قول شما، امکاناتی را خلق کرده که از دل آنها عالم می‌توانسته پدید آید. هاو کینگ هم می‌تواند بگوید منظور من از آن جمله این است اما اگر شخصیت هاو کینگ را در نظر بگیریم، باید بگویم که به نظر من، او خواسته است حرفی بزند که مردم فکر کنند خدا وجود ندارد و جنجالی آفریده شود و او هم نفعش را ببرد».

بررسی: 1- ظاهراً در این عبارت اشکال چاپی وجود دارد و «حرفی نزنند»، «حرفی بزنند» چاپ شده است. اما من به حکم وظیفه، همین متن تایپ شده را صحیح تلقی می‌کنم. زیرا در هر دو صوت فرق مهمی پیش نمی‌آید.

2- با تشکر از این که حضرت استاد نامی از تشیع آورد و از فضای دنیای غرب و تفکرات آن چنانی خارج شده و سری به تشیع هم زد، اما ایشان باز از تخصص خود خارج شده است. زیرا این سخن در «هستی‌شناسی» و «شناخت رابطه خدا با خلق»، بدینگونه که ایشان بیان فرموده اند، در تشیع نیست. حتی عوام شیعه هم اینگونه نمی‌اندیشد. یعنی شیعه اعم از دانشمند و عوام، «قدری اندیش» نیست. همچنان که صرفاً «قضائی اندیش» هم نیست. شیعه به «امر بین امرین» معتقد است. حتی یک کشاورز

بی سواد شیعه در کاشتن درخت، فعل و کار و فعالیت خود را «علت لازم» می‌داند و به شدت فعالیت می‌کند، اما در کنار آن، خواست خدا را هم دخیل می‌داند.

قرآن نیز می‌گوید خدا دو نوع کار دارد:

1- قدرها: خداوند این جهان را بر اساس قدرها (یعنی با قوانین طبیعی و فرمول‌های علمی و جریان علت و معلول) آفریده است.

2- قضاها: در کنار جریان قدرها، جریان قضا نیز حضور دارد.

به طوری که «ایجاد مادهٔ اولیهٔ جهان» بر اساس قضا بوده نه بر اساس قدر. و همچنین تولید مستمر انرژی بکر و بدوی در آن میدان که آن را «هیچ» نامیدند. با قضا تولید می‌شود نه با قدر.

برای شرح علمی و توضیح بیشتر این موضوع بزرگ و بس مهم و بس عظیم، رجوع کنید به کتاب «**دو دست خدا**» در سایت بینش نو. بنابراین، این موضوع کاملاً و دقیقاً از تخصص استاد خارج است. پس چرا در موضوع به این اهمیت که هیچ دسترسی به آن ندارند، به سخن گوئی می‌پردازند؟

3- وقتی که هاو کینگ می‌تواند بگوید «منظور من هم همین است».

چرا حضرت استاد معنی دیگری به سخن او می‌دهد؟!

4- می‌فرماید «به نظر من». بلی استاد در بیان نظر شخصی خود آزاد

است. اما در این برگ‌ها به شرح رفت که این نظرهای شخصی استاد صحیح نیست.

می پرسد: «هاوکینگ چه دلیلی در اثبات خلق نشدن عالم از سوی خدا ارائه کرده است؟».

پاسخ استاد: «دلیلی ارائه نکرده است. مطلقاً دلیلی ندارد».

بررسی: اساساً هاوکینگ چنین سخنی نگفته است تا دلیلی برای آن بیاورد؛ این دو بزرگوار دادگاهی تشکیل داده اند هم متهم می کنند و هم جرم را به گردن هاوکینگ می گذارند و هم محکوم می کنند که حرف بی دلیل گفته است.

او «الوهیت» را (یعنی ایجاد اولیة جهان از ناحیة خدا) را انکار نکرده، او «ربوبیت» را (یعنی مدیریت جهان از ناحیة خدا را) انکار می کند. و منظورش این است که جهان بر اساس قوانین و قدرها و علت معلول، اداره می شود و در این روند نیازی به خدا ندارد.

البته نظر به این که او علاوه بر آن «سنت هزار ساله غربیان در سرقت علوم مسلمانان»، اسیر دست کابالیست ها هم هست، ممکن است فردا اصل الوهیت را نیز انکار کند.

می پرسد: «به نظر شما سخنان هاوکینگ درباره خدا و زندگی پس از مرگ، سخنان عامیانه ای است که از دهان یک فرد خاص بیرون می آید».

پاسخ استاد: «دقیقاً. ضمناً این سخن به منظور خاص هم بیان شده است. یعنی هاوکینگ قصد روشنگری و هدایت مردم را ندارد. گاهی یک فیلسوف یا یک ریاضیدان حرفی می زند به قصد روشنگری. حالا فارغ از

اینکه حرفش درست باشد یا نادرست. اما هاو کینگ چنین قصدی هم ندارد».

بررسی: گفتار هاو کینگ عوامانه است، اما با قصد و هدف معین. زیرا علم، نظریه‌ی علمی، جریان علمی در غرب اگر از هر جهت آزاد باشد (که نیست)، از یک جهت همیشه کنترل می‌شود؛ و آن کنترل کامل سلطه‌ی کابالیسم است.

با بیان دیگر: علم در جهان غرب مجبور است که اصول کابالیسم (و فراماسونیسیم) را در هم نریزد. اگر علم «معاد» را ثابت کند، دیگر جایگاهی برای کابالیسم نمی‌ماند.

برای معرفی و شرح ماهیت کابالیسم، کتاب 700 صفحه‌ای «کابالا و پایان تاریخش» را تقدیم کرده‌ام و نمی‌توانم همه‌ی آن را در این جا از نو بیاورم. تنها به تاکتیک کابالیسم در چگونگی کنترل علم، اشاره‌ی زیر را می‌آورم:

سران کابالا (از خود ابلیس تا سر کرده‌گان مدیریت جامعه‌ی جهانی) هم به وجود خدا معتقد هستند و هم به خلقت جهان از ناحیه خداوند، و هم به مدیریت جهان از ناحیه‌ی خدا. و در کنار این باورها و ایمان‌ها، به درستی معتقدند که خداوند برای شان اراده و اختیار نیز داده است. و بر اساس همان اراده و مختار بودن شان، «کفر تمرّدی» می‌ورزند. کفر دو نوع است: کفر جاهلانه و کفر متمرّدانه.

اما ابلیس و کابالیست‌ها، نمی‌خواهند دیگران و بدنه‌ی جامعه‌ی بشری

کفر تمرّدی بورزند، زیرا می‌دانند که این غیر ممکن است. لذا سعی شان بر این است که مردم جهان را در شرک و کفر جاهلانه نگه‌دارند. برای این هدف تاکتیک شان این است که نگذارند علم و دانش به مبداء جهان و سرانجام جهان پردازد. و در این بین بیش از همه فیزیک و کیهان‌شناسی را کنترل می‌کنند. زیرا این دو دانش قاطع‌ترین برهان‌ها و روش‌ترین دلیل‌ها را بر اثبات مبداء و معاد می‌آورند. و به همین دلیل نیز قرآن درباره توحید و معاد بیش از هر علمی به این دو دانش پرداخته است. که قبلاً به اشاره گذشت.

فیزیک و کیهان‌شناسی منشأ اصلی «فلسفه مؤخر» است؛ یعنی فلسفه‌ای که از علم بر می‌خیزد که این نیز پیشتر به اشاره گذشت. متأسفانه تا امروز مباحث توحید و معاد را از دریچه «فلسفه مقدم» که به نظر طرفدارانش باید منشأ همهٔ علوم باشد و همهٔ علوم (اعم از تجربی و انسانی) از آن بر خیزند، نگریسته‌اند. و ابلیس و کابالیسم نیز همین فلسفه را دوست دارند. زیرا غیر از تخیلات نتیجه‌ای نداشته و ندارد.

کابالیسم برای کنترل علم (به ویژه فیزیک و کیهان‌شناسی) شخصیت‌های معروف علمی را وادار می‌کند که گاهی سخنان نادرست را که بر خلاف یافته‌های علمی شان است، به زبان بیاورند و در میان مردم پخش شود. و می‌دانند وقتی که شخصیت‌های نامدار چنین نظریه‌ها را ابزار کنند، دون پایگان علمی، و نیز آنان که ادای دانش و روشنفکری در می

آورند، آن نظریه‌ها را ترویج خواهند داد. از این قبیل است انکار ربوبیت از زبان هاو کینگ.

خوشبختانه اکثریت قریب به اتفاق شخصیت‌های بزرگ این دو علم، تا حدودی و دستکم در اعلام اعتقاد به وجود خدا، زیر بار خواسته‌ی کابالیسم نرفتند (همان‌طور که پیشتر به شرح رفت که خود ابلیس هم به خدا معتقد است). لیکن درباره‌ی **معاد** معمولاً سکوت کردند، به دلایل زیر:

1- معادی که از ناحیه‌ی مسیحیت و دیگر ادیان به آنان معرفی می‌شد، کاملاً غیر علمی بود. حتی معاد اسلام که در متن قرآن و تبیین‌های اهل بیت (ع) کاملاً و دقیقاً علمی بیان شده، از همان روز رحلت پیامبر (ص) محبوس و مهجور شد و کابالیسم بر مسلمانان مسلط شد. و معاد علمی قرآن، در قالب و ماهیت کاملاً غیر علمی، ارائه شد.¹⁴

2- فیزیک و کیهان‌شناسی، درباره‌ی معاد به بلوغ خود نرسیده بود تا بتواند درباره‌ی معاد نیز (آن‌طور که درباره‌ی توحید با استقلال علمی به خدائی که با خدای مسیحیت کاملاً فرق دارد رسیده بود) به معاد علمی نیز برسد.

فیزیک و کیهان‌شناسی درباره‌ی این که «جهان به کجا می‌رود»، مانده بود و غوغای پرسروصدای «انبساط جهان» و «انقباض جهان» موضوع فکر و اندیشه بود.

با نشر جزوه‌های تدریسی «تبیین جهان و انسان» و نسخه‌های چاپی آن

¹⁴ برای این مطلب نیز رجوع کنید به مباحث آخر کتاب «کابالا و پایان تاریخش».

(که حتی به دانشگاه‌های متعدد جهان از جمله دانشگاه کمبریج که ستاد جناب هاو کینگ است) ثابت شد که گسترش جهان انبساطی نیست (گرچه انبساط و انقباض در درون جهان هست اما گسترش کل جهان انبساطی و بادکنکی نیست) بل که جهان می‌خورد و گسترش می‌یابد. و این گسترش ابدی است. و پاسخ جهان به کجا می‌رود و چگونه می‌رود، روشن شد، و در ضمن آن زندگی پس از مرگ نیز از دیدگاه همین دو علم (گرچه فقط در کلیات) تبیین شد.

تکاپوی هاو کینگ و چند نفر دیگر، عکس‌العملی است در برابر کتاب «تبیین جهان و انسان» و کتاب «قرآن و نظام رشته‌ای جهان»، که تحت فشار کابالایسم انجام می‌یابد. تا فیزیک و کیهان‌شناسی همچنان دور از مسائل معاد بماند.

می‌دانم که خواننده این دفتر، از مشاهده این سخنان من تعجب می‌کند، و توقع ندارم (که در این دنیای وارونه که علاوه بر هر نوع وارونگی، دین و قرآن نیز (در علوم طبیعی) برای شان وارونه معرفی و تفسیر شده است) کسی این گفتار من را کاملاً بپذیرد. اما خیلی دور نیست آن روزی که دانشمندان این دو دانش عظیم و شیرین و خدا جو و بزرگ عامل هستی‌شناسی، با ندای بس بلند حتی جزئیات معاد را نیز شرح دهند. آن روز چه جهان زیبایی خواهد بود و چه انسان آگاه و سعادتمندی.

بلی درست است: پیش از موعد و پیش از فرا رسیدن زمینه این نظریه، سخن گفته‌ام. اما همان موعد و زمینه نیز با اقداماتی از این قبیل، فرا می‌

رسد و فراهم می‌گردد.

به استخراج های خودم از قرآن و تبیین های اهل بیت (ع) ایمان علمی دارم، و ایمان دارم که این یافته ها نه هنر این طلبهٔ کوچک است و نه مال من. بل از آن قرآن و اهل بیت (ع) است که برخی از غریبان هم می‌کوشند آن ها را به سرقت برند و هم سعی می‌کنند از درهم ریختن نظام کابالیستی حاکم بر جهان در مقابل این اصول، پیشگیری کنند.

یک اصل بزرگ و مهم تاریخی در زندگی بشر: این که می‌بینید از طرفی قرآن در هستی‌شناسی و توحید و معاد، به شدت بر علوم طبیعی به ویژه بر دانش فیزیک و کیهان‌شناسی تکیه می‌کند و از طرفی علوم طبیعی و دست‌اندرکارانش در نظر مردم به نوعی سستی در عمل به احکام دین، متهم هستند. و استاد محترم ما از آن به انکار وجود خدا تعبیر می‌کند، این روند تاریخی شگفت به دلیل آن است که علوم طبیعی از آغاز تاریخ مورد نزاع جبرئیل و ابلیس بوده و هست، هرکدام کوشیده‌اند که انسان را به وسیلهٔ آن در جهت خواستهٔ خود قرار دهند.

قرآن و احادیث پیشاپیش گفته‌اند که: جهان فیزیک و کیهان، فیزیکی است. یعنی خداوند جهان را فیزیکنند، یعنی زمانمند آفریده است. و زمانمندی یعنی ذات جهان تدریج‌مند است. و حرکت به سوی کمال، ویژگی ذاتی جهان است.

تا زمانی که انسان به یک بلوغ تکاملی کامل برسد، بُرد با ابلیس است. با فرا رسیدن آن بلوغ، خواستهٔ جبرئیل توسط انسان، تحقق عینی خواهد

یافت.

و امروز تاریخ کابالیسم به پایان خود می‌رسد.¹⁵

عصر ایران می‌پرسد: «چرا؟ شما از کجا به قصد او پی برده اید؟».

پاسخ استاد محترم: «اگر قصد روشنگری داشت، بدون ابهام حرف می‌زد. مثلاً می‌گفت بر اساس مدل استاندارد کیهان‌شناسی، که فرضاً ماهواره دبلیومپ هم آن را تأیید کرده است، در این بحث خاص ما لزومی از خلاقیت خداوند نمی‌بینیم اما خدا می‌تواند کارهای دیگری در این عالم کرده باشد. ولی او به جای این طور حرف زدن، گفته است مغز انسان شیشه کامپیوتر است و انسان با مرگ تمام می‌شود».

بررسی: 1- ظاهراً جناب پرسشگر از این که حضرت استاد این سخن مخالف معاد هاوکینگ را غیر علمی می‌داند، خوشش نمی‌آید و با جدیت می‌پرسد: چرا؟ شما از کجا به قصد [غیر علمی او] پی برده اید؟

2- به حضور استاد محترم عرض می‌کنم: شما بهتر می‌دانید که استاندارد (غیر از استاندارد استخراج شده از قرآن) در کیهان‌شناسی برای این موضوع وجود ندارد تا هاوکینگ بر اساس آن سخنش را بگوید. و هر فیزیکی‌دان و کیهان‌شناسی نیز می‌داند که این مسئله هیچ ارتباطی با ره آورد دبلیومپ ندارد. پس هاوکینگ در این گفتار یا باید بر اساس استاندارد قرآنی سخن بگوید و یا بپردازد به پخش پلا گوئی.

¹⁵ شرح بیشتر در کتاب «کابالا و پایان تاریخش».

اما مگر مجبور است که پخش و پلا بگوید؟ شما می فرمائید: برای تأمین هزینه های بیماریش مجبور است این گونه حرف ها را بزند. من عرض می کنم برای مقابله با اصولی که از قرآن استخراج شده و به دانشگاه های معتبر دنیا ارسال شده است¹⁶. به این گونه سخنگویی می پردازد.

می پرسد: «تخصص هاو کینگ این صلاحیت را به او می دهد که دربارهٔ مغز انسان اظهار نظر کند؟».

پاسخ استاد: «به هیچ وجه. تخصص اش چنین اجازه ای را به او نمی دهد و آثارش هم نشان نمی دهد که او دربارهٔ مغز انسان مطالعه و تحقیق خاصی داشته است.».

می پرسد: «ریچارد داوکینز در یکی از سخنرانی هایش می گوید خدایی که دانشمندانی چون آلبرت اینشتین از آن دم می زدند، هیچ ربطی به خدای ادیان ندارد. در واقع او اینشتین را ملحدی می داند که صرفاً از مفهوم خدا استفاده می کند. نظر شما در این باره چیست؟».

ساختار متن سؤال: 1- این کلام داوکینز به خوبی نشان می دهد که خود او نیز به خدا معتقد است، اما نه به خدای مسیحیت که پدر عیسی و یکی از اقنوم های ثلاثه است و... و نه خدای تورات است که با یعقوب کشتی می گیرد و... و نه خدای هندو و نه خدای بودا و نه... اگر داوکینز ملحد است به این گونه خدایان ملحد است. نه به خدائی که علم وجود او

¹⁶ تعدادی از آن دانشگاه ها به طور کتبی اعلام وصول کرده اند از آن جمله کمبریج.

را اثبات می‌کند.

2- ظاهراً جناب پرسشگر برای این که ایمان مخاطبان و به ویژه دانشجویان را دچار سستی کند، اینشتین را نیز به عوام فریبی و خیانت به اندیشه علمی، متهم می‌کند. نه چنین است. بل که امروز در جامعه ما در این غوغا و بلبشوی سیاسی به ویژه در این هلهله انتخاباتی مجلس نهم، **هدف برخی سیاستمداران، وسیله شان را توجیه می‌کند!** و سایت عزیز عصر ایران در ردیف اولیه سایت های سیاسی است.

پاسخ استاد: «اعتقاد به خدا با اعتقاد به مذهب فرق دارد. اینشتین به خدا اعتقاد داشت اما اینکه خدای او چه جور خدایی است، موضوعی است که هر کسی می‌تواند سخنی درباره آن بگوید. اینشتین که یهودی بود و از قوم یهود هم دفاع می‌کرد، خاستگاه و سابقه مذهبی داشت و به خدا معتقد بود. البته این حرف غیر از این است که بگوییم اینشتین پای بند تمام قواعد مذهبی بود».

بررسی: 1- هر کسی در هر جای دنیا که متولد شده و می‌شود، خاستگاه مذهبی دارد و این دلیل نمی‌شود که پای روی یافته های علمی خود بگذارد و «دو شخصیت» باشد و خدا را با شخصیت غیر علمی خود بپذیرد، به ویژه افرادی مثل اینشتین و به ویژه که او در عصر دادگاه های انگیزاسیون نبود که از روی تقيه به خداوند معتقد باشد. اتفاقاً او در عصری بود که انکار خدا (در نظر آن «افراد سرگردان» که در اول این جزوه به شرح رفت و در آن زمان کمیت بیشتری داشتند) برایش شهرت آور نیز بود.

2- دفاع او از یهودیت، برای او هیچ نقیصهٔ علمی محسوب نمی‌شود. زیرا او به حق می‌دید که دین یهودی از مسیحیت، بودائیت، هندو، بهتر است و این یک واقعیت است. کسی هم ماهیت حقیقی اسلام را به او معرفی نکرده بود. وقتی این ترجیح او نقیصهٔ علمی برای او می‌بود که صهیونیست باشد، گرچه برخی‌ها چنین اتهامی متوجه او می‌کنند که بر هیچ دلیلی استوار نیست.

مقصودم دفاع از اینشتین نیست. مقصودم این است که آنچه برخی‌ها به دانشجویان القاء می‌کنند که «علم کاری با خدا شناسی ندارد، و اگر دانشمندی به خدا معتقد باشد یک اعتقاد علمی نیست»، یک القاء محض و نسبت به دانشمندان بهتان است. و القاء کنندهٔ این سخن یا روحش و جانش با روح و جان علم سنخیت نیافته و از ماهیت علم بیگانه است، و یا اساساً عالم نیست.

3- استاد می‌فرماید «اما اینکه خدای او چه جور خدائی است، موضوعی است که هر کس می‌تواند سخنی دربارهٔ آن بگوید».

عرض می‌کنم: خدای اینشتین خدائی است که دانش فیزیک و کیهان‌شناسی (همان‌طور که پیشتر با فرمول‌های مربوطه شرح دادم) وجود او را ثابت می‌کند. و سزاوار نیست که استاد محترم مانند جناب پرسشگر، اینشتین را به «دو شخصیت» بودن متهم کند که با شخصیت علمی اش کاری با مهمترین مسئله علمی نداشته باشد، و با شخصیت عوامانه اش به خدا معتقد باشد.

4- این «چه جوری» در آن مبحث بیان شد که «علم فیزیک، جهان فیزیک را شناسائی می‌کند و حکم می‌کند که جهان محدود است، پدیده است، پس پدید آورنده دارد». و در مبحث «هیچ» بیان شد که فیزیک اثبات می‌کند که از «میدان خاص»، انرژی تولید می‌شود و ثابت می‌کند که آن میدان، فیزیکی نیست و پشتوانه آن نیز فیزیکی نیست. و دیگر تکرار نمی‌کنم.

عصر ایران می‌پرسد: «شما دلیلی دارید که اینشتین ملحد نبود؟».

نگاهی به ساختار این پرسش کوتاه: وه چه قدر جناب پرسشگر اصرار دارد؟! باید به عرض دانشجویان عزیز برسانم که در این عمر نسبتاً طولانی که دارم، اینگونه سماجت در یک مصاحبه‌ای، حتی در محاوره‌ای ندیده‌ام.

پاسخ استاد: «نوشته‌های اینشتین بهترین دلیل است».

می‌پرسد: «ولی داوکینز می‌گوید اینشتین مفهوم خدا را در اشاره به عظمت کیهان به کار می‌برد ولی خواننده آثارش خدای مد نظر اینشتین را به عنوان خالق جهان می‌فهمد».

پاسخ استاد: «ممکن است این طور باشد ولی اینشتین هیچ وقت صراحتاً چنین چیزی نگفته است. کسی مثل واینبرگ صراحتاً می‌گوید خدا وجود ندارد. واینبرگ ممکن است در توصیف وجهی از عالم، از سر عادت، از مفهوم خدا هم استفاده کند ولی اینشتین این طور نبود».

بررسی: اولاً بر فرض، داو کینز درباره‌ی اینشتین، چنین نظری داشته باشد. این تا چه حد ارزش دارد که جناب پرسشگر اجماع دانشمندان را رها کرده و به آن چسبیده است؟

ثانیاً: خود داو کینز، خدا به «همان معنی عظمت جهان» (= وحدت موجود) را انکار می‌کند؟ عرض کردم انسان نمی‌تواند وجود خدا را انکار کند. شما توقع دارید داو کینز خدای کلیسا را بپذیرد؟!!

ثالثاً: واینبرگ نیز وقتی که در توصیف وجهی از عالم از مفهوم خدا استفاده می‌کند، از سر عادت نیست. بل او نیز به خدا معتقد است، لیکن نه به خدای مسیحیت و یهودیت.

رابعاً: به چه دلیل می‌فرمائید که یک دانشمند در کار علمی آن هم در «توصیف علمی وجهی از عالم» از سر عادت سخن می‌گوید؟ اگر قرار بود دانش و دانشمند پیرو عادت باشند، پس چه چیزی برای معنی دانش و دانشمند، می‌ماند؟

می‌پرسد: «از کدام حرف اینشتین بر می‌آید که او به خدای خالق عالم اعتقاد داشت؟».

ساختار متن سؤال: نگفتم که چنین سماجتی در عمرم ندیده‌ام؟ خود پرسشگر محترم خیلی بهتر می‌داند که معروفتر از علم اینشتین، اعتقاد او به خداوند است.

پاسخ استاد: «مثلاً اینشتین می‌گوید «خدا تاس نمی‌اندازد». این سخن

کسی است که ملحد نیست».

بررسی: باید استاد محترم می‌افزود که این تک جمله، محتوای چند مجلد کتاب علمی را در خود دارد. این که «خدا تاس نمی‌اندازد» تکلیف تک تک فرمول‌های فیزیک (از فیزیک دبیرستان تا بالاترین افق فیزیک کیهانی) را روشن می‌کند.

می‌پرسد: «منظور اینشتین از این حرف دقیقاً چیست؟».

استاد: «منظورش این است که در این عالم نظمی وجود دارد و این نظم را خدا آفریده است. اینشتین، بر خلاف برخی از فیزیکدان‌ها و زیست‌شناسان و یا حتی مردم، هیچ‌وقت به صراحت خدا را انکار نکرد».

بررسی: 1- البته باید بر فرمایش استاد افزود که نظم در نظریه فیزیکدان خیلی دقیقتر، و در عین حال خیلی عظیم تر است؛ دقت و عظمتی که در جهان بینی یک فیزیکدان کیهان‌شناس است، با نظمی که در نظر دیگر رشته‌های علمی است به همان میزان زمین و آسمان، فرق دارد. و لذا قرآن این همه اهمیت به این دانش داده است.

2- در بیان استاد «برخی از فیزیکدان‌ها» به عنوان «ملحدان صریح» قلمداد شده‌اند. اما دیدیم که حتی آن دو نفر (داو کینز و واینبرگ نیز) به انکار وجود خدا تصریح نکرده‌اند؛ آن چه انکار کرده‌اند خدای کلیسا است. و اگر یکی دو تا کم سواد عقده‌ای دون پایه به الحادشان تصریح کرده باشند، ربطی به علم فیزیک و کیهان‌شناسی ندارد.

و بیان ایشان طوری است که گوئی در دانش و دانشمند، اصالت با الحاد

است.

3- همین طور است «زیست شناسان»؛ اگر قرار بود زیست شناسی به عنوان یک علم انکار خدا را نتیجه دهد، یا به قول حضرت استاد نسبت به این مسئله خنثی باشد، باید پیش از همه، داروین به الحاد می رسید. در حالی که او موحد ترین فرد است و می گوید: یافته من (یعنی تشعب و تکامل انواع جانداران از همدیگر = اصل ترانسفورمیسم) نظام دقیقی است که خدا آن را آفریده است. در ایران، گروه محمد علی فروغی فراماسونر، جوئی ساختند که در ذهن جامعه جای گرفت که «دانش و دانشمند، الحاد را اقتضا می کنند و اصالت با الحاد است». در نتیجه داغترین ملحد زیست شناس جناب دکتر..... ایرانی بود که هرگز توجه نکرد آن چه برخی زیست شناسان انکار می کنند خدائی است که کلیسا تعریف می کند. نه مطلق خدا.

4- عبارت «حتی مردم»؛ کدام مردم؟ بحث در اعتقاد است، نه در اظهارات زبانی هر کس. بعضی ها به دلایل مختلف مصداق آن تعبیر «سرگردان» بوده و هستند که با انگیزش های نقص شخصیتی وانمود می کنند که ملحد هستند، تا ابراز وجود کرده و جلب توجه دیگران را بکنند و بدین وسیله کمبودهای شخصیتی خود را ترمیم کنند.

و قرار نیست در یک بحث علمی، اظهارات ظاهری و کاذب برخی افراد را ملاک و حجت قرار دهیم؛ یک مصاحبه علمی باید بر اساس واقعیات اصیل، باشد. و همان طور که پیشتر گفته شد: هیچ انسانی

نتوانسته و نمی‌تواند وجود خدا را انکار کند. حتی انکار وجود خدا در این روند که استاد و بنده بحث می‌کنیم، نیز در آب و هوای قرن هفده و هجده است، نه امروز، که حال و هوای استاد محترم همان حال و هوای آن دو قرن است، و سخنان من در بینش امروزی «توضیح واضحات» است. می‌پرسد: «ماکس پلانک چه معنایی از مفهوم خدا مراد می‌کرد؟».

پاسخ استاد: «او شبیه اینشتین بود. البته شاید بیش از اینشتین هم به خدا اعتقاد داشت. اما پلانک، بر خلاف اینشتین، هیچ وقت رسانه‌ای نشد و ما اطلاعات کمتری از زندگی او داریم. در واقع ما در این زمینه بیشتر از زبان دیگران درباره پلانک می‌دانیم نه از زبان خود پلانک. البته باید بیفزایم که رسانه‌ای شدن اینشتین از جنس رسانه‌ای شدن هاوکینگ نبود. اینشتین بالاجبار رسانه‌ای شد نه به اختیار. به علاوه، رسانه‌ای شدن اینشتین موجب کاهش عیار علمی سخنان او نشد».

بررسی: ابتدا به دو اصل مهم درباره هاوکینگ توجه فرمائید:

1- در این که هاوکینگ از اشخاص سرآمد دانش فیزیک و کیهان‌شناسی است، کسی شک ندارد.

2- زندگی علمی هاوکینگ دو دوره است:

الف: دوره‌ای که اظهاراتی از سنخ «اظهاراتی که موجب کاهش عیار علمی باشد» نداشت.

ب: دوره‌ای که به آن گونه اظهارات پرداخت. و امروز همگان به این

گونه اظهارات او هم با دیدهٔ ابهام آلود و هم کاهندهٔ عیار علمی او می‌نگرند، از آن جمله استاد محترم ما.

اما پرسش این است: چرا او در وضعیت دورهٔ دوم قرار گرفت و ارزش علمی خود را کاهش داد؟ استاد می‌فراید: به خاطر پول و تأمین هزینهٔ بیماری خود.

در این صورت باید تحول او از دورهٔ اول به دورهٔ دوم، با زمان بیمار شدنش، همزمان باشد. در حالی که او پس از گذشت سال‌ها از بیمار شدنش، دوره دوم را شروع کرده است.

هاو کینگ دقیقاً هجده سال است که وارد این گونه اظهار نظرها شده است؛ یعنی دقیقاً زمانی که اصول استخراج شده از قرآن، در اختیار برخی دانشمندان، قرار گرفت و باصطلاح «آناتومی کیهان‌شناسی» به سرانجام خود رسید و (به قول هاو کینگ) از علمیت افتاد. مانند آناتومی فیزیولوژی و پزشکی.

هاو کینگ فداکاری می‌کند؛ فداکاری برای جامعه و ملیت اروپائی خود. برای اروپائیان که خودشان را مالک بلا معارض علوم می‌دانند و به آن افتخار عظیم می‌کنند، خیلی سخت و سنگین است که آناتومی کیهان‌شناسی با استخراج از قرآن، به سرانجام رسد. لذا اشخاصی مثل هاو کینگ، تروک و پادمانابان، می‌کوشند که آن اصول را باصطلاح بومی سازی کرده و از ره آوردهای خودشان تلقی کنند. و دیگرانی نیز شروع کرده اند با یک روند فرسایشی به تدریج اصول قرآنی را تملک کنند، که مقالهٔ «اساسی

ترین اصول در کیهان‌شناسی» را برای پیشگیری از این برنامه غیر منصفانه غریبان کابالیت، نوشتم. لیکن همان طور که همگان می‌دانند غریبان هرگز از تملک اصول مذکور صرفنظر نخواهند کرد زیرا این از خصلت‌های اساسی «خود خواهی» آنان است.

اگر این ماجرا در زمان اینشتین رخ می‌داد، مجبور می‌کردند (همان طور که استاد گفت: بالاچار) همین رفتار هاوکینگ را داشته باشد. عرض کردم توقع ندارم که همگان این سخنان من را بپذیرند.

3- حضور و ملاقات گاه به گاه هاوکینگ با پاپ (همان طور که خود عصر ایران در این مقاله عکسی از او در کنار پاپ چاپ کرده است) چه معنائی دارد؟ هاوکینگ دستکم به خدای پاپ و کلیسا اعتقادی ندارد. دوستی میان این دو ضد، و ارزش دادن شان به همدیگر، چه معنائی دارد؟ غیر از این که پاپ در برابر اصول استخراج شده از قرآن دست به دامن هاوکینگ شده است. و این گونه استمدادهای کلیسا از دانشمندان به طور فراوان در تاریخ آمده است که شرح آن در این جزوه نمی‌گنجد.

می‌پرسد: «پلانک به خدای خالق عالم اعتقاد داشت؟».

پاسخ: «بله. اما دیگران این اعتقاد او را نقل کرده‌اند. در نوشته‌های خود پلانک چیزی در این باره نیامده است».

بررسی: چه چیزی درباره این باور پلانک برای پرسشگر مجهول مانده بود که دوباره به تکرار سؤال خود با لفظی دیگر می‌پردازد؟! و چه چیزی در پاسخ استاد هست که در پاسخ قبلی نبود؟ این سماجت جناب

پرسشگر برای به دست آوردن سخنی از استاد در جهت هدف خودش، برای چیست؟

عصر ایران می پرسد: «ظاهراً یکی از آثار هاو کینگ در دهه 1980

دال بر اعتقاد او به وجود خدا است و این رای جدید او، ناقض رای قبلی اش است.»

پاسخ استاد: «نه. نوشته های هاو کینگ وابسته به شرایط حال اوست.

وقتی که او حرف صریحی نمی زند، از حرف او می توان به هر دو نظر موافق و مخالف وجود خدا رسید. البته هاو کینگ در سخنان اخیرش صریحاً اظهار نظر می کند.»

بررسی: 1- نوشته های هاو کینگ وابسته به شرایط حال شخصی او

نیست. بل همان طور که گفته شد زندگی او به دو دوره تقسیم می شود به دلیلی که بیان شد.

2- درست است هم انکار خدا و هم اعتقاد به خدا در آثار هاو کینگ

هست؛ او خدای معرفی شده توسط کلیسا را منکر است و به خدائی که علم و دانش به آن رهنمون است اعتقاد دارد.

3- این که استاد می فرماید «البته هاو کینگ در سخنان اخیرش صریحاً

اظهار نظر می کند»، با آنچه در پاسخ سؤال های پیش دربارهٔ همین «سخنان اخیر هاو کینگ» فرمود، کاملاً متناقض است؛ در آن جا سخنان او را تاویل کرد و در این جا می گوید صریح است. و این تناقضی دیگر است در فرمایشات استاد.

استاد ادامه می‌دهد: «اما در نوشته‌های قبلی‌اش مثل سایر کیهان‌شناسان از تعبیر «خلقت عالم» استفاده می‌کند. این تعبیر قاعدتاً دال بر وجود خداست. اما هاوکینگ در آن زمان هم چیزی بیش از این درباره خدا نمی‌گوید».

بررسی: فرمایش استاد صریح است در این که «سایر کیهان‌شناسان» به خداوند معتقد هستند، و این عبارت ایشان دلالت دارد که دستکم اکثریت قریب به اتفاق کیهان‌شناسان به وجود خداوند اعتقاد دارند. پس چه شد آن فرمایش‌شان که در اول مصاحبه فرمودند «خیلی‌ها به وجود خداوند اعتقاد ندارند»؟ و جوّ و فضای مصاحبه طوری پیش می‌رفت که گوئی معتقدین به خدا کمتر از انگشتان دست است. و چرا واینبرگ را متهم کرد که از باب عادت سخن از «خلقت عالم» می‌گوید؟!!

می‌پرسد: «پس او تا پیش از این به خدای خالق اعتقاد داشت».

نگاهی به ساختار سؤال: جناب پرسشگر می‌کوشد تا این‌جا مصاحبه نتیجه بگیرد که هاوکینگ قبلاً به خدا معتقد بود اما اکنون از این اعتقاد برگشته است، تا به ذهن جوانان و دانشجویان القاء شود که گرایش دانش و دانشمندان روز به روز به سوی الحاد است. چیزی که در قرن هفده و هجده نیز چنین نبود.

و نیز به ذهن دانشجو القاء می‌کند که اگر دست از عقاید خودتان بردارید هیچ مشکلی نیست زیرا دانشمندی مثل هاوکینگ نیز قبلاً معتقد بود سپس بی‌اعتقاد شد.

به لفظ «پس» توجه کنید می خواهد القاء کند که این روند روز افزون در الحاد، نتیجهٔ سخنان استاد است. اما استاد سخنی می گوید که جناب پرسشگر را در این جا نیز ناکام می گذارد. ببینید:

پاسخ استاد: «بله. اما باز هم می گویم که سخنان قبلی هاو کینگ در این زمینه هم صراحت ندارد».

بررسی: به حضور استاد پیشنهاد می شود که در این گونه برخورد پرسشگران، با قاطعیت برخورد کند. وگرنه، برخورد «ولرم» که نه گرم باشد و نه سرد، عبار علمی یک دانشمند را کاهش می دهد، همان طور که خودشان گفتند. چرا باید اجازه دهد که جناب پرسشگر از سخنان او نتیجهٔ مورد نظر خود را بگیرد؟

می پرسد: «الان جو علمی دنیا غالباً آته ئیستی است یا لادری گرا؟».

پاسخ استاد: «جو غالب در جهان علم، خدا را انکار نمی کند بلکه کاری به کار خدا ندارد. نوع کار دانش پیشگان، چه خدا باور چه ملحد، ارتباطی به اعتقاد یا عدم اعتقاد به خدا ندارد».

بررسی: در مباحث پیش روشن شد حتی یک نفر هم نیست که وجود خدا را انکار کند، آنچه انکار شده خدا به تعریف کلیسا است. پس این عبارت «چه خدا باور و چه ملحد» معنائی ندارد و فقط زمینهٔ ذهنی خود حضرت استاد است.

و نیز کاملاً روشن شد که علم به ویژه فیزیک و کیهان شناسی رابطهٔ

کاملاً اساسی و بنیادی با خدا دارد به ویژه در افق‌های بالای علمی. به گمانم نیازی به توضیح بیشتر و یا تکرار ندارد.

می پرسد: «برخی از منتقدین مدرن ورود دانشمندان به بحث خدا، معتقدند که گزاره‌های علمی در این بحث حجیت معرفت شناختی ندارد».

پاسخ استاد: «گزاره‌های علمی متافیزیکی نیستند اما مشمول تفسیرهای متافیزیکی می‌شوند. وقتی یک گزاره علمی مطرح می‌شود، افراد گوناگون از جمله خود دانش‌پیشه‌ها ممکن است تفسیر و استنباطی متافیزیکی از آن گزاره به دست دهند».

بررسی: 1- چنین نیست که گزاره‌های علمی همگی متافیزیکی نباشند، بل همان‌طور که در مبحث «هیچ» به شرح رفت این خود گزاره‌ها، فرمول‌ها و قوانین فیزیک است که مستقیماً و بدون واسطه، آن «میدان تولید انرژی» را که یک میدان فیزیکی نیست، و نیز پشته‌آنها هم فیزیکی نیست، را اثبات می‌کنند.

بلی: در درون فیزیک و کیهان‌شناسی، گزاره‌ها رابطه مستقیم با متافیزیک ندارند و نباید داشته باشند، زیرا موضوع آن‌ها فیزیک است نه متافیزیک؛ کلاس درس فیزیک، کلاس درس متافیزیک نیست. اما وقتی که در افق‌های بالاتر به بررسی آن میدان تولید انرژی (که استاد و برخی از دیگران آن را با نام «هیچ» نامیده‌اند) می‌رسد رابطه مستقیم فیزیک با متافیزیک، از گزاره‌های اساسی و پایه‌ای دانش فیزیک و کیهان‌شناسی می‌شود.

و در درون فیزیک و کیهان شناسی نیز همهٔ گزاره‌ها رابطهٔ غیر مستقیم با متافیزیک دارند. بل از یک نظر هیچ گزاره‌ای نیست که رابطهٔ مستقیم با خدا نداشته باشد؛ هر قانون و هر فرمول آیه‌ای از آیات، و نشانی از نشان‌های آفرینندهٔ خود است.

2- اما سزاوار بود که استاد از جناب پرسشگر بپرسد: اولاً: آن «برخی منتقدین مدرن» چه کسانی هستند؟ لطفاً چند نفر از آنان را نام ببرید. ثانیاً: اگر چند نفری هم باشند (که نیستند) مانند پرسشگر محترم به دنبال هدف غیر علمی هستند که می‌خواهند جو علمی دنیا را به صورت جو علمی قرن هفده و هجده وا نمود کنند، که نه تنها «مدرن» نیستند بل کاملاً مرتجع هستند. و باید به پرسشگر محترم تذکر می‌دادند که در مصاحبه با یک دانشمند لفظ «مدرن» را این همه ابزار القاء نکنند.

جناب پرسشگر می‌گوید: «ولی این تفسیر خارج از حوزه علم است.»

استاد: «بله.»

بررسی: 1- به شرح رفت که مسئلهٔ خدا از گزاره‌های مستقیم فیزیک و کیهان شناسی است. بلی از گزاره‌های درون فیزیک نیست بل گزاره‌ای است که پایه و اساس فیزیک و کیهان شناسی است. اگر فیزیک و کیهان شناسی را به یک درخت تشبیه کنید، مسئلهٔ وجود خدا ریشه آن درخت می‌شود. نه از شاخ و برگ آن. گرچه شاخ و برگ نیز حاکی از وجود ریشه است و اقتضای آن را به صورت یک گزارهٔ علمی ایجاب می‌

کند. و «ایجاب»، «لزوم» و «الزام» ویژگی‌ترین ویژگی فیزیک و کیهان‌شناسی است به طوری که هیچ دانشی در این ویژگی‌ها به پای این دو علم نمی‌رسد، حتی ریاضی.

2- چرا حضرت استاد که خود سخن از آن میدان تولید انرژی و باصطلاح «هیچ» سخن می‌گوید، نام این ایجاد، لزوم و الزام فیزیکی و کیهان‌شناسی که نتیجه فرمول‌های این دو علم است را تفسیر می‌گذارد تا جناب پرسشگر بگوید که «این تفسیر خارج از حوزه علم است»؟ آیا فرمول‌های فیزیکی، فیزیکی نیست؟! یافته مستقیم فیزیک، عین فیزیک است یا تفسیر آن؟-!

می پرسد: «با توجه به فضای غالب در مراکز علمی معتبر دنیا، به نظر شما امروزه علم و دین در حال نزدیک شدن به یکدیگرند یا در حال دور شدن؟».

نگاهی به ساختار سؤال: یعنی خود پرسشگر محترم پاسخ پرسش خودش را نمی‌داند؟! امروز کودکان دنیا به ویژه کودکان نابالغ خود دانشمندان نیز می‌دانند که نه «فضای غالب» بل «کل فضای» مراکز علمی جهان به سرعت به سوی توحید و خداشناسی علمی می‌رود.

پاسخ استاد: «سوال سختی است. پاسخ به این سوال تا حدی در گرو این است که ما چه تلقی‌ای از علم و دین داشته باشیم. به نظر من، این‌ها دو پدیده کاملاً متفاوتند و تا زمانی که بشر وجود دارد، این دو پدیده نیز وجود خواهند داشت.»

بررسی: 1- حضرت استاد توجه دارند که چرا این سؤال برای شان سخت است برای این که ایشان همان تلقی از دین و علم دارند که در دنیای مسیحیت مطرح است؛ استاد محترم هیچ اطلاع علمی از دین اسلام (اسلام اهل بیت -ع-) ندارد. (البته من آن شرمندگی خودم را باز تکرار می‌کنم). در مکتب قرآن و اهل بیت (ع) علم و دین، یک حقیقت واحد هستند، نه دو پدیده.

گاهی دیده می‌شود که برخی نویسندگان حوزوی نیز عبارت «علم دینی» را به کار می‌برند؛ گوئی علم دو گونه است و دو ماهیت دارد یکی علم دینی دیگری علم غیر دینی (!!!) نقیض «علم»، «جهل» است، علم یا یک گونه و یک ماهیت دارد و یا علم نیست. دو گونه دانستن علم خود جهلی است بزرگ.

دین یا علم است و دقیقاً علمی است - مانند مکتب قرآن و اهل بیت (ع) - و یا جهل است بل بدتر از جهل زیرا که جهالت‌ها را به دین خدا نسبت می‌دهد. اساساً «دین غیر علمی» یعنی «یک چیز جهلی» و یک آئین جاهلانه و جهل‌آور، که نه تنها خودش مصداق جهل است، منشأ جهالت‌ها هم، است.

2- می‌فرماید: «به نظر من... این دو معرفت متفاوت گاه در کنار هم قرار می‌گیرند و گاه در برابر هم».

عرض می‌کنم اگر یک دین واقعاً دین باشد (نه مثل مسیحیت و امثالش)، اگر علم در مقابل آن قرار گیرد، بی‌تردید این تقابل ناشی از عدم

بلوغ علم در آن مسئلهٔ بخصوص، است. و اگر غیر از این باشد و یک دین در مقابل مسلمات مسلّم علم قرار گیرد، نشان از نقص آن دین است. و امروز، به خوبی روشن است که علوم نه تنها به سوی دین قرآن و اهل بیت (ع) می‌رود، بل علم قوی‌ترین تبیین‌کنندهٔ آن است و روز به روز آن را بیشتر و بهتر معرفی می‌کند. البته اگر ماها دست از تخیلات ارسطویی و صدروی برداریم.

استاد در ادامه می‌فرماید: «اما اینکه مطلقاً بگوییم که علم و دین در حال دور شدن از یکدیگرند، این ادعای بسیار بزرگی است.»

بررسی: عرض می‌کنم: این فرمایش استاد کاملاً قابل تمجید است. اما اگر کم لطفی نمی‌کردند، می‌فرمودند که: این دو به سرعت به همدیگر نزدیک می‌شوند. ایشان این لطف را وقتی می‌کردند که با دین اسلام شیعی بیشتر آشنا می‌شدند.

عصر ایران می‌پرسد: «ریچارد داوکینز و امثال او در واقع می‌گویند که علم باید دین را از زندگی بشر بیرون کند؟»

استاد: «بله. البته این فقط برخی دانش‌پیشگان نیستند که چنین حرفی می‌زنند. برخی از افراد عادی هم چنین حرفی می‌زنند. در شوروی هم کمونیست‌ها تلاش کردند چنین وضعی را محقق کنند.»

بررسی: بنده بیش از داوکینز و امثال او به این موضوع معتقدم؛ و این از بی‌عرضگی و محافظه‌کاری علم و علما است که هنوز ادیان فاقد علم بل

ضد علم از قبیل مسیحیت کلیسائی، در دنیا هستند. مراد داوکینز و هر مخالف دینی نیز همین است.

و این واقعیت، خواستهٔ جناب پرسشگر را برآورده نمی‌کند که جوانان شیعه و دانشجویان تشیع با همان دید که علم به مسیحیت نگاه می‌کند، به دین خودشان بنگرند.

می پرسد: «چنین نگاهی به رابطه علم و دین، علم را تبدیل به نوعی ایدئولوژی نمی‌کند؟».

نگاهی به ساختار پرسش: جناب پرسشگر که نتوانست «فرمان الحاد و حکم عدم اعتقاد به خدا» را از زبان استاد به طور همه بُدی بگیرد، اینک در صدد است که القاء کند: اگر دین هم در عرصه باشد باید دین جدای از ایدئولوژی، و «یک امر فردی» باشد و از حصار فرد به سوی جامعه خارج نشود.

پاسخ استاد: «بله. قطعاً این طور می‌شود و به همین دلیل باید گفت که این کار، کاری غیر علمی است. بررسی نقش دین در جامعه، وظیفهٔ جامعه شناس است نه وظیفهٔ یک فیزیکدان یا یک زیست شناس. یک فیزیکدان بر چه مبنایی دین را پدیده ای مضر در جامعه بشری می‌داند؟ من اصلاً با صحت و سقم حرف او کاری ندارم بلکه می‌گویم چنین ادعایی فراتر از علم فیزیک یعنی حوزه تخصصی آن فیزیکدان است».

بررسی: 1- چرا یک مصاحبه به محور فیزیک و با یک دانشمند فیزیک، ناگهان به محور اساسی ترین و پایه ای ترین مسائل جامعه شناسی

و انسان‌شناسی، تبدیل می‌شود؟ از آغاز مصاحبه معلوم است که هدف، یک هدف فیزیکی نبوده و پرسشگر محترم در صدد شکار یک یا چند «حکم» از زبان استاد محترم است که نتیجه نهائی سست شدن عقیده جوانان و دانشجویان باشد.

2- جناب پرسشگر چه استیحا‌شی از ایدئولوژی دارد؟! ایدئولوژی یعنی چه و چیست؟ مگر ممکن است یک انسانی پیدا شود و فاقد ایدئولوژی باشد؟

چرا باید هر وقت غربی‌ها یک آدامس به دهان ما انداختند، سال‌ها آن را بجویم؟ سپس آن را بلعیده و باز آورده و نشخار کنیم؟! این موضوع از موضوعات اساسی جامعه‌شناسی است، اما باید پیش از آن، تکلیف اولیّه موضوع در دانش «انسان‌شناسی» روشن شود همان‌طور که خود استاد نیز به آن تصریح کرده است.

امیل دورکیم می‌گفت: اگر معتقد بودم که علم ایدئولوژی را نمی‌دهد، هرگز زحمت علم‌اندوزی را بر خودم تحمیل نمی‌کردم. آگوست کنت نه تنها علم را منشأ ایدئولوژی می‌دانست، بل می‌کوشید یک دین نو بر اساس دانش خودش بر جامعه بشری ارائه دهد، و در واقع عملاً هم به آن پرداخت. و همین‌طور دیگر سران جامعه‌شناسی، و نیز اندیشمندان دیگری از افلاطون تا به امروز.

اگر علم در زندگی اجتماعی بشر نقش نخواهد داشت، پس به چه دردی می‌خورد غیر از بمب‌اتم‌سازی؟

ماکس وبر که وزیر و در واقع یک سیاستمدار بود تا یک دانشمند، آمد برای مقابله با مارکسیسم، شعار «ما دانشجو هستیم نه پیامبر و نه عوام‌فریب» را به راه انداخت، رابطه‌ی علم و ایدئولوژی را قطع کرد. قدرت‌های سیاسی نیز با هر نوع تبلیغ او را پشتیبانی کرده و نظریه‌اش را بر دیگر نظریه‌ها غالب کردند.

در حالی که همان‌طور که «بی‌دینی» خود «یک‌دین» است، «ایدئولوژیست نبودن» خود یک نوع «ایدئولوژیست بودن» است.

به عبارت دیگر: «نفی ایدئولوژی» خود «یک ایدئولوژی» است.

بزرگترین و هوشمندترین و با وفاترین وارث مکتب ماکس وبر کیسینجر است، آیا کیسینجر ایدئولوژیست نیست، من ایدئولوژیست هستم؟؛ کدام ایدئولوژی دقیقتر، حساب شده‌تر و در عین حال شگفت‌تر از ایدئولوژی کیسینجر است؟

و یا وارث دیگر او که برخی‌ها لقب «شیاد» به او دادند، یعنی پوپر که نویسنده‌ی کتاب «جامعه‌باز و دشمنانش» است، آیا محتوای خود آن کتاب یک ایدئولوژی تمام، نیست؟

نمی‌دانم چرا ما‌ها همیشه آماده‌ایم که بر سرمان کلاه بگذارند، آن هم کلاهی با نام علم و اندیشه، و سوگمندانه‌تر این که اگر کلاهی را مستقیماً بر سرمان نگذارند و آن را به زمین بیندازند فوراً با دست خود بر می‌داریم و با دو دست مان محترمانه بوسیده بر سرمان می‌گذاریم. در

کوچه و کوی، به ویژه در محیط‌های علمی به آن کلاه افتخار می‌کنیم که بلی من هم از روشنفکران هستم. چه بلاهای فردی، خانوادگی و اجتماعی از این خود کم بینی‌ها بل خود پست بینی‌های مان، برای خودمان ایجاد نکردیم. اگر ما‌ها هر عیب مان را انکار کنیم، واقعاً نمی‌توانیم این حماقت مان را کتمان کنیم، که اسباب خنده‌های تمسخر آمیز کیسینجرها شده ایم. و چون آنان چنین می‌بینند هر طمعی را درباره‌ی ما می‌کنند.

چرا هنوز هم در دانشکده‌های علوم انسانی ما، ماکس وبر محبوبترین شخصیت علمی شناخته می‌شود؟ چرا جناب حجاریان در دادگاه می‌گوید که تحت تاثیر ماکس وبر دچار اشتباه شده است؟ و چرا باید یک مغز متفکر این گونه از دست جامعه برود؟ من کاری با دادگاه ندارم و در مقام هیچ داوری ای نیستم، اما آقای حجاریان را در آن گفتار، صادق می‌دانم.

اگر دانشجویان عزیز ما توجه لازم را داشته باشند، خواهند دید که در تاریخ علم و دانش رندتر و بی صداقتتر از ماکس وبر، پیدا نشده و شاید در آینده نیز پیدا نشود. مگر برخی از سیاسیون مانند خودش.

مراد ماکس وبر از این که می‌گوید «ما دانشجو هستیم نه پیامبر و نه عوام‌فریب» نفی دو جریان علمی و دو گروه از دانشمندان است؛ به نظر او کسانی مانند مارکس که «تاریخی اندیش هستند و برای آینده بشر نسخه

می نویسند» کار پیامبری می کنند، نه کار علمی¹⁷. و مرادش از «عوامفریب» سیاستمداران است. در حالی که خودش «امّ السیاسة» و همین سخنش نیز با انگیزهٔ کاملاً سیاسی و با نسخه ای از سیاست برای سلطهٔ غرب بر جهان، و نیز بر مغز و تفکر جامعه های دیگر بود. او علم را به قاطری تبدیل کرد و سلطهٔ غرب را بر آن سوار کرد. قاطری سترون که قرار بود مغزهای جوانان جهان را نیز سترون کند.

3- حضرت استاد درست می فرماید که نقش دین در جامعه را یک جامعه شناس باید تبیین کند، نه یک فیزیکدان.

اما باید توجه داشت که «نقش دین در جامعه» یک موضوع است و «اصل دین و اعتقاد به خدا» موضوعی دیگر است. اوّلی موضوع مخصوص جامعه شناسی است. اما دومی از موضوعات و نتایج اساسی فیزیک و کیهان شناسی نیز، است. همان طور که به شرح رفت.

پایان

با تشکر از جناب پرسشگر و حضرت استاد

¹⁷ مطابق بینش جدائی علم از هر دین که بخشش گذشت.

رجوع کنید کتاب «سخنرانی پیامبر و عوامفریب» از ماکس وبر.